الحمد علی احسانه که این کتاب میمنت نصاب تصنیف حضرت قدوه العارفین امام المسلمین

فیاض معاقد فروع و اصول کشاف دقایق معقول و منقول مولانا و اولینا و مرشدنا و ابینا

سنه ۱۲۶۵ هجری

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

و سوط الرحمن علی قرن الشیطان

سنه ۱۲۶۵ هجری

مولوی فضل رسول شاه صاحب دام برکاتهم علی المسترشدین بمقابله و تصحیح نور الدین

مصحح مطبع ... گردید
چھپی ہوئی باہتمام مطبع دار السلام دہلی بسعی عنایت حسین در شہر ذی الحجه سنه ۱۲۶۶ ہجری مطابق ماہ اکتوبر سنه ۱۸۵۰ء

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه
اجمعین الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی شفیع المذنبین بالیقین محمد و آله اجمعین اما بعد
این رساله ایست در شرح حال نجدیه و بیان اصول و فروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو
باب مقدمه در کیفیت حدوث و شیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید
نجدیه باب دوم در مکاید نجدیه مقدمه در صحیح بخاری است از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
مرویست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناک الزلازل و
الفتن وبها یطلع قرن الشیطان یعنی در نجد زلزله و فتنه باشد [illegible]

ودر نتیجه خواهد بر آمد است شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردید که از سال سیوم از سلطنت
سیزدهم بوفات سلطان عبدالحمید خان و تغلب برادرزاده اش سلطان سلیم ثالث
بر سلطنت و برهم شدن قوانین و ضوابط مرسومه آن دولت و فساد رای او در تمشیت امور
ریاست و خلش و آویزش رعایا و اولاد سلطان مرحوم و عدم مراعات واجبات
با عساکر و رعایا علی العموم و امتداد سلطنتش به نوزده سال و خلع و قتل او از دست
سلطان مصطفی رابع خلف سلطان عبدالحمید خان در سنه ۱۲۲۳ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان تزلزلی بیکران و
تخللی بی پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند و ملوک الطوایف
سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دایره اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته
هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده از نیابت بلاد و دوره ... غافل
و از نظم و نسق ملک و ضبط حدود و سد عاطل در هر ناحیه فتنه و آشوبی برپا گردید
ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشریف مکه
متعلق بود چنانچه حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطانی همراه لشکری جرار با
نقود بسیار و اجناس بیشمار می آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام علما و خدمه عتبات
عالیات که تخمینا عدد شان به دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتد به علی حسب المراتب

رسانید و برای عامه سکنه حرمین شریفین و اعراب باشندگان این بوم آنچه مقرر بود میرسید
و باز یافتند و تعیینه خاص از سلطان و دیگر اعیان علاوه بران و لشکر سلطان درین اوان
تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه
امضا فرماید لشکر را سر بر خط آن نهادن از واجبات بدین سبب اسباب جمعیت مملکت
حجاز فراهم و رعایا و برایا اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود
در همه این وجوه اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و
شوکت و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه و وقت را خاطر خواه
یافته از هر سو سر برآورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فجیعه بعرصه بروز آمدند
بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیت در میان حجاز و عراق واقع و شیطان
رجیم خود را ملهم الله و هم به شکل شیخ ایشان متشکل گردیده معاون و شریک مشرکین در عداوه و فکر قتل
حضرت ختم المرسلین گشته از آن رو شیطان را شیخ نجدی می گویند قبایح این سانحه و فضایح
این حادثه چه شرح دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید علیهما
اللعنة والعذاب الشدید آنچه بگوش شنیده بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل
این اجمال آنکه عبد الوهاب نام یکی از اعیان آن دیار الیمام در قبایل نجد ممتاز و در حدت فکر و
قوت بیان فی ما بین آبا و اجدادش در علم ظاهر و باطن خیلی با نام و مقتدای خاص و عام

سلسلهٔ طریقت شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محکوم شیخ عبد الوهاب
بوادید انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست و امارت افتاده چونکه
این امر موقوف بر عساکر و خزاین است و ازان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و احفاد که بسی
در علم و زیرکی گوی سبقت به شیخ برده بود و دیگر خواص اشخاص کنگاش نموده رای خباثت انتمای همه ها
بران قرار یافت که برای اجتماع مردمان و حصول ریاست برای تحیر و ازیشان فکری بغیر از تزویر و حیله
دینداری در عالم تدبیر جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین را که پر است از خزاین
بی شمار و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار بتصرف باید آورد و من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار بسیار برهم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه برین خوانده شیخ
عبد الوهاب مع اولاد و احفادش سرگرم وعظ و احیای طریقه بدگرفتن که آیاتی بود گردیده
عامهٔ خلایق آن ممالک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۱۰۸ هجری روز جمعه مجمع عام نموده و اعیان
و اهالی اطراف را یکجا ساخته بطور وعظ ارشاد نمود که در شرع از پادشاه چاره نیست اقامت جمعه
و جماعات و اعیاد و حالات و نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام
شریعه و احکام شعائر دینیه همه موقوف بر پادشاه است و سلاطین روم و شام که محض اسمی ناتمام
فوقی و حکمی ندارند و گرفتن نامش در خطبه با وصف سلطنت دروغ محض که حرام است مطلقا چه
جای خطبه که از عبادات است که همه حاضرین متفق گردیده شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش

آن گروه بدمآل نموده میهمان حضرت شریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام

و مصر طلب سازد یا مجمع قبایل عرب پردازد و سرحد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را مگذارد که در حدود

مکه معظمه داخل شوند که کار بغایت دشوار و باز هرگونه تدارک بیکار خواهد شد شریف در همان مغالطه

اولین گفت که معاذ الله من از این خانه خدا را مانع آیم و سرگویندگان زجر فرمود که اینگونه کلمات

مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد درین اثنا مسعود با انبوه نامعدود در وادی این سو میشود باز

مردمان قوی نشان بحضور شریف عرض می نمایند که از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب

مال و سفک دم شده است شریف همان جواب میدهد که متبع سنت را بدعت مدعی تقوی چه

امکان که بارتکاب محرمات و کبایر پردازد مابین شریف و اعیان که همین مطارحه ماند که آن

گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته

الغار بطایف رسیده دفعة تمام شهر را محاصره نمودند اعیان و ارکان که درباره مقابله و مزاحمه

متحمل گران بودند حکم میرسد که خلیفه راشد برای ملاقات از راه محبت دینی می طلبد طلب کردگان

و دیگران هم باطمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان

که سر بر تن کسی نبود و یورش از چهار طرف بر طایف همان بار از انطرف که منفعتی را فرصت

ده راست کردن دست نداد تا بمدافعه و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد ازین طرف

سفاکی را که اول مشق بود و بمزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که

پیش آمد همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
انچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسیده زیاده از انچه در واقعه حره بر اهل مدینه رسید از
لشکر یزید پلید علیهما اللعنة والعذاب الشدید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده کماشتگان را
در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی مانده که بعضی از مصیبت زدگان طایف
با فغان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته
و تیر از کمان جسته در مکه فوجی نبود صرف پانصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای دیگر نبود
کتاب التوحید هم روز با قبل آن در مکه معظمه رسیده علمای مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته خدام حرم
و بازاریان و مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق گردیده از شریف اذن
خواستند شریف که باستماع حادثه طائف سراسیمه و خائف و بغفلت و مغالطه خود نادم و خجل
... نمودن فسخ عزیمت ... صلح هنوز در پیچ ... که شاید اهل طایف باغی ... قتال و باعث ...
و برین ظن مطمئن که در طایف گذشت انچه گذشت در حرم سیف و سفک دم نخواهند نمود و گفت که
... قتال با زایرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان غارت کنان داخل
حد حرم گردیدند آنوقت شریف را خبث آن شقیان متیقن گردیده چاره کار غیر از فرار ندیده با قبائل
و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته در قلعه متحصن گردید آن اشقیا دانکه کسی بمقابله و مزاحمت
بر نخیزد از سر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان

بلدرا مردم خانها را گذاشته برخی بر جبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام برده آن اشقیا
تعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و
بمقام ابراهیم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل یاری نمی دهد و همانوقت
قفل خانه کعبه را شکسته در کعبه را که از ما قبل زمان حضرت ختم رسالت مجمع و مصول مقبول و خلفا
راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده و در ازمنه متاخره آن معامله دائما در تزاید مانده آن
اشقیا از خانه کعبه بقهر تمام برآورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم متصرف
خود آورده چیزی نگذاشتند آنوقت حکم فرستاد که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود ها آباد شوند
مگر در دست کسیکه سلاح بینند کار او تمام کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه
وسلم و سیادت شان صحیح و مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار
ایشان تمام نمایند که از وجود شان محض دغدغه است با انتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه پای
فرار داشت بهر سو که راه گریز یافته آواره گردیده و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید
و بقیة السیف از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت چار چوب داده یافتند بسیار
ای کافه اهل ایمان و متبعی امت اجابت حضرت ختم المرسلان بدانید و بگریید و عبرت گیرید جاییکه
جانوران شکاری را شکار کردن و از سایه و آب گریزانیدن و درخت و نبات را بریدن هیچ کفه
و سنگ و ریختن حرام باشد و آدمی بر قصد گناه در آن بقعه مواخذ شود و از آیات عظام آنجا

و اگر درنده مثل گرگ و پلنگ در پی جانوری میدود و آن جانور داخل حد حرم میگردد درنده باز گشته میرود
و اصلا داخل حد حرم نمیگردد و جانوران پرنده چون بر سر بیت مقابل خانه کعبه میرسند براست و چپ
منحرف می شوند و بالای آن خانه نمی گذرند الی غیر ذلک این گروه شیاطین و این شقاکان بدین و ایمان
شقاوت آگین و این فریب یزید لعین بدتر از سباع و بهایم دران بقعه شریفه مرتکب کدام کدام اقسام
جرایم گردیدند انا لله و انا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده در اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره تاخت آورده
بعد افعی وحشی بانچه در مکه معظمه نموده بودند زورهای خود را سیاه ساختند علاوه قتل و نهب مساجد
مقدسه و مقابر متبرکه و آثار صحابه و اهلبیت همه را منهدم ساخته با زمین برابر ساختند چه در مکه و چه در
مدینه چه در راه و اکثر بل کل مساجد آثار نبویه را این ملاحده منهدم ساختند بنا کرده صحابه و تابعین
و از آن وقت عبادتگاه و زیارتگاه کافه مسلمین بوده اند و در کتب سیر و فقه و حدیث زیارت آن
امکنه قدسیه و تبرک نماز دران جاها در باب آداب مذکور و اتخاذ بعضی از آن که باثبات رسول
مقبول صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحه ثابت مثل مسجد ابن مالک که در صحیح مسلم موجود و امثال
ذلک با الآخر قصد هدم روضه مقدسه نبویه علی صاحبها الصلوة و السلام که صنم اکبر نام نهاده بودند
نمودند و جماعتی از ان اشقیا با آلات هدم با این نیت خبیثه تا آن مقام رسیده دروازه را کشف
بمجرد کشادن دروازه اژدهائی بران فراعنه گویا که عصای موسی بود دم زده همه ها از

گردنش سوخته سیاه گردیده چه دار البوار گرفتند لاشه‌های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون
بردند آنقدر بوی بد دادن آغاز کرده که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده
بهمان وقت بیرون شهر برده انداخته گریخته آمدند و آن معامله محض مخالف و موافق پیش آمده
چنانچه فقیر هم در ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد
تکمیل و تتمیم مراتب جور و ستم متعدی را با فوج اطلم در آنجا گذاشته مع تمام احمال و اثقال بمکه معظمه
معاودت نموده ملحق بلشکر عظیم گردیدند بر بلاد ملحقه حجاز و نجد دست تعدی آغاز کردن دراز نمود
و بر بعضی بلاد عراق هم که از فوج خالی بود دست برد نمود از انجمله کربلای معلی هم انچه بدیده خود
نموده بود بعمل آورده و عجب و نخوه او بروز در ترقی فاما بر جده قصد کردن نتوانست که مردم
قطاع الطریق مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند
از حرب توپ بنهایت خائف و هراسان در شمشیر زنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما نه با
قواعد آن و شریعت هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی ممتد شد که غیرت الهی بجوش
آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک دین باکان ناپاک در رسید تفصیلش آنکه سلطان محمود خان
غازی مرد با خدا احسن مقامات عالیه و حالات متعالیه بتاریخ جمادی الآخره سنه ۱۲۲۳ تخت نشین
گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام چیزی پراگندگیهای سلطنت را مجتمع و صوبه داران باغی را بحکمت
عملی مطیع ساخته بدریافت حال این گروه اهل دجال امضار جنگ جهاد کفره و اهل عناد نمود

محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد آن طائفه بد نهاد بواقعی نموده و متنفسی زنده نگذارد
و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون حسب یکتای زمان و شجاعتش به تدبیر توامان حکم نمود و آن شهسوار یکتای
میدان کارزار آزمائی و نهنگ دریای ملک گیری و کشورستانی عنان عزیمت از باد گرفته بجناح استعجال به کشتی دخانی
عازم بندر جده گردیده و لشکر جرار و سپاه کبیره متعاقب از اعجب عجایب و اغرب غرایب واقعه ایست واجب البیان
و آن اینکه بعد تسلط آن جلاد بر بلاد و اطمینان طاعنین از آن و این فتوای علمای مکه که یکروز قبل [illegible]
بلای این سعود روشان مرتب گردیده بود در نهب خانه شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام قتل
تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم برادر گیر آورده در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون حضرت
محمد عبد الرسول هم بران فتوی ثبت نموده و حضرت ممدوح منبع و مقتدای کل مسند وقت به علم و فضل
و زهد و تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و اماثل فائق همه حواله بر آنحضرت کردند بنا بر توقف
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ الکعبه حضرت شیخ فرمود علیک
السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مرا دشنام دادی فرمود که بجهت تعلیم نسبت مرا نسبت
به بلد من ثابت کردم به بلد تو بر آیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها عمل کردم گفت که تو مهر برین فتوی کرده
گفت که بر رضا و رغبت خود یا آنکه جبری و اکراهی بمیان باشد حقیقت فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت سبب
حکم کفر ما کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا منهیات [illegible] همان کتاب حاضر نمود بدست شیخ داد حضرت
شیخ بسیرین که اوراقش در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی بندا غیر وقت [illegible]

تقویت شرک است حضرت شیخ فرمود که بجز این همین عبارت را ودیا کیا این محض شرک است که در نماز
داخل السلام علیک ایها النبی اگر آن را کافر نگویند عقیده مرا بسلم دارند پس شفیعی با صحاب از کفر نجات
نمی باید نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل قاطعه و براهین ساطعه بطلان تحریفات قرن اشتراط
ثابت نموده ملزم و محجوج ساخت بالاخر با صفای این زواج خیالی بغضب آمده گفت ای شیخ حرف گویند
اینچنین بی محابا با ما کلام میکنی حال آنکه خیال سطوت و جبروت ما نمیدانی اینک وقت سزای اعمال تو
در رسید حضرت شیخ در زبان نعره برد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع درگذشته متوجه بندر جده گردیده بر زبان همین خبر جاری و داوی اصل بالمعنا
و دراعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر الباقین هم بمجرد از گوش خود شنید
مضطر باند بلشکر رسیده در فکر خود افتاد و ذات حضرت شیخ که حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک
ناپاک محفوظ ماند بعد واقعه معلوم شد که بمان وقت لشکر ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روز
راه است گذشته بود و هم آنروز کل طایفه خبیثه از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده بر کنار دریا
خیمه زده و ابراهیم هم بمانروز قبل ورود این جوش با مصاحبان خاص از جهاز داخل قلعه گردیده آن
کشتی را همان وقت باز پس فرستاد که با میر مراکب لشکر بمحاکم رساند تا نصف شب بر بندر که از جده
بفاصله شش کروه است لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه نهار
بندر جده رسانده قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیثه

نماید و فوج هم بزمین رسیده آرام نکند بالمغاربجی بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ بر او بار نشان
نبندد یعنی بحسب [illegible] حرکت نموده بر سر [illegible] رسیده استاده ماند بر گاه که روی فرار بدان سو نهند آنقدر
شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بیرون آورده با همان مصاحبان ترک بیرون قلعه قدم نهاد
همینکه توپها را راست کرده هر یک زنبورک ضرب شلک شروع کردند و از این طرف ابراهیم آتشبازی نموده خیل
وحوش از پیچ صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف از آب آتش می بارد و تدبیری بخیال نمی آید که چه کنند و از
طرف جبده هم عذاب الناری در پی میسر اراده فرار پیشه نموده همین که خیمه بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا
با خیمه شان رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان را بر پشت خود گرفته قلب لشکر مخالف را
از ضرب طپانچه گوله بشیب بدل کرده داد از این سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر میمنه که در پایی شور
غیر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان خس سوزی شروع کرد الغرض از هر سه جا حرکت
آغاز گردید و آن فراهمه چون غله بیش بر لب آب رسیده بعضی با آتش بعضی با بشور رود اصل جهنم گردیدند
تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف بود الحمد لله سعود با ناکسان معدود راه گریز یافته نجد گردید
الحمد کلاغی همانوقت قوه هرب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده با نعام شایان
سرفرازی یافت پس از آن ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را بطائف تعیین نموده عسکری
برا روانه مدینه منوره ساخته مکرر تا رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی و نشانی از این لیام نبود همه مضطر با خبر
خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد رسیده متنفسی را از آن اشرار در تمام

دیار زنده نگذاشت و تمام اسباب سامان منهوبه را از انجا بلکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جاییکه بود بسیار
از اموال تجار و رعایا هر که مدعی شد و باثبات رسانید حواله اش نمود و چنین نقد معلوم نجدیان که در جهاد بدست آمد
همه را بر سکان حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردیده و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا منهدم
کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی اکثری درست گردیده و در قریه یمان ایام صحرا بیابان زبید که مذهبی
از شیعه در نواح بنادر یمن برسید ابن کتاب التوحید بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب
ضعف حکومت امام صنعا پادشاه یمن که از هم تغلب عصیان وزرا و امرا کار آن سلطنت از چندی بهم
و پریشان شد و اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین بر داشته بر جهاد جدیده کرا از
بلاد بنادر یمن اثر جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از امام صنعا استغاثه
ببارگاه سلطان رسید و از انجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا نفر بسیار
جمعی از اشتراک نجدیه آن گروه ناپاک نموده بمصر رفت و نجدیه زیر به صحرا متفرق گردیدند بعد مدتی
سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت الهی پیوست و خلف الصدق عبدالمجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت
سلطنت گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم پادشاهانه جاری نمود و بعد ماجراهای بسیار
مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرایط معینه وقت شوکت سلطنت هیچ
نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام وغیره همه انتزاع نموده دیگر پاشایان فرستاد و بموجب این
حکم فوج محمد علی روانه مصر گردیده و فوج سلطانی به بنادر یمن نرسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن

نواح منحا و صدیده خود ها را امیر المؤمنین لقب نهاده همان تیره تیره نجدیه شعار ساخته بر منحا و صدیده تا
آورده اموال تجار را غارت نموده حاکم شدند تا زمانیکه فقیر در انجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم
صحرائی از امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المؤمنین منحا برای علاج هم یاد نموده بود فرجه نشاء داشتند
صحت یافت حالا شنیده می شود که بر سیدین فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان بیاضیه که
فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المؤمنین نام نهاده سرگرم
نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نموده فتنه و آشوب در راه دریا بر پا ساختند آخر
امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و روادار اذیت متنفسی از
رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست بتنبیه قرار واقعی پرداخت که اثری و نشانی ازان طائفه باقی
نگذاشت الحاصل نجدیه حکم خس پیدا کرده که بر ذهب راه نمود امروز در تمام عرب از تجار و شام
و یمن و غیره بجز چند صحرائیان زبیدیه یا اطراف سواحل یمن نشانی ازان مذهب اهل مذهب نیست و
حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه ممالک روم و شام و مصر و غیره فی الحقیقه گذشتشان
مجمال اینست آغاز و انجام نجدیه عرب که از تاریخ محمد بن نصر الله شامی اتفاق التقاط افتاده آما
کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوانست که شاه عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل متروکات
خود منقوله و غیر منقوله که بر قسم بکثرت بوده اند بحرم و اولاد دختر خویش سپرده فالفعه
گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادر زاده شاه صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی

داناد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری محرری عدالت انگریزی ضلع میرتهه موقوف گردیده
بدهلی رسیده بودند سید احمد نام مرید شاه صاحب را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع
نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین
خصوص کتابی تالیف ساختند صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان به
کمال مشابهت جناب رسالت مآب صلعم فطرت مخلوق شده بنا بر علیه لوح فطرت ایشان
از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام در تحریر و تقریر مصفی مانده بود و حضرت ایشان
ابتدا و فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بوده اند آنازمین بیعت شاه عبد العزیز صاحب
کمالات طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بوده به تفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب صلعم خرما بدست مبارک خود خورانیدند بعد
بیداری اثر آن بر پایۀ تصدیق در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شد بعد از ان
روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی و فاطمه زهرا را در خواب دیدند جناب علی مرتضی بدست مبارک خود
غسل دادند و فاطمه زهرا لباس بس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب همین وقایع کمالات طریق
نبوت نهایت جلوه گر گردید اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه اسباب متکفل
حال ایشان شد تا آنکه روزی خدای تعالی دست راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی
از انوار قدس که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام

و چیزهای دیگر خواهیم داد تا آنکه شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه
شده استغفار و استیذان نمودند که دران معامله چه منظور است از آنطرف حکم شد که هر که برسد
توبیعت خواهد کرد کو لکهها باشند بر یک را کفایت خواهم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش آمد
تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیا عروج رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجا میدا نسبت ولایت
استفاده کمالات راه نبوت و اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل مبادی و مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال
در اوقات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت قادریه و نسبت نقشبندیه باین طور که روح مقدس جناب
حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب
یکماه فی الجمله تنازع در مابین روحین مقدسین ماند که هر واحد ازین هردو امام تقاضای جذب حضرت
ایشان بتمامه بجانب خود میفرمود بعد انقراض زمان تنازع و وقوع مصالحت بشرکت روزی هر دو
روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یکپاس هر دو امام بنفس نفیس ایشان
توجه قوی و تاثیر زور آور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت هر دو طریقه نصیبه ایشان گردید
نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الاقطاب
بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند درین اثنا بروح پر فتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مدتی بحصول و علا
بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه ارزانی داشت هذا ملخص مقاله فی حاله و خلاصه کتاب

صراط المستقیم آنکه ثمرهٔ طریقت و شریعت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل حب خداست
و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است ثانی را
که ابتدا آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه نبوت مسمی کرده شده و اول را که
ابتدای آن از حب عشقی و انتهای معرفت که خلاصهٔ ولایت است براه ولایت مسمی کرده آمده ::
باب اول در بیان وجود تمایز طریقین یعنی طریق نبوة و طریق ولایت فصل اول در بیان
وجوه تمایز طریق ولایت افاده اول از بدایت ثالثه فصل اول از جمله آثار حب عشقی است
این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشری و وصول روح الهی با صل خود می کند و بس
نه مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه ابتغای رضای کسی خواه محبوب
محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن
بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی نیست حاشا و کلا بلکه اشارتیست بفرقیکه در حب
عشقی و حب عقلی است افاده دوم از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علائق ما سوای
محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی و امامت
جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت می گیرد افاده سیوم از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالاً نه تا آن ملاحظه که این شخص نادوان فیض خدا و واسطهٔ هدایت است

آنها نیست انبیا که با پا بی شود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که سلطنت
نصیب ایشان نشود و گو که جمله اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند و همین معنی را بوصایت و امامت
تعبیر کنند و علم ایشان را که بقیه علم انبیاست لیکن بوحی ظاهری متعلق نشده حکمت نامند و عنایات
ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف شده و ایشان را بسبب آن عنایات مخصوصه امتیازی در امثال خود
حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق در اتباع
ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از آن عنایت و عظمت و عز
نصیب این حکما و ربانیین می شود که آن را وحی باطن گویند و لا بد او را محافظتی مثل محافظت انبیا که مسمی بعصمت است
فائز می کنند و ایضا فیه حضرت مرتضی را یک نوع تفضیل بر شیخین هم ثابت و آن جهت کثرت اتباع ایشان
در ساحت مقامات ولایت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد
امامت حضرت مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان
را دخلی است که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مناصب رفیعه مادون مطلق
در تصرف عالم مثال و شهادت می باشند ایضا فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر
که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن می کوشند معدود اند پس احوال این کرام را بر احوال
ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه ایمای کشف ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر کنند زمین و آسمان
و بهشت و دوزخ و اطلاع بر لوح محفوظ مشغول هر که کند با استعانت آن شغل بهر مقامی که از زمین و

رسیده بود عاقلان نهایت خندیدند ـــــ نسبت سلفی که بعهد نبی التشیع از مذهب تبرّی گبر و هنود

نگاه دارد، یا تا آن شور و شوری یا این بی نمکی کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من شرّه الاباطیل

والاغالیط چون نوبت شیوع دین جدید در دهلی رسید هزاران هزار مردم دانشمند از صحبت یافتگان و

مریدان و شاگردان شاه عبدالعزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبدالقادر با ایشان در آویختند که ما

و شما بحضور اساتذه بمعیت و تبعیت آن حضرات امور را که ثواب دانسته می کردیم و شما هم در آن ابواب

بر همان نهج فتوی میدادید و عوام تعلیم می کردید و درین سفر بسیار بشر که تکفیر کرده دیده از چه سبب است و مولوی

رشید الدین خان صاحب مرحوم که در آن زمان اولیه و اولویت شان بر جمله مسلمانان آن دودمان مسلّم و

مقبول همگنان اول در تخلیه بذریعه و بلا ذریعه فهمانیدند که افادی الدین شق عصای

مسلمین خیلی مستقبح و ناصواب واجب الترک مفروض الاجتناب است اگر خار شکی بخاطر

باعث خلش و سنگ شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا و صلحا بالاتفاق کیسه

دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده باحقاق حق بپردازیم و بنای شقاق و نفاق

و شذوذ از جماعت و اتباع غیر سبیل مؤمنین را از بیخ بر اندازیم و لوای اعانت و اشاعت

صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است بر افرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه

سازیم مولوی عبدالحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عناد جدا از راه بیاورده خیانت مجموع

بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبان

مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و دیگر اہل علم بحضور عامه عیان و اعاد علی رؤس الاشہاد در مجمع خاص
و عام در مسائل متنازعه الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان بر ہمگنان ظاہر
و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین محمد خان صاحب بر سر اصلاح و فہمائش آمده مولوی اسمعیل را
رو براه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم
و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما ابداً اقرار و اقبال برگشتند و فتوی در بعض مسائل
نزاعیه مہر و دستخطہا مفتی صاحب مزین گردیده و بعد از ان قریب مولوی فضل حق صاحب بر دو شناعت
که در باره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل ہر چند تدابیر در جواب
نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط و
رفع جمله اوہام مہر و دستخط اعلام مسجل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه
شورش و طغیان این عصیان فرو گردید و وعاظ و دعاة دین جدید ہم چرب لگام توسن کلام کشیده
و در مجالس عامه شده و غلط را بدل برفق و رخوه نموده در قال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ بر کنده بود فاما چونکه چاد دہم ضمیمه این خمیره از ایام قدیم بود درین اوقات آن
ذمیمه مستور و ضمیمه غالب و مشهور گردیده رنگ دیگر پیدا کرده وعظ و دعوت مقصود بر عزاد اشاعت
آن عزیمت منتہای مدعا شیوع این اخبار حمیده و غرایب پسندیده قلوب کافه انام و عامه اہل اسلام استماع
والتیام یافته ہر کسی را که خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حامی گردیده تعصب کشیده

بانفشاده

باقی الستان رسیدند و سید احمد را بامیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه
خدا بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات سفاهات و پیشین گوییهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان
سال فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیر المومنین
کشته خواهد شد و نماز عید فلان سال امیر المومنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان
ملک بتصرف خواهد آمد و فلان سال اخراج نصاری از هند خواهد شد و امثال ذلک الامة بالاشیاء الغیر
المتناهیه بالآخر بمجرد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین و سر گردیدن توپ و تفنگ در معرکه جنگ
امیر المومنین با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از پیش فقرای کفره سکهه رو بگریز
نهاده بطلان همه یاوه گوییها ظاهر و عیان گردیده الحاصل از مقابله سکهه گریخته با تحالف افغان
ایلیات پشاور رسیده استان گردیده حکم جهادیت پشاور نموده به نهب و قتل مسلمانان کماینبغی پرداخته
سپاهیان فوج سکهه متوجه پشاور گردیده بی اشتغال قتال و بلا استعمال سیف و نصال پشاور را
گذاشته راه فرار گرفتند افاغنه بیچاره دم دیدار و فرار و قرار در اطاعت و بیعت آمده مراتب
فرمانبرداری چنانکه باید و شاید بجا آوردند و از آنجا به قال عاجز گردیده بهمین انگلیند توقف و سکونت
دست داد دست درازی از شروع گردیده تا حالیکه تقیه مرعی بود حالا پرده برداشته باعلان احکام
ورای جهاد پرداخته تحکمات بیجا و تظلمات بی احصا آغاز کردند چند روسا و عقلا فهمایش نمودند

کار گزشتند ناچار آن بیچارگان تنگ آمده اتفاق نمودند که ما برای جهاد سیکها این بار از حاکم خود
قرار دادیم ایشان معاطلی که با کفار باید برپا جاری کردن نمیخواهند از پیش کفره شکسته با آن نامردی در
جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان اینقدر ردیکه می کنند دفع باید کرد لیکن بار دیگر این همه حال ظاهر
باید نمود چنانچه علما و روسا را فرستادند و آنچه گفتنی بود گفتند فاما چونکه وقت زوال در رسیده بود
بگوش نیاوردند افغانان بیک دفعه تمام مردم متعینه را جا بجا بقتل رسانیدند فتح خان رئیس
پنجتار که وزیر امیر المومنین قرار یافته بود معذرت نمود که من بر این همین وزیدی گفتم که تجاوز از حد
اعتدال و تعرض بناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک برهم و آشفته است تدارک آن محال مگر شما را ازین مهلکه بمحافظت تمام
بیرون میرسانم بعد انطفای نائره فساد هرچه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المومنین و مولوی اسمعیل
و غیره چندکس را از حدود آن ملک باحتیاط درگذرانیده بکاغان خود معاودت نموده مشغول
استمالت افغانان گردیده که در عین حال فتح جماعتی بر امیر المومنین تاخت آورده کسی میگوید که افغانان
بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند و اکثر کسانیکه
گریخته آمدند از ملک پنجتار و آن حدود همه که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بوده شنیده وجود سکهه
در آن حدود نبود حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
برجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که در فلان کوه حی قائم

کرد که داود انکار می کند امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از وی خاصه ابن نوشته بگذارید
او را که پیش من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که ما دیدیم نزد ابو زرعه پس گفت عبد الرحمن بن خراش که داود
کافر است قذف داود را ز ابو حاتم نقل کرده انه قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی وساوسه
وخطراته بالجمله بسبب فوت کاملین و مکملین و قرب عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم سلسله
فساد داود طول نموده به سعی واهتمام علمای اعلام از پایه اعتبار بر افتاده در سنه ۲۷۰ هجری این جهان را
پدرود نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن زمان بود اعتقاد حقیقه
امامت بنی امیه و فرط عصبیت با ناصبین و باقیین ظاهر نموده اعیان دولت را بدین دام صید بسته
خاطر خواه باظهار مکنونات پرداخته دقیقه در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر ائمه دین فرو گذاشت
نموده و کتب عدیده تصنیف کرده هر گاه خبث باطن او ظاهر گردیده علما و صلحای عصر باتفاق
امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بودند ابن حزم را زیر حساب آورده کتب او را در مجمع [illegible] کرده
ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در همان مجلس آن کتب را چاک کرده با آتش
سوختند هر چند اشتعال و ضلال ابن حزم کما ینبغی بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما او از عقیده فاسده
خود باز نگشت و در سنه ۴۵۶ فوت نمود غزارت علم از کتب او ظاهر فاما بسبب جرات کثیر الاغلاط و
قلیل الاحتیاط حافظ الحدیث قطب الدین حلبی اغلاط محلی را خاصه تتبع نموده و عبد الحق بن عبد الله
انصاری هم کتابی نوشته نامش الرد علی المحلی نهاده و دیگر اکابر هم در اغلاط و اوهام ابن حزم

تحریرات نموده اند بخوف تطویل از نقل آن اعراض نموده‌ام و حال فحش و بدزبانی و بی ادبی
و گستاخی با ائمه کبار محتاج بیان نیست مثل ابن حزم و سیف الحجاج شقیقان زبان نزد کافه انام
است در اباحت مزامیر غلو تمام داشت و درین خصوص رساله تصنیف کرده بر حرام دانندگان
مزامیر کمال نکیر کرده بلکه از اباحت ترقی نموده بحد استحباب رسانید پس ازان ابن قیم و غیره
تلامذه اش هم بتائید او برخاستند و کتابهای عجیبه تصنیف نمودند فاما حلاوت آن مفسده
مندفع گردیده بعد مدتی شقی ابن تیمیه در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه گرم ساخت
و حدوث فتنه ابن تیمیه در سنه اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله
صلی الله علیه وسلم حرام است و قصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است
و زبان درازی کرد آن شقی درین باب بانچه موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و شوم
این کلام مبتلا گردیده و در خروج از اسلام جهت و تجسم برای الله تعالی و تقدس ثابت نمود
و رساله درین خصوص نوشته و رد کرد مذهب اهل سنت را و درین انکار بحد الضلال نسبت کرد
و تحقیر و توهین خلفاء راشدین و اعتراضات سخیفه بران حضرات و مخالفت ائمه مجتهدین در فقه
شعار و دثار خود ساخت صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده گرم بازاری شروع نمود
بعضی اشرار بد اطوار از جهله و فسقه بحلقه انقیادش آمده در بلاد اسلامیه طرفه هنگامه برپا
نمودند الله تعالی علماء ربانی و فضلای حقانی را متوجه و مامور برد و ابطال شد از الله

چون دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافته بشام رسیده در انجا هم واقعات عدیده پیش آمده آخر به
دمشق در زندان مقید شد چو بواسطه منادی حکم عام جاری گردید که من کان علی عقیدة ابن تیمیة حل ماله و دمه آن وقت
فتنه فرو نشست از کلمات خبیثه اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ولیا الامر و الله تعالی امر بطاعة ولی
الامر وطاعة ولی الامر طاعة الله ومعصیته معصیة الله فمن سخط امره وحکمه فقد سخط امر الله وحکمه و
وفاطمه ردا امر الله وسخطا حکمه وکرها ما رضی الله لان الله یرضیه طاعته وطاعة ولی الامر طاعته فمن کره
طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصیته ومعصیة ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیته
فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه انتهی کلمته الخبیثة الکافیة لاثبات خباثته وخبث من مدحه و
قلده و اقتدی فی مخترع احکامه واضح باد که اکثر ناصبیه لعنهم الله از نصب خروج هم داشتند نه بطور نواصب
عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه ثالث را مبغوض نداشتند بلکه برای ایشان خون آن مظلوم خلیفه
را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت راشده حقه تا همان وقت منقضی شد و ایام خلافت
علی مرتضی ایام فتنه وتلک عضوض و وقت ملک افت و زمان شر و راست پس از روز تحکیم بانی
استقامت خلافت گردید و اکثر این نواصب ناصبیه نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه همان
ادله نواصب عراق ذکر آن ملاعنه بان دلائل تکفیر می کنند در کتب خود بمحل تنقیص و
تعریض بر خلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر
نمی کنند و گاه بیگاه بعضی کلمات مدح هم ذکر می کنند لیکن در تغییر با خلافه و بجا های موافق مذاق خود

سند هم منیمایند وثبات واستقامت بر هیچ طریق ندارند گاهی چنان گاهی چنین در یک کتاب بجاهای متعدده
بعا و متعارض متناقض می آرند شاه ولی الله دهلوی که به کتب این قوم مشرف گردیده در تصانیف
شان کلمات ظاهر بان در خبایا فته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی از آن مسطور انموذج
نگارشم و در انتباه نوشته باید دانست که فقیر در هم استقلال ندارد بلکه امرا و بعد از انکه نظر بر اتباع
ماب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را رواة
ین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی مقید بودن بر روش دیگری موقوف داشته
ما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتاخرین متردد است و در حال در اکثر احوال ترجیح
بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض می کنند و براجح اخذ می نمایند و در بعض احوال تکلفات بارده متاخ
مناسب بقرون اولی نمی یابد و خنک شدن را بر بعض وجوه مرویه و چشم پوشیدن از بعض
خبر رضا نمیدهد الی آخر ما قال حسرت فوت قرون اولی واقف می شود انتهی و ایضا فیه فقهاء از مذا
مختلف است و مسالک متنوع و متاخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بران اختلاف است
متاخران تقلید مذهبی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست ولو
انند شفیه محجور علیه باشند و این را دو مبارک است کسی را که از علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
در مدارک علما خوض نکرده بیک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر اجتها
ممنوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف کتاب

و سنت است دست از تقلید دران مسئله باز دارند و تقلید دران مسئله بکسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال فی ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل می شود
بمکابره انکار نکنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته نسازند و اگر این شرط فوت شود
در قول خداتعالی ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آباءکم اولو کان آباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون
داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره دو قسم اند متکلمان که در مناظره و مخاصمه سهم
اعلی نصیب ایشان شده است اما در حدیث تبحری ندارند مثل ابو بکر باقلانی و امام رازی قاضی بیضاوی
و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات قدح اوفی یافته اما در علم مناظره
و مخاصمه و مراجعه غور ننموده مثل احمد بیهقی و بعد ازین همه ما مردم از ریزه هر دو خوان تناول نموده کلام
و کاسه هر دو فریق لیسیدیم پس عجب نیست که در صورت اجتماع امری ظاهر شود که در هر واحد
موجود نبود ع ازین افیون که ساقی در می افکند ۞ حریفان را نه سر ماند نه دستار ۞ انتهی و هم
دران کتاب بعد ذکر مطاعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل اجوبه آن نوشته است
اینست انچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه و این بنده اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد
بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع ثواب متبوع میرسد و اتباع حضرت بیشتر اهل
سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام ایشانند و از ذریه مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و اما...

واسمعیلیه برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال
این ملت نبودی انتهی و ایضاً فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام پیدا شده اند غیر ایشان
نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشأ اسمعیلیه و زیدیه و امامیه گردیده در تاریخ
قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد دادند آخر همه نیز خود بر باد رفتند و از
اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هادی مثل عبدالله بن عمر و عایشه و سالم و قاسم و غیر ایشان
و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام رازی
و صاحب مشکوة و غیر ایشان که جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند و با عوام الناس ولا
علیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضاً فیه اصحاب مرتضی
مختلف شدند در فهم کلام او و مذاهب شتی رو نهادند مثلاً جمعی از وی روایت کردند تبریه
خود از دم عثمان رض و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قال ابن سیرین رواه
ابن ابی شیبه با همچنین در هر حادثه متکلمه از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیق
از مرتضی شنیدند و در تطبیق متحیر ماندند و فتح باب اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق
در اکثر احوال همین یک مدعی از کلام او فهمیدند و سروی مختلف نشدند و در انچه رای او ست متحیر
نگشتند فاروق فرموده با بن نکته ایما نموده است گفته ان الفحو بهذا و غطی راسه ای احا جبه و ان
یکنیا کشف راسه و ایضاً فیه اما بیان تاثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین

متفق بودند بر اخذ سنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و بمواخذه شیخین اصحاب را
باین دو طریق بود چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر بر زدند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفای قصاص ذی النورین هر چند تقریر مطول شد معانی
متر گشت و شبهات بیشتر در میان آمدند لاسیما از صحابه هیچکس از رای خود بر نگشت والبقاً فیه تحقیق عجیب
مایل بودن بتجرد با وجود آن همه اختلافات و منازعات و کشش و کوشش که سابق از هیچکس مثل آن
ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گنجایش تسلیم ندارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفا نوشته و اما
ما یستدل به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلثة فقد اخرج احمد الی ان قال و بنای این استدلال بر توجیه
صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت تا زمان وفات و قرن ثانی
از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث قرن حضرت عثمان بعد از آن
اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی والبقاً فیه و از انجمله حدیث ابی هریره الخلافة بالمدینة والملک بالشام
از اینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلثه در مدینه اقامت
ننمودند والبقاً فیه و اما تعیین زمانه فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان رحی الاسلام تدور بعد خمس و ثلثین سنة فان یهلکوا فسبیل من قد هلک و ان یقم لهم دینهم یقم
سبعین سنة مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سنه خمس و ثلثین حضرت عثمان مقتول شدند
و امر جهاد برهم خورد باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سالی

دولت بنی امیه منتهی شد انتهی وایضا فیه باز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خبر حال مسلمین
پیش از فتنه وشرتیه حال ایشان بعد فتنه بیان فرمودند ودرین باب استقصا نمودند بوجوه بسیار یکی
آنکه فرمودند تدور رحی الاسلام الخ پس دوران رحی الاسلام عبارت است از وجود جهاد وغلبه
دین حق بر ادیان کلها وایتلاف نفوس واجتماع جموع بر خیر وهلاک لفظی است جامع انواع شرور را که عمده
آن انقطاع جهاد است ووقوع فرقت است درمیان مسلمین چهارم ظهور کذب وازدهم وقوع قتال درمیان
مسلمین نهم دهم استحلال فروج بتاویل اینکه متعه است واستحلال خمر بتاویل آنکه نبیذ است ومعارف درین زمانه
پیدا شد ستم ارتفاع امن از مسلمانان است وچهارم آنحضرت صلعم دو فتنه را ذکر نموده اول
مقتل عثمان وما بعد اوست تا اینکه خلافت معاویه مستقر شد وفتنه ثانیه بعد فوت معاویه
تا استقرار خلافت عبد الملک است وپنجم آنحضرت صلعم برای نشو ونما ملت اسلامیه صورتی
معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد وبعد ازان انتزاع نمودند انتهی ملخصا و
ملتقطا وایضا فیه بنقل متواتر که در شرعیات نطق معتمد تر ازان یافته نمی شود ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتنه را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته
وآنرا بتفصیلی که زیاده ازان در شرایع یافته نشود بیان فرمودند وآنرا حد فاصل نهاده اند در میان
زمان خیر وزمان شر وگواهی داده اند که درین وقت علاقه علی منهاج النبوة منقطع شود وملک عضوض
پدید آید ومعنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب ومقاتلات وجنبیدن یکی با دیگری

در ملک و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلیظ ظن بهم رسید که
هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در
بعضی احادیث لفظیکه مشعر بر انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و ایضا فیه باز وقائع
عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کردند بر اینکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی
شد و ایضاً فیه حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم از آن خبر دادند اخرج الشیخان عن
ابی هریرة لا تقوم الساعة حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحد و این کلام اشاره است
بآنکه اهل شام مصحف بر داشتند که میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت
است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة
و ان منتهی شد به تحکیم آن آنحضرت صلعم این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد بآنکه مسند
خلافت منتشر گردد و مرضی تاریخ بود و ایضاً فیه قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله
علیکم اذ کنتم اعداءً فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءتهم
البینات و اولئک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم

بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها
الآیة فقیر گوید خدای عز و جل درین آیات بیان فرموده حقیقت خلافه خاصه و حقیقت
فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده و رضای حضرت خود بآن حالت و سخط خود
ازین حالت دیگر ارشاد نموده الخ و ایضاً فیه قال الله تعالی و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم
خاصة و اعلموا ان الله شدید العقاب مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال
معنی صحیح آنست که این فتنه خلافست و هی الفتنة التی تموج کموج البحر چون سلطین جنود مجنده
شوند هر یکی برای طلب خلافت برخیزد و افنای نفوس و نهب اموال و غلبه کفار که همیشه
در انتهاز فرصت میباشند بظهور رسد و این فتنه شاخها کشد که بمسلمانی را رسد انتهی و ایضاً
فیه و عن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابابکر علی الامر
بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا تجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره
بعض در غیره موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم
حضرت مرتضی باشد توقف وی در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتی و توقف وی
در امر عثمان تا تحکیم عبدالرحمن وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بعید است و آنچه پیش این
فقیر مقرر شده صحت این معنی است و لیکن التعهد شبے از غموض در وقت بود که در اول
مفهوم نشده و بعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت و سخت بعید نیست که از احادیث

مستفیضه یا ملی هم با مرتضی نرسیده باشد و از مرویات مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابا بکر
الخ و آن نیز اشاره می کند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمان رضی الله عنه و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه
و مفاسد و ملک عضوض و وقتها لا مشتمل بر الوانع فنا باید سود نفس خلافت راشده و خلافت
خاصه و خلافت رحمت باصناف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه یا بذکر تغیر بیانی از انچه
بکتب خوارج مذکوره بر نسبت شان شهرت گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافة عن خاتم الخلافة و
فاتح الولایة است هر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و مشعر فساد حال و مال بیاد آمد ایشان که شان
بزور زبان بلا وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان
حضرت مرتضی فرود آورده و هر روایتی از هر کتابی که قابل اعتبار نباشد و در مقابله صفحه و تاسید
ظاهر خود جابجا بی اعتباری آن حکم کرده باشند درین باب همه را صحیح و مسلم قرار داده مبنای
استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از همه آن جواب داده که خلافت
راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب از
دو جزء که در خلفای ثلثه هر دو جزء موجود و مجموع منتفی می شود بانتفای یک جزء و یک جزء در مرتضی
مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوه است نه بالفعل الحاصل شاه
ولی الله صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت

می‌کنند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده است بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله
بر آن مطالبی توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق به شیعیان ظاهر یافت است اصلا ثبات
و استقامت را مدخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت است
در تحفه اثنا عشریه وغیره باید دید که کفریات امامیه که این مسئله اهم از اقوی اسباب تکفیر قرار رسیده‌اند
شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته فلیس فی لی بها و اثباتها
لغیر النبی ابتداعا لا مر و خرقا لاجماع المسلمین بل لا ینکرها الا اهل المکابرة واهل الغرة تسبب این تفصیل
و باعث شرح تطویل آنکه بعیان این مسالک بعض کلمات شاه ولی الله ناواقفان را در شک
می‌اندازند در دفع آن خلجان بدین این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرت تفنن راغب و عدم تقید
کلام به نهج تسنن بر ذوق شان غالب بود و اینگونه کلمات در مولفات خلاف مذهب منصوص اهل سنت
و مخالف مختار جمهور جماعه مفید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان که
اثری از حکومت اسلام و تفتیشی از علمای اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع همچو کلمات امکان نداشت
و اولاد امجاد شاه ولی الله که اینگونه تصنیفات را ذایع و شایع نساختند و در پرده کتمان نهفتند
گویا پرده بر بی‌پروگیهای والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل زمانه را فارغ از حکومت
اسلام و خالی از علمای اعلام یافته صوت جبلی را خیلی بلند آوازه ساخته آن اخگر افسرده زیر
خاکستر را که اشتغال مشتعل نموده و تخم پوشیده ته خاک را آب داده حسن نبات الارض بر

کرم النضیر ائمه کرام متبعان هر چهار امام بهدف سهام ملام و مطاعن عوام کالانعام می نگارد در تنویر العینین
رساله نوشته و لیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص معین مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقولة عن النبی
صلی الله علیه وسلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من
الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اسماعیلیه را اشقاق و نفاق افتاده بشعب متعدده منشعب گردیده حتی
یکفر بعضها بعضا و اسمعیلیه بمنزله جنس شامل است همه انواع را فرقه اولی از همه ادنی و اعلی خلف
حامل کل کمال جامع ظاهریه و وهابیه باشکال کماکان حاله و حال الافراد این نوع در غایت ندرت است فرقه
دوم ظاهریه غالب بر وهابیه و ملک مشرق از کلکته تا بنارس و ما یلیها گویا ولایت همین فرقه است
فرقه سوم مقصور بر وهابیه بیزار از ظاهریه امروز در شاهجهان آباد ازین فرق اسمعیلیه علیه همین فرقه را
مگر فیما بینشان تعدد صنف پیدا است بعضی از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید منکر و این
کلام ناشی است از کمال وقاحت و بر اصل از صدق و حیا بعید چندان زمانه نگذشته چندها
کس گواه و هزاران هزار کس آگاه وجود انکار متواترات بیش از عجیبات نیست و بعضی قائل
برجوع مولوی اسمعیل ازان مذهب چنانچه درین ایام یک رساله بنام تنبیه الضالین و هدایة الصالحین
مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طائفه که سید محمد را الملقب بحضرت امیر المومنین یاد
میکند غایت تکبر و نهایت تشنیع بر منکران تقلید دران نموده و مناقب ابوحنیفه و حنفیه و محاسن
تقلید ابی حنیفه بکمال نوشته و مهرهای و دستخط علمای عرب و سند و هم خلفای امیر المومنین از اهل

نمودہ دران می نویسد مولوی کریم اللہ دہلوی نی کہا کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین جو مولوی اسماعیل کی
تقلید کرتی ہین وہ بہی ایسی تہی مگر سچ یون ہی کہ انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم و کذب ہی
وہ ہرگز ایسی نہ تہی بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ علماء حنفیہ کے رفع یدین چہوڑ
دیا تہا و ہم دران نوشتہ اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو بعضی آدمیون نی انکی شہادت
کی بعد انکا کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو یہی سبب اسکی کہ انہون نی رفع یدین آخر
عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ تہا موافق مذہب اہل حدیث کی کہ پیغمبر نی فرمایا العبرة بالخواتیم
واضح باد کہ این مقال بریست از انواع اختلال و تقریب کلام ہمہ ناتمام قولہ وہ ہرگز ایسی نہ تہی
خبر واحد در مقابلہ تواتر اعتبار ندارد کسانیکہ بگوش خود ہا از زبان شان شنیدہ اند و گفتگو
نمودہ اند چگونہ باور سازند باز می گوید بلکہ انہون نی نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چہوڑ دیا تہا اولا کہ با قول اول مناسبتی ندارد چہ ازان ظاہر کہ قبل از مباحثہ وہ ایسی
تہی بعد مباحثہ با علماء حنفیہ چہ بارہ میدارد و اگر رفع یدین میکردند ترک کردن چہ معنی دارد ثانیا
تمسک باین کہ بعد مباحثہ مقر بتقلید و متقلد کدام امام گردیدند و از مذہب سابق رجوع کردند و ازان تبری [margin: نمودہ یا]
و تائب شدند بلکہ ہمین میگوید کہ رفع یدین ترک کردند و ظاہر است کہ ترک کردن فعلی چیزی دیگر
و رجوع از مذہب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعددہ اند بخلاف رجوع ازان مذہب خصوصا
در مسالک اصحاب تقیہ و ذوی الوجوہ خود شاہ ولی اللہ در ہمین خصوص رفع یدین در حجۃ اللہ [margin: البالغہ]

نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر و اثبت غیر انه لا ینبغی الا ان
ان یشیر علی نفسه فتنة عوام بلده و هو قوله علیه السلام لو لا حدثان قومک لنقضت الکعبة قوله البیی لوگوں
کو جو پاتی تو گور پرستوں سی زیادہ بد جانتی اور جیسا گور پرستوں کو مردود کیا انکو بھی مردود کہ
چہوڑتی ای عزیز این ہمہ آورده اند و این خار پرورده اوست اگر نمیدانی واعجبا و اگر دانسته میگوی
وا اسفا قبل از ظهور فتنه اسمعیله گوش عامه اہل ہند باین صدا آشنا نبود این ہمہ غوغا ہمان داده
شما برپا نمود قوله تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوی کہ از آن اوست یا نه اگر نمیدانی چرا
تحقیق نکردی و خود حیران و حیران چرا قصد ہدایت دیگران نمودی نشنوکه تنویر العینین قبل از
سفر شاه و بزبان دراز خود مشہور کرده گفتگوہا دران افتاده تشکیک را دران راه نیست و ہم رجوع
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکه توبه از مضامین مندرجه اش و اشاعة توبه برکافه که بواسطه اش بهاویه ضلالت افتاده
ثابت نگردد قوله العبرة بالخواتیم امنا و سلمنا ما را سخن در خاتمه کسی نیست اگر خاتمه مولوی اسمعیل
بر توبه از انکار تقلید و توہین و تکفیر مجتہدین و مقلدین و تبری از سائر عقائد فاسده گردیده الحمد
چشم ما روشن دل ما شاد کلام در کلام ملام القیام است که حق است یا باطل فرقه چہارم را اعتقاد
ظاہریه و وہابیه بر کران و اعتقاد ندارند باین نه بآن و در عمل و اظہار عقیده موافق اہل سنت
و علانیه زرداره در این فریق بر این طرفی است که با این ہمه موافقت با اہل سنت معترف اند

ملت اسمعیلیه هم و این مخالفه را محمول میکنند بر اختلاف امت که معبر است برحمت و این مغالطه
ناشی است از کمال سفاهت و غایت حماقت فرقی است بی منتها در اختلاف رحمت و شقاق
است اختلاف رحمت آنست که مسلوک است مابین مجتهدین علما صالحین بترجیح رواة در
مرویات و تعدد طرق استنباط در مجتهدات که یکی توهین دیگری گوارا ندارد و حصر حق بجانب
خود و قطع بطلان جانب دیگر نمیکنند و هر یکی کار بظن و احتمال می نماید و در حفظ مراتب و تعظیم
تکریم فیما بین دقیقه از جانبین فرو گذاشت نمی شود هر واحد همه را حق میداند و این همه در عملیات
نه در علمیات که حق دران متعین است و اختلاف اسمعیلیه با اهل سنت نه از ان قبیل است بلکه در مقابله
و مسائل علمیه مستحبات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان بلکه ما بین تخالف زاید است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه چنانکه بر دیگری ندارند
اسمعیلیه را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیلیه بر زبان متعدی از امامیه گذشته باشد پس کسیکه
با وجود موافقت با اهل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم و آنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقاید است
جمع نمی شود بلکه اسمعیلیه که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سالک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که با وجود موافقت با اهل اسلام اعتراف بحقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد در حقیقت

فریق نه برین روش نه بران طریق از این سو رانده و زان سو مانده لا الی هولاء و لا الی هـ
نه بدین نه بدان ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعه موافقت اهل سنت قطعا
محروم و متضرر عقیده حقیقت اسمعیلیه با ایشان لازم و ملزوم و کلات با فنی باب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیلیه است

باب اول در عقاید نجدیه

عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این مشرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده در معرکه بیان آنچنان رخشان و درخشان نمودند که گوی سبقت از [illegible]
در ربودند بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعت بلکه کافه امت اجماعا باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده همه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هرگاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعت مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و تحقیقش با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقاید نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان
نوشته بر اغلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اهل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و نسبت اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان

عبارتست از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در یکه و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق و الاقرار مذهب بعض العلماء
و هو اختیار الامام شمس الائمة و فخر الاسلام و ذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
و انما الاقرار شرط لاجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن و لا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه و لم یقر بلسانه فهو مومن عند الله و ان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا و من
اقر بلسانه و لم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس و هذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک انتهی بالجمله عمل در مذهب اهل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند باوجود آنکه با انعدام ناخن و
موی بدن منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علمای محدثین مشهور شده که الایمان تصدیق بالقلب
و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعضی مردم توهم نموده اند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح است کما صرحوا به انتهی ملخصا
و مرتکب کبیره در مذهب اهل سنت مومن است بخلاف خوارج که کافر دانند و مخالف

معتزله که نه مومن است و نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقاید نسفی نوشته و الکبیرة لا
تخرج المؤمن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا ادخله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل
الصغیرة ایضا کافر وانه لا واسطة بین الایمان والکفر و معتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اهل سنت آورده اند یکی ازان آیه کریمه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم ازانجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق المقید ای المخصوص هو بجمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال با آیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده المراد من لم یحکم بشیء مما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر و من مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا و ان شاء نصرانیا
جواب داد الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض بجده ولما

سجالقین زانیه وحدیث که اکثر اهل سنت تخریجیه دانند نقل نموده از همه جواب داده است و
مرتکب کبیره را منافق گویند دلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد خلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده وهو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود براو احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق راهم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی ای
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخروية درینمقام امریست واجب الاعلام
وآن فرق درمیان علت وسبب وشرط وعلامت که بسبب عدم اطلاع برآن در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان موثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فبما
یقوم به الشیء وقد شنع بعض الناس علی اصحابنا فیما قالوا الاقرار رکن زائد والتصدیق
رکن اصلی فانه ان کان الاقرار رکنا یلزم من انتفائه انتفاء المرکب قلت الرکن الزائد شیء
اعتبره الشرع فی وجود المرکب لکن ان عدم بناء علی ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا و
اعتبر المرکب موجودا حکما وقولهم للاکثر حکم الکل من هذا القبیل ونظیره اعضاء الانسان
فالراس رکن ینتفی الانسان بانتفائه والید رکن لا ینتفی بانتفائه ولکن ینتقص وکفر خلاف

ایمان است در مواقف نوشته و ضد کل طائفة مقابل ما فسر به الایمان فقالت الخوارج
کل معصیة کفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصی اقسام ثلثة اذ منها ما یدل علی الجهل بالله
و وحدته و یجوز علیه ما لا یجوز علیه والجهل برسالة الرسول کالقاء المصحف فی القاذورات والتلفظ
بکلمات دالة علی ذلک فهو کفر ومنها ما لا یدل علی ذلک وهو قسمان قسم یخرج مرتکبه الی منزلة
بین المنزلتین ویعبر عنها بالکبائر ومنها ما لا یخرج ککشف العورة ویسمی بالصغائر بالجملة عقیده
اهل سنت حکم ایمان و کفر بی تصدیق و اقرار بدست نمی نشیند و هر جا که لفظ کفر و شرک در احادیث
و آیات ورد یافت وارد گردیده که خوارج و معتزله و اتباع ایشان بآن استدلال نموده اند
و اکابر اهل سنت ازان یا بحمل بر معنی لغوی یا بر مجاز و تاویل یا به بودنش متروک الظاهر یا
استدلال بمعارض قوی و امثال ذلک جواب داده اند و واضح باد که این طائفه متجددة
ثبات بر یک طریق ندارند مضطرب الحال و مضطرب الاقوال گاهی برکتب فقه تبرا می کنند و وقت
مصلحت بآن استناد می کنند درباب کفر رجوع بکتب فتاوی می آرند و آنرا اخذه دلائل خود
میدانند تنبیه برین مغالطه ضروریست اول که مسئله را از محلش باید جست پس ما از کتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل و معارضات نقل کردیم در جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طرق معینه آن فن نظر باید کرد نه محض بهوای نفس از مقررات آنست که متون
مقدم بر شروح و شروح بر فتاوی روایات فتاوی مخالف متون قابل اعتبار نیست

چنانچه در تحقیقات سیم بدان اعتراف است و در رسالهٔ مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه
ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیر جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر بسیار نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعدهٔ
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشند
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزلهٔ متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظه سوم همان اصحاب فتاوی در همان باب در کتاب یا جای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم بتکفیر مگر رسیدن بتمام مطلب که عادت این طائفه است
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا جحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذا لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسائل
فلیتأمل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد

يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمنع التكفير تحسينا للظن بالمسلم وفي التاتارخانية
لا يكفر بالمحتمل لان الكفر نهاية في العقوبة فيستدعي نهاية في الجناية ومع الاحتمال لا نهاية انتهى والذي
تحرر انه لا يفتى بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره اختلاف ولو رواية
ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير بها وقد الزمت نفسي ان
لا افتي بشيء منها وهم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما
ثبت من غيرهم فلا يفتى به في مثل التكفير ولذا قال في فتح القدير في باب البغاة الذي صح
عن المجتهدين في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس من كلام
الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شيء مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى
بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتى بالتكفير في شيء منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجيء قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها وهم در اين باب نوشته اعلم انه لا يفتى
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية او سب الشيخين ولعنهما

وامثال ذلک مشکل کما قال شارح العقائد ۵۴ کذا قال شارح المواقف ان جمهور المتکلمین والفقہاء
علی انہ لا یکفر احد من اہل القبلۃ وقد ذکر فی کتب الفتاوی ان سب الشیخین کفر وکذا انکار
امامتہما کفر ولا شک ان ہذہ المسئلۃ مقولۃ بین جمہور المسلمین فالجمع بین القولین المذکورین مشکل
ووجہ الاشکال عدم المطابقۃ بین المسائل الفرعیۃ والدلائل الاصولیۃ التی من جملتہا اتفاق
المتکلمین علی عدم تکفیر اہل القبلۃ المحمدیۃ ویدفع الاشکال بان نقل کتب الفتاوی مع جہالۃ
قائلہ وعدم اظہار دلیلہ لیس بحجۃ من ناقلہ اذ مدار الاعتقاد فی المسائل الدینیۃ علی الادلۃ
القطعیۃ علی ان فی تکفیر مسلم قد یترتب مفاسد جلیۃ وخفیۃ فلا یفید قول بعضہم انما ذکروہ
بنا ئہما علی الامور التہدیدیۃ والتغلیظیۃ وقد تصدی الامام الہمام فی شرح الہدایۃ للجواب عن
عن ہذا الاشکال حیث قال اعلم ان الحکم بکفر من ذکرنا من اہل الاہواء مع ما ثبت عن ابی حنیفۃ
والشافعی من عدم تکفیر اہل القبلۃ من المبتدعۃ کلہم محملہ ان ذلک المعتقد فی نفسہ کفر فالقائل بہ قائل
بما ہو کفر ولن لم یکفر بناء علی کون قولہ ذلک عن استفراغ وسعہ مجتہدا فی طلب الحق لکن جزمہم
ببطلان الصلوۃ خلفہم لا یصحح ہذا الجمع اللہم الا ان یراد بعدم الجواز خلفہم عدم الحل ای عدم حل ان
یفعل وہو لا ینافی صحۃ الصلوۃ والا فہو مشکل انتہی فلا یخفی انہ یمکن ان یقال فی رفع الاشکال
ان جزمہم ببطلان الصلوۃ خلفہم احتیاطا لا یستلزم جزمہم بکفرہم الا تری انہم جزموا ببطلان
الصلوۃ مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمہم بانہ لیس من البیت بل حکموا بموجب

ظنهم فيه انه منه فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اكبر نوشته و فرق بين نفي العام
ونفي العموم والواجب انما هو نفي العموم مناقضة لقول الخوارج الذين يكفرون بكل ذنب وطوائف
من اهل الكلام والفقه والحديث لا يقولون ذلك في الاعمال لكن في الاعتقاد البدعية
وان كان صاحبها مجتهدا ولا فيقولون يكفر من قال هذا القول لا يفرقون بين المجتهد المخطئ وغيره و
يقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول اقرب الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة
انهم يكفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون ازينكه نقل نمودم ظاهر گرديد
كه مذهب مختار جمهور فقها و مجتهدين و متكلمين و ائمه مسلمين عدم تكفير است و بيانت منصوص
متون و شروح و مختار فتاوى و تكفير كننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقيدت است حالا هم
از همان كتب فتاوى كه در صور مناسبه مذاق خويش درباب تكفير استناد مى كنند درميان
كتب حكم تكفير نسبت امور مسطور كه مخالفين هم لا محاله تكذيب بدان روايات مى كنند يكى
از اين طائفه در قريب همين ايام كه فصول عمادى بدستش افتاده بود در مسئله ذبح براى قادم
وغيره بآن استناد مى نمود و درين باب غلو داشت روزى مطالبه تصحيح نقل نمودم بدين تقريب
كتاب را حاضر آورد از دست او گرفته جائيكه تكفير محمد اسمعيل بخارى صاحب صحيح عليه الرحمة
نوشته است آن مقام را برآورده پيش كردم مضطرب شد بزبانش جارى گرديده كه احكام
تكفير همچو كتب اصلا قابل اعتبار نيست هم اندراج خوارج و معتزله در حنفيه زائد از حد است

ہزاران ہزار معتزلی وخارجی در فروع فقہیہ حنفی بودہ اند تلامذہ خاص امام اعظم وابی یوسف
متمذہب بمذاہب باطلہ گذشتہ وہزاران ہزار روایت ازانکسان مطابق مذہب ایشان
در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ خیلی مشہور وصاحب در المختار وصاحب اشباہ وغیرہ
متاخرین ہمہ ازو نقل می کنند معتزلیست شاہ ولی اللہ در تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ و
اہل السنۃ عموم وخصوص من وجہ تقلید روایات فتاوی بی اجماع باصول مذاہب ثابت
نبودہ بی این شرط فتوی دادن جایز نیست کما ہو مقرر فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ
لیاقت این کار دارند ونہ فکر الکتاب آن از دیگران وغرض اصلی اضلال جہال بے
مبالاۃ لب بفتوی می کشایند بنام اللہ تعالی چون اینقدر ممہد شد حالا نقل می کنیم عبارۃ
تقویۃ الایمان می نویسد اول معنی شرک سمجھنا چاہیے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو
اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور انسے مرادین
مانگتے ہیں اور انکی منتیں مانتے ہیں اور حاجت برانیکے لیے انکی نذر ونیاز کرتے ہیں کوئی اپنے
بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش
پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حسین غلام رسول اور اونکی جینے کے لئے کوئی کسیکے نام
چوٹی رکھتا ہے کوئی کسیکے نام بدہی پہنتا ہے کوئی کسیکے نام کے کپڑے پہناتا ہے
کوئی کسیکے نام کی بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کے

وقت

وقت کسیکی دہائی دیتا ہی کہی باتوں مین کسیکی نام کی قسم لیتا ہی غرضکہ جو کچھہ ہندو اپنی بتوں سی
کرتی ہین وہ سب کچھہ یہہ جھوٹی مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدوں سی اور فرشتوں اور پریوں
سی کر گذرتی ہین اور دعوی مسلمانیکا کئی جاتی ہین سبحان اللہ یہہ منہہ اور یہہ دعوی سچ فرمایا اللہ صاحب نی
سورہ یوسف مین وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک
کرتی ہین فائدہ یعنی اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا رکہتی ہین سو شرک مین گرفتار ہین [illegible]
باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ لہذا آیہ در اول باب کتاب یعنی وما یؤمن اکثرہم باللہ الا وہم
مشرکون را مدعی کہ راست نمودہ ہمان آیہ است کہ بسبب غلط فہمی معنی مرادہ ان آیہ کریمہ را معتزلہ در رد
اہل سنت آوردہ اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یؤمن در آیہ کریمہ ایمان بمعنی لغوی است
چنانچہ این بحث در شرح مواقف بہ تفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال کہ شرک
را ایمان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتی ہین کہ ہم تو شرک نہین کرتی
بلکہ اپنا عقیدہ اولیا انبیا کی جناب مین ظاہر کرتی ہین شرک جب ہوتا کہ ہم انکو اللہ کی برابر سمجھتی بلکہ
انکو اللہ کا بندہ جانتی ہین اور اوسیکا مخلوق اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنی انکو بخشی ہی
اور اوسیکی مرضی سی عالم مین تصرف کرتی ہین اور انکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہی اور انسی مدد مانگنی
عین اللہ سی مدد مانگنی ہی اور وہ لوگ اللہ کی پیاری ہین جو چاہین سو کرین اور اوسکی جناب مین ہماری
سفارشی ہین اور وکیل اور انکی ملنی سی خدا ملتا ہی اور انکی پکارنی سی اللہ کا قرب حاصل

ہوتا ہی اور جتنا ہم اونکو مانتی ہین اتنا اللہ سی نزدیک ہوتی ہین اور اسطرح کی خرافاتین لکھی ہین
ہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پریت کو یا کسی کی جھوتی یا سچی قبر کو یا کسیکی تھان یا
کسیکی چلی کو یا کسیکی مکان کو یا کسیکی تبرک کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کری یا رکوع کری یا اوسکی
نام کا روزہ رکھی یا ہاتھ باندہ کر کھڑا ہووی یا جانور چڑہاوی یا اونکی نام پر مال خرچ کری
یا ایسی مکانون مین دور دور سی قصد کر کر جاوی یا وہان روشنی کری یا غلاف ڈالی یا چادر
چڑہاوی یا اونکی نام کی چھڑی کھڑی کری یا اونکی قبر کو بوسہ دیوی یا مورچھل جھلی یا اوسپر شامیانہ
کھڑا کری رخصت ہوتی وقت اولٹی پاون چلی چوکہٹ کو بوسہ دیوی ہاتھ باندہ کر التجا کری مرادین مانگی
مجاور بنکر بیٹھہ رہی وہانکی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری اور اسی قسم کی باتین کری سو اوسپر
شرک ثابت ہوتا ہی ببینید کہ صرف بسبب ارتکاب فعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ
پھر خواہ یون سمجھی کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کی لائق یا یون سمجھی کہ انکی اسطرح تعظیم کرنی سی اللہ خوش
ہوتا ہی اور اس تعظیم کی برکت سی مشکلین کھول دیتا ہی الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان
از امثال ہمچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین است مذہب خوارج و بانچہ اہل سنت
مذہب خوارج را رد کردہ اند بہمان ادلہ تمام احکام تقویۃ الایمان رد گردیدہ حالا خصوصیت
فعالی را کہ کفر قرار دادہ است باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر فعل در شرع چیست اول سجدہ برای
غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حاصلش اینکہ سجدہ برای غیر خدا دو قسم است سجدہ

عبودیت یعنی غیر را معبود و آله اعتقاد نموده سجده نماید آن شرک است و سجدهٔ تحیت که در شرایع سابقه
جایز بود در بعض شریعت ممنوع است اگرچه بعضی فقها در بعض جاها بجواز آن رفته اند مگر مفتی به و مختار
حرمت است و ظاهر است که سجدهٔ تحیت شرک نیست چه اگر شرک می بود در شرایع سابقه هم جایز نمی شد
سجدهٔ ملائکه آدم را و سجدهٔ والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاهت است
آنچه در تقویة الایمان نوشته اور جو کوئی یہ بات کہے کہ اگلے دینوں میں کسی کسی مخلوق کو بھی
سجدہ کرتے تھے جیسے فرشتوں نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت یوسف کو
تو ہم بھی اگر کسی بزرگ کو کر لیں تو کچھ مضایقہ نہیں سو یہ بات غلط ہے آدم کے وقت لوگ
اپنی بہنوں سے نکاح کر لیتے تھے چاہیے کہ یہ بھی اپنی بہنوں سے نکاح کر لیں الی آخر ہذیاناتہ
نفهمید که حرمت و ممنوعیت چیزی دیگر و شرک چیزی دیگر حرمت و حلت مختلف می شود باختلاف
ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک است که در همه ملل و ادیان
و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود امکان جواز نداشت و این قیاس بس
ابلهانه و ملحدانه است بارتکاب افعال محرمهٔ این شریعت بعد اباحت آن در شرایع سابقه خیال
بشرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست لطف اینکه خود هم در جای دیگر در همان تقویة الایمان
می نویسد شرک سے منع اور توحید کا حکم سب شریعتوں میں تھا پس از نفس کلامش ثابت که سجدهٔ تحیت در
شرایع سابقه شرک نیست و آنچه ما از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دینی از ان مشحون است

چیزی نقل آن ضرور نیست و اقتصار بر نقل از اصول فروع صاحب تقویة الایمان مناسب نمود که اسمعیلیه را راه عذر
مسدود گردد در تفسیر عزیزی نوشته سجدهٔ پیشانی بر زمین نهادن بدو طور واقع می‌شود یکی آنکه برای ادعای معبودیت باشد
و این قسم در جمیع ادیان و ملل به آن غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات عقلیه است و محرمات عقلیه
به تبدل ادیان و ملل متبدل نمی‌شود و دلیلش آنکه این تعظیم مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل
کسی سزاوار است که در غایت عظمت باشد و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی
خاص بحضرت حق است در هیچ مخلوق یافته نمی‌شود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند
سلام و سر خم کردن این قسم باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است
گاهی جائز و گاهی حرام در امتهای سابقه جائز بود چنانچه در قصهٔ حضرت یوسف واقع شده و
خروا له سجدا در شریعت ما این هم فیما بین مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم بهمین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالحاد اطلاق نوشته خواه یون سمجهی خواه یون سمجهی هر طرح شرک ثابت هوتا هی و چونکه در [illegible]
کوچک ابدال اسمعیلیه و امور مستحیل علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف نستلیر او دیگر شواهد ضروری
نیست در مائة المسائل ببینید که در جواب سوال ۱۳ سجدهٔ تحیه را حرام و سجدهٔ عبادت را شرک
نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع افعال که سجده است هرگاه آن هم
مقید است پس دیگر اشاره ذکر نموده‌اش چه رسد صاحب مائة مسائل تفصیل و انحصار کرده

و سجدهٔ تحیه و طواف را حرام نوشته در تقویة الایمان همه را شرک قرار داده و حق الست
که طواف در حکم سجدهٔ تحیه نیست مثل تعریف است متقارب بتقبیل و کراهة این اشیا
مختلف فیه بین الفقها و هیچ امور باعث تکفیر و تفریق مرتکبین هم نمی تواند شد چه جای تکفیر
چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند گو نزد جماعتی رجحان بجانب عدم استحباب
است و فقیر هم همین مسلک سالک است اسمعیل و اسحقیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب
انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبره درآید دوگانه
بروح آن بزرگوار ادا کند اگر سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا
در هر رکعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی
و بعض سورتها بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و در آن تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند بگوید یا رب
بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح الروح ما دامیکه انشراح
باید این بکند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر
والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله قدس سره و مرقد حضرت محبوب الهی نظام الدین اولیا
قدس سره و دیگر بزرگان بوسه میدادند و میگفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم
بعد ممات بر قبرشان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل میکردند چنانچه

بست و نهم ربیع الثانی ۱۲۴۰ هجری در دهلی عمده مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب و مولوی مخصوص الله و غیره اعیان بمجمع خاص و عام مولوی عبد الحی و مولوی اسمعیل را ملزم و مغلوب ساختند

مولوی مخصوص الله و مولوی موسی اول برهمین امر مواخذه نموده بودند که اکابر ما بوسه بر قبور بزرگان میدادند و ایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آنوقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑهاوی یا انکی نام کی چهڑی کهڑی کری یا مورچهل جهلی یا شامیانه کهڑا کری محصل همه اینکه بعضی کارها را خدا تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسی آن کارها برای غیر خدا کند بروی شرک ثابت شود این را شرک فی العبادة می گویند و شما نمود در این کارها این چهار چیز را هم بشنید چه جرأت افترا است بر الله تعالی الله تعالی کجا فرموده است که این چیزها را برای خود خاص کرده ام فصل چهارم که برای شرک فی العباده وضع نموده و در انجا بر اکثر دعاوی واهیه خود آیات و احادیث بی مناسبت محض یاد نموده یاد زبان سری یاد داده بطور خود هم اصلا مذکور این هم نیست اسمعیل را باید که با ثبات دعویش پردازند و یا اقرار نمایند داخل بودنش در وعید ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز و عدم جواز نیست در خاص کردن الله تعالی است برای خود تلفظ با این الفاظ و قبول آن کار عاقل نیست اگر اسمعیل را عقل می بود بالضرور می پرسیدند که شامیانه کهڑا کرنا جو عبادت خدا کی هی کهان کهڑا کری عرش پر یا خانه کعبه پر که وه بهی بلندی هی اور یه عبادت کبهو کسیکو نصیب بهی هوئی یا نهین اور خدا کی

نام کی چہڑی کہڑنی کر سکا بہی طریقہ پوچہنا ضرور تہا اصل مغالطه این است که مخالف جادو بجا
که مردم را با قبور انبیاء و اولیاء دید چونکه شائبه تکریم آن اکابر یافته می شد ناگوار افتاد رخصت
مباح و استحسان حسن که کفیه ملت عادة بود به حکم کراهت و تحریم بتہ کین کیسی عظیم و معظم نگردید
بی حکم تکفیر غبار خاطر فرو نمی نشست و بر کرسی نشستن این حکم موقوف بر آن ادعا لهذا باین
نوع کلام لغو نموده حال شامیانه بر قبر ابنیه و بایه مایل نوشته شامیانه و قبه ایستاده
کردن بر قبر مکروه و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی البخاری و رأی ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن
فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته که عبد الله بن عمر
و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط و قبه را و عمر رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب
بنت جحش و عائشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی
کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیه السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر
تابعین و فقهای سبعه مدینه است روایت نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا
اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده
داشتن قبور متبرکه و کشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتی وقت الٹی پاؤں
چلی از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر است که داخل بدعات سیئه می کنند و فقهای می نویسند استحب
التقاصیح قوله ہاتہ باندہ کہڑا ہووی و بس این نحوی که در فصل چہارم حدیث میں گزرد

ان یمثل له الناس قیاما فلیتبوأ مقعده من النار انتهی و پس که در بیان آن تا شنیده شتر بی مهار
هر سو دویده در سر دیوی عقل ظاهر که معنی حدیث را با دعوی خویش مناسبتی نیست شیخ
عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته از اینجا معلوم می شود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن
بر پای استادن مردم است به نسبت بطریق تکریم و تعظیم و آنچه که برین وجه نبود مکروه نباشد
انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب الحج فی زیارة قبر النبی
صلی الله علیه وسلم می نویسد و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح
المختار شیخ در جذب القلوب نوشته در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در انجناب
با عظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه
است تصریح باین کرده انتهی قوله مجاورین که شیخ بهی مجاورت مکه معظمه اختلافست در
فتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض ان فقیه ان المختار
استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب ابو حنیفة
ومالک الی کراهتها وکان ابو حنیفه یقول انها لیست بدار هجرة در تحقیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله
عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسک بالدرة ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم و
یا اهل العراق عراقکم و حسن مجاورة مدینه منوره باحادیث صحیحه و آثار صریحه ثابت عن ابی هریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد

من امتی الا کنت له شفیعا یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی
قوله وہاں کی گرد پیش کی جنگل کا ادب کری در عامه کتب حدیث باب حرم المدینة بعد باب حرم مکه
موجود المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثا او آوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الخ متفق علیه ان ابراہیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت
المدینة حراما ما بین مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا لعلف رواه
مسلم بالجمله از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون و در تحریم و تکریم و آداب تعظیم مدینه منوره کسی
از اهل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب احکام مثل جزا وغیره البته اختلاف است جزیره
زیاده ازین چه خواهد بود که تجدید می نمایند خذلهم الله قوله دور دور سی قصد کر جاوی سفر برای زیارت
قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث وفقه مذکور در فتح القدیر نوشته قال مشایخنا
من افضل المندوبات فی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قریبة من الواجب لمن له سعة روی
الدارقطنی والبزار عنه صلی الله علیه وسلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان
اکون له شفیعا یوم القیمة واخرج الدارقطنی ایضا من حج فزار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیاتی
بالجمله اگر استقصای این باب کرده آید دفتری گردد و در حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد
است نزد اهل حق وچون این بحث را در رد الحجبات به تکمیل رسانیده ام درینجا از تفصیل

عیان نموده اند ابن تیمیه عقیده بد نهان براه شذوذ رفته که کلام و تکلمش مردود نزد اہل
دانش می این کلام انچه بانجام یافت در مقدمه چیزی ذکر کردیم در موکب مدنیه نوشته و من نذر الزیارة
وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا و عبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم لزمه
الوفاء وجها واحدا قوله مراد مانگی دعای زائر از جناب الٰہی برای خود و برای میت در شرع آمده و دعا
بانیطور که الٰہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجمله از تاتیة المسائل است و دعا
زائرین طبعه که یا رسول الله یا ولی الله در جناب الٰہی عرض کنید که حاجت من بر آید در مذہب حق از
افعال و اقوال و تقاریر صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مسلمین و علماء مذاہب بعد از متقدمین و متاخرین
تا شاه ولی الله و شاه عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع شرک گیہای مائة و اربعین آنرا بخوبی
ظاہر نموده ایم شاه عبد العزیز در تفسیر فاقبره نوشته اند دفن کردن گویا مسکنی برای روح خفتن
است بنا بر این است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و انہا را افاده
اعانت نیز متصور قوله اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور امامون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو
اور پریون کو مشکل کی وقت پکارتی ہین اور اون سی مرادین مانگتی ہین اقول این ہر دو فعل اصلا
شرک نیست شرک عبارتست از اعتقاد الوہیت غیر الله تعالی و بی اعتقاد امثال این افعال
شرک شدن نمی تواند بلکه مامور و در شرع وارد اذا اراد عونا فلیناد اعینونی یا عباد الله من کانت
له ضرورة فلیتوضا و یصلی رکعتین ثم لیقل اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بمحمد نبیک نبی الرحمة یا محمد

انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی این هر دو روایت در حصن حصین آمده است
ملا علی قاری در شرح آن نوشته در بعض روایات لتقضی بصیغه حاضر معروف هم آمده است
پس اسناد مجازیست شاه عبد العزیز در تفسیر سوره انشقت نوشته اند بعض از خواص اولیاء
الله را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود کرده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت
کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنها
می نمایند و ارباب حاجات حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می یابند و زبان حال آنها در آن وقت هم
مترنم باین مقالات است ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ✤ قوله انکی منتین مانتی هین اور حاجت
بر آنیکی لیی نذر و نیاز کرتی هین خود در جواب رد مولوی عبد الحکیم بر استفتای شاه عبد العزیز صاحب
بتفصیل تصریح نموده است که نذر اولیا به دو طریق است حسن و قبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما
از زبان لفظ نذر کند خللی دران هست باین نظر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است
که مختص بخداست باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و اولی آن ترک اولی است
اما حرام نمی توان گفت قصه مسلمانان که بجای السلام صبا گفتند شاید آنست و اگر از الفاظ
بیشتر که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست انتهی ملخصا
در تقویة الایمان این همه تفصیل منسوخ و حکم شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در
رساله نذر و مزارات اولیا نوشته اند لفظ نذر که اینجا مستعمل می شود نه بمعنی شرعی است

چه عرف آنست که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند آری نذر شرعی قسمی دیگر است و گاهی می باشد و حکم آن نذر اینست که اگر بتحقیق محض برای اولیاء است حرام است و اگر بصورت است نه بحقیقت بر یکی از این سه وجه مباح است آلهی مراد من حاصل شود نذر تو بر از خدام انصالح رسانم یا اینطور که یا حضرت در جناب آلهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب آلهی اینقدر طعام باینقدر رسانم تا ثواب آن عاید شما گردد یا گویند آلهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن بتنخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبد العزیز در تحفه نوشته از بسکه حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین رسوم است انتهی بالجمله افعالیکه درینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را برای خود در فصل چهارم نام آن افعال هم بزبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزی دیگر و تخصیص چیزی دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و نفس مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه بهذیان سرا پردازند تعرض بتفصیل بهر فعل که نسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق

وقت رخصت نمیدہ از ان اعراض نمودہ شد فاما از انچہ مذکور شد بحکم بطلان جملہ احکام تقویۃ الایمان
نمی توان برد و باید دانست کہ کلام فیما بین علمای کلام در افعالی بودہ است کہ بودن آن معصیۃ بدلائل
شرعیہ ثابت شدہ و شارع آنرا امارہ و علامت تکذیب گردانیدہ باشد این قرن شیطان افعالی را
کہ حسن و استحباب آن از دلایل شرعیہ ثابت و شارع امر بدان فرمودہ ہم کفر و شرک قرار
دادند حالا میخواہیم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب نمودہ ہم بیانش آنکہ شرک را چہار
قسم نمودہ اول شرک فی العلم یعنی اللہ کا سا علم اوروں کو ثابت کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر
ہو جاتا ہے خواہ یوں سمجھے کہ یہ بات انکو اپنی ذات سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس
عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے دوسرا شرک فی التصرف یعنی اللہ کا سا تصرف اوروں کو
ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ یوں سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت انکو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ
نے انکو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ یعنی اللہ
کی سی تعظیم کرنی اوروں کی پھر خواہ یوں سمجھے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لائق ہیں یا یوں سمجھے کہ
انکی اس طرح کی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلیں کہولتا
ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی العادت یعنی اپنی عادت کے کاموں میں
جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیے سو غیر کی کرنی ہیں انتہی خلاصہ تمام کتاب برای اثبات مطالب
آیات و احادیث بر خلاف مراد مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام

شیخ نجدی ایراد نموده است ما اول غلطی هایش ثابت میکنیم و اقتصار می نمائیم بر نقل کلام
او باید دانست که شاه ولی الله در فوز الکبیر نوشته شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه
خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون می شود یا علم ذاتی غیر از اکتساب
بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شفاء مریض یا لعنت کردن شخصی
و ناخوش بودن از او تا بسبب آن لعنت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد و یا رحمت فرستادن
بشخصی تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر
امور عظام هیچ یک را شریک نمیدانستند و چون خدا تعالی برای کاری ابرام فرماید هیچ یک را
قدرت مخالفت اثبات نمیکردند بلکه شرک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود گمان
میکردند که مانند آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان
را در امور جزئیه تا وقتیکه حکم صریح بادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود با امور
جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سایر بندگان بآنها می کند و شفاعت آنها در باب خادمان و
متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت
داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر می کند پس واجب میدانستند تقرب باین بندگان
خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیرائی
یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت

در امور ضروریہ بقدرت کن فیکون ایشان تحقیق می نمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن
تراشیدہ قبلہ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود
معبود انگاشتند و خلط عظیم راہ یافت انتہی و ایضاً فیہ رابعاً بیان شناعت عبادۃ اصنام
و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برای
کسانیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی در حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین فذہبوا الی
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا العبادۃ من سائر
خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد
من بلادہ فیستحق السمع والطاعۃ من اہل ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادۃ اللہ الا مضموما
بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی فلا تفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادۃ ہولاء لیقربوا
الی اللہ زلفی و قالوا ہولاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیہ یدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہولاء فخلف من بعدہم خلف فلم یفطنوا
الفرق بین الاصنام و بین من ہی علی صورتہ و ظنوہا معبودات باعیانہا و لذلک رد اللہ تعالی
علیہم تارۃ بالتنبیہ علی ان الحکم والملک للہ خاصۃ و تارۃ ببیان انہا جمادات الہم ارجل یمشون بہا
ام لہم اید یبطشون بہا ام لہم اعین یبصرون بہا ام لہم آذان یسمعون بہا در تفسیر عزیزی نوشتہ
و استعانت یا بچیزی نیست کہ توہم استقلال آن چیز در وہم و فہم ہیچکس از مشرکین و موحدین

نمیگردد و این قسم استعانت بلاکراهت جائز است یا چیزیست که توهم استقلال آن چیز در مدارک
مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و عنصریه یا ارواح سائره و امثال ذلک
و این نوع استعانت عین شرک است و منافی ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط
استعانت نوشته ملائکه و ارواح و انبیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیه‌ها معبود سازد
و زن و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و
عوض ایشان را در جناب او تعالی واجب القبول گو مکروه آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه
و از انجمله کسانیکه در دفع بلا دیگرانرا میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع می نمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند و توسیع
رزق و شفاء امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه و اصنام نمایند و کافر
می شوند و موحدان از تاثیر اسماء الهی یا خواص مخلوقات او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای
صلحای بندگان او که هم از جناب او درخواسته انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان
ایشان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر اقسام سحر را اولیای امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة و التحیة اصلاح نموده شرک و کفر را ازان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم
اول دعوت علوی است که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسماء عظام الهی و آیات
فرقانی و اصلاح قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه و جنات را

نیست

مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بی شایبه کفر و شرک یا التعظیم غیر الله بلکه بتحکم
و استعلاء و اصطلاح قسم سوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان
بعمل می آرند و در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع می شوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت
و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برای ارواح منظور میدارند و اصطلاح قسم پنجم عقد همت
است که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق همت بکیف
بکیفیت عظمی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که سراسر مبنی
بر نیز است روح و ترقی آن از عالم ادناس و الواث است و اصطلاح قسم ششم تعویذ آست
در خواص آیات و اسما و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی بالبعض و تصویر اوفاق مبارکه
و اطلسم مختلفه و الواح متفاوته الخواص تا مطلبی از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب
تعویذات و خواص اسما و سور قرآن مع القیود و الشروط و در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به
تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز
تعمق میکنند و دران ذکر الله را ممزوج می سازند بالجمله صحیح و فتح تحقیق این است که هر گاه بکفر و شرک و
اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد موقوف بر التجا الی غیر الله
و انهماک در دیدن اسباب بحیثیکه از مطالعه قدرت مسبب غافل سازد می شود و چون این همه
بالکلیه زایل شود پس در حل و حرمت جمیع اغراض مقصوده می باید آن اغراض را دید اگر اغراض

انتهی و ایضا فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سوای خدا که معبود حقیقی است و محبوب
بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان حال آنکه اینقدر دلایل ظاهر شان می کنند از انکه
غیر او برابر او تواند شد اگرچه یک کس باشد چه جای این همه انبوه خدایان [illegible] اعتقاد همتایی
هم اکتفا نمی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنی دوستی [illegible] می دارند آنها را
کحب الله مانند دوستی که با خدا باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات و بالاستقلال دوست باید
داشت و هر چه غیر اوست بحکم او محبوب است مثل انبیا و اولیا و صلحا یا بنا بر اینکه بکرده او تعالی
حاجت روائی این کس شده الی آخر ما قال برخی از ایشان ارواح [illegible] و ملائکه و بعضی کار را
بر مخلوقات یا ارواح انبیا و اولیا و عباد و رهبان و احبار و علما را بی ملاحظه علاقه بندگی خدا
و محبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا می سازند والذین آمنوا یعنی کسانیکه ایمان آورده اند
اگرچه بعضی ازین چیزها را برای شدا و بحکم خدا محبوب می دارند و واسطه حصول [illegible] و [illegible]
و منبع مطیع او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنی بسیار سخت
تر و محکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة دوست میدارند و این چیزها را
بقدر ظهور جهت محبت الهیه در آنها و باندازه حکم او تعالی دوست می گیرند الی آخر ما قال و نیز
هر خیر و کمال که مخصوص بذات الهی و فایض از جناب او [illegible] و وسایط را اول سبب میدانند
و اگر سبب باشند بکرده او میدانند انتهی از آنچه نقل کردیم ثابت شد که تهمت شرک فی العلم

مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا پس باطل شد کلمهٔ خبیثهٔ اسمعیلیه خواه یون سمجھی کہ یہ بات انکو
اپنی ذات سی ہی خواه اللہ کی دینی سی و نیز ثابت شد کہ نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال
پس باطل شد مسئلهٔ اسمعیلیه خواه یون سمجھی کہ ان کامون کی طاقت انکو خود بخود ہی خواه یون
سمجھی کہ اللہ نی انکو ایسی قدرت بخشی ہی ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہی و ہم ثابت گردید کہ از
اقوال حقی کہ از سجدہ برای غیر خدا ہم شرک لازم نمی شود بی آنکہ غیر را معبود و آلہ اعتقاد
کنند پس باطل شد قول او خواه یون سمجھی کہ یہ بہی اس تعظیم کی لایق ہین یا یون سمجھی کہ انکی
تعظیم سی اللہ خوش ہوتا ہی و لما کان ہذا حال حکم العبادۃ فما بال ما قال فی العادۃ و
ہرگاہ از کلام این بزرگواران نقل مدعا تصریح نمودیم پس اگر جایی ذکر قیود نموده باشند محل
مغالطه خوردن نیست چه ترک قید انجا محمول است باین تصریحات و این قاعده را یاد دارید
و از تغلیطات اسمعیلیه از راه راست منحرف نشوند هرچند انچه مذکور شد کافی و وافی است برای رد
مخترعات اسمعیلیات فاما اگر کسی بیننده این اوراق درین شک افتد که شاید در تقویة الایمان
اقامت دلایل بر مدعای خود نموده باشد مناسب نمود که بطور اجمال کشف این حال نموده آید
بشنوید در فصل ثانی که برای رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر کرده دران فصل آیه کریمه و
عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا ہو آیه دوم قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا اللہ
وما یشعرون ایان یبعثون آیه سیوم ان اللہ عنده علم الساعة الخ آیه چهارم و من اضل ممن یدعو

من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون آیهٔ پنجم قل لا املک لنفسی
نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله مجمله این آیات عظام آوردن آیهٔ کریمه ومن اضل الی آخره را
درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق مفسرین توبیخ عبده اصنام است
در تفسیر بحر ابوحیان نوشته ای لا احد افعل ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا
قدرة لها علی استجابة دعائهم وهمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چهار آیهٔ کریمه حاصل همه ها
آنکه علم غیب خاصه خدا است دران کلام نیست کلام در مدعیات و مخترعات او است که آن آیات
مذکوره هیچ علاقه ندارد بالجمله محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی و عادت این فرقه
است که یک لفظ از جای گرفته مثل یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض از ما عدا اغماض
نمود در تفسیر آن لفظ هم بمخالفت سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیها
می کنند از ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیهٔ قرانی است
یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و انجا که ایمان بجمیع کتاب مقتضی
تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزی است
که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب باشد نه حاضر تا مشاهده و وجدان دریافت شود
و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر نیاید تا ببداهت و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف
می باشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت

و بیشتر عینی لذت جماع غیب است و بیشتر فرشتها الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و
بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است
غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باری تعالی در هر روز و در هر نشأة
و مثل حقایق ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی
شانه نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی
که رفع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی دران اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا
نماند و همین اطلاع دادن کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت الی آخر ما قال
صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته و فی هذا ابطال الکرامات
لان الذین یضاف الیهم و ان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل آه لکن با وجود ادعای
دانشمندی این حرف از و بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع
تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان می کند نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای
آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که اظهار شخص بر غیب چیزی دیگر و اظهار غیب
بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید و اولیاء را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست
اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع است الخ و هم درین مقام نوشته و بعضی از ایشان گفته اند
که حصر بلاحظه قید اصالة است یعنی بالاصالة اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و اولیاء را اطلاع

غیب بطریق وراثت وتبعیت حاصل میشود وایضاً فیه وبعضی از قدمای مفسرین اہل سنت
گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است واطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لیکن درین کلام خلل است زیراکه اول اطلاع بر لوح محفوظ بمعنی مطالعه آن لوح ونقوش بطریق نقل
صحیح مروی نیست که پیغمبری را بوده باشد بلکه از اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل
است واو شان رسول نیستند دوم اینکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامر
است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعه نقوش لوح باشد یا
بی مطالعه زیراکه مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومه دران کتاب می شود نه
دیدن نقوش و باین معنی اولیاء الله را نیز حاصل می گردد پس دیدن ونادیدن برابر شد
سیوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعه ودیدن نقوش هم از بعضی اولیاء الله بتواتر
منقول است پس اختصاص حصر صحیح نخواهد شد انتهی در مرقاة نوشته للغیب مبادی ولواحق
فمبادیه لا یطلع علیه ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فهو ما اظهر الله تعالی علی بعض
احبائه لوحة علمه فخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا اضافیا وذلک اذا تنور الروح
القدسیة وازداد نوریتها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن
صدار الطبیعة والمواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء
قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی

بل تجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفة التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی و بعد از
ایراد آیات شروع نمود بذکر احادیث اول از ان حدیث قالت احد لهن فینا نبی یعلم ما فی
غد فقال دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جای تامل است که درین حدیث صرف حکم ترک
کردن ان قول است و پس نه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم شرک فرموده و نه امر بتجدید
ایمان و توبه بلکه در شغلی که بودند آنرا هم منع نفرموده پس آوردن این حدیث بیفایده است دوم
از عایشه رضا من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم در حدیث
شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله
ما یفعل بی ولا بکم در خاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکور است آوردن این حدیث مشکل المحمل
که علما انواع کلام در معنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال ضلال است آیات
محکمات و احادیث بینات بکثرت بر خلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته صاف و صریح
موجود و لسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک
ما تقدم من ذنبک و ما تاخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا و انا خطیبهم اذا وفدوا و انا مبشرهم اذا ایسوا و لواء الحمد
یومئذ بیدی و انا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالی
یا جبریل اذهب الی محمد فقل له انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک عن جابر رضا قال قال

الله صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه الترمذی عن ابی سعید الحسن
والحسین سیدا شباب اهل الجنة اخرجه الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت
الشجرة اخرجه مسلم وابوداود والترمذی وحدیث عشره مبشره مشهور است الغرض اگر
استقصای این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابی مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله کان آخر احواله بعد انقطاع
عرض جبریل له حالا که عدم افاده ادله مدعا بیش ازین واضح گردید باز بر سر اصل سخن می آرم
که شرک فی العلم موافق تصریح کبرای او نیست مگر ثابت کردن علم ذاتی برای غیر خدا و انچه
دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت نکرده آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته
وحال آنکه نیز معلوم گردیده که غیب اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق است
واظهار رسول مرتضی بر آنهم واقع پس انچه گفته که پکارنیکی راه سی شرک ثابت هوتا هی
که ادنکو آپ سمجها که دور نزدیک سی برابر سن لیتی هین سخنی است غلط محض و محض بی معنی
یعنی شنیدن از دور و نزدیک برابر خاصه کار خدا است دیگر انرا چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور و نزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را با همه اشیا و امکنه
نسبت واحده است و تصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع است هم قرب مکانی
نیست در تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست و یکم بنده را اتصال مکانی و قرب جسمانی

باحضرت حق متصور نیست قریبکه ذات حق متصور است بدرجه و منزلت و رضامندی و خوشنودی
و بس همین است مذهب اهل سنت انتهی پس غیر متصور را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت
نمودن ارواح کاملان از برزخ بخوبی ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که
روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح
بصری است که ستاره های هفت آسمان را درون چاه می توان دید انتهی و شنیده باشد
مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی میکند که اسمعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة
بشرح حدیث نوشته قال القاضی و ذلک ان النفوس الزکیة القدسیة اذا تجردت عن العلائق
البدنیة عرجت و اتصلت بالملاء الاعلی و لم یبق لها حجاب فتری الکل کالمشاهد بنفسها او باخبار
الملک و فیه سر یطلع علیه من تیسر له ذلک نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال
ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض موافق اصطلاح وهابیه جدید شرک خواهد گردید
نعوذ بالله من هذه الوساوس الحاصل باعتقاد اینکه استماع ارواح در عالم برزخ کلام
احیا را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها با ایجاد و اسماع و اعلام خدای عز و جل
شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا سبحانه در فصل سوم که قدیر و شرک فی التصرف
وضع نموده ذکر کرده ام فصل آیه کریمه قل من بیده ملکوت کل شیء و هو یجیر و لا یجار

عنه الخ وآیه کریمه قل لا املک لکم ضرا ولا رشدا الخ وآیه کریمه ویعبدون من دون الله ما لا یملک
لهم الخ وآیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک الخ وآیه کریمه قل للذین زعمتم من
دون الله لا یملکون مثقال ذرة الخ ازین آیات مکرمات هیچ نوع ثابت نمی شود دعوی که در اول
کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون سمجهی که ان کامون کی طاقت اوسکو خود بخود
هی خواه یون سمجهی که الله نی اوسکو ایسی قدرت بخشی هی هر طرح سی شرک ثابت هوتا هی و ما
از کبرای او نقل کردیم که محذور تصرف بالاستقلال است و بس اعاده آن عبارات بیفایده
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال الله واذا استعنت فاستعن بالله و خود
نوشت که مشکوة کی باب التوکل والصبر مین لکها هی آوردن حدیث باب توکل در باب شرک
عجب کاریست و تخصیص سوال و استعانت در حدیث بانبیا و اولیا خالی از جنون نیست حدیث
دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبة فمن اتبع قلبه الشعب کلها لم یبال الله بای واد اهلکه ومن
توکل علی الله کفاه الشعب این خرافی است بالا تر از اول که در نفس حدیث لفظ توکل موجود
و سند شرک است آیا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجته کلها
حتی یساله الملح وحتی یسال شسع نعله اذا انقطع با مبحوث عنه هیچ علاقه ندارد حدیث چهارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی الله علیه وسلم قرابته فخص فقال یا بنی کعب انقذوا
انفسکم من النار فانی لا املک لکم من الله شیئا ولا اغنی من الله شیئا الی آخر ما قال یا

فاطمة انقذی نفسک من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من الله شیئا

دریان اینحدیث عجب حرکتی نمود که انی لا املک لکم من الله شیئا و لا اغنی عنکم من الله شیئا را

ترجمه نمود میں نہیں کام آنیکا تمہارے الله کی یہاں کچھ عدم مناسبت ترجمه با لفظ حدیث پیداست

است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار کسی از اہل قرابت پیش خدا کار [illegible]

نیست در تفسیر عزیزی روایت نموده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اول من اشفع

من امتی اہل بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از

حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول الله ہل اغنیت عن عمک فانه یحوطک

و یغضب لک قال نعم ہو فی ضحضاح من نار و لولا انا لکان فی الدرک الاسفل من النار

ببینید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکار آن قریب ہم خواہد آمد که ایمان نه آورده بکار آمدن

اہل بیت نبوی بجا نست که محل خفا باشد بیک علاقه با نحضرت کار آمدنی است در شفا

قاضی عیاض و غیره کتب حدیث از ابوبکر رض مرویست معرفة آل محمد صلعم براءة من النار و

حب آل محمد جواز علی الصراط و الولایة لآل محمد صلعم امان من العذاب و دیگر امریست که خرافت

بیان صاحب تقویة الایمان از ان ظاہر و عیانست و آن اینکه در آیه کریمه قل بیده ملکوت کل

شیء و ہو یجیر و لا یجار علیه ان کنتم تعلمون سیقولون لله قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمه

نموده بتصرف و از ہمان آیه کریمه صاف و صریح ثابت که مشرکان برای بتان خود ثابت

نمیکردند بلکه خاص میکردند بالله پس این قسم شرک مخترعه نجدیه یعنی شرک فی التصرف عجب
شرکیست که در مشرکین یافته نشد سند افاده نقیض مدعای میکند و تنبه نصیب نیست
اگر ختم الهی نیست چیست عبارات این مقام آنچنان مختلست که ما را بکلام عقلا نسبت ظاهر این
فرقه را ازان دولت عظمی و نعمت علیا محرومی است و سمین آیات مشار الیهم در بیانات فصل
چهارم در رد شرک فی العبادة ذکر کرد اولا آیه لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین
ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم آیه دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا
لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون آیه سیوم وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا
و آیه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا آیه چهارم واذن فی الناس بالحج
یاتوک رجالا الخ آیه پنجم او فسقا اهل لغیر الله به آیه ششم یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام
الله الواحد القهار الایه ازین آیات دعاوی که در اول باب نموده اصلا ثابت نیست کما بینا
سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده من النار رجال آن سابق
مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق قبایل من امتی بالمشرکین حتی تعبد من امتی
الاوثان حدیث سیوم لعن الله من ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی یعبد
اللات والعزی الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی
تضطرب الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی تحریر عام

بہیچ علاقہ نیست علی ہذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات و احادیث را که بعضی را
از دعاوی بخصص بیگانہ و بعضی محتمل و مجمل کہ بیان آن بجای دیگر موجود خاص را عام و مقید را
مطلق و مشترک را عام قرار داده انواع مغالطات را کار بند گردیده شاه ولی اللہ
حجت بالغہ نوشتہ قال رسول اللہ صلعم الشوم فی المراۃ والدار والفرس اقول التفسیر الصحیح
الذی یوجبہ مورد الحدیث ان ہنالک سببا خفیا غالبیا یکون بہ اکثر من یتزوج المراۃ
مثلا تجارتہ غیر مبارک و یصیب الرجل اذا دلتہ التجربۃ علی شوم امراۃ ان یبیح لنفسہ ترکہا
و ان کانت جمیلۃ او ذات مال فقط در این کتاب است اما الرقی فحقیقتہا التمسک بکلمات
لہا تحقق فی المثال و اثر و القواعد الملیۃ لا تدفعہا ما لم یکن فیہ شرک لا سیما اذا کان من القرآن
او السنۃ او مما یشبہہا من التضرعات الی اللہ و العین حق و حقیقتہا تاثیر المام نفس العاین
و صدمۃ تحصل من المامہا بالمعین و کذا نظرۃ الجن و کل حدیث فیہ نہی عن الرقی و التمایم و التولۃ
فمحمول علی ما فیہ شرک او انہماک من التسبب بحیث یغفل عن الباری جل شانہ و اما الفال
و الطیرۃ فحقیقتہا ان الامر اذا قضی فی الملاء الاعلی ربما تلونت بلونہ وقایع جبلت علی مستعد
النفس فمنہا الخواطر و منہا الالفاظ التی یتفوہ بہا من غیر قصد معتد بہ و ہی اشباہ الخواطر
الخفیۃ التی لا یقصد الیہا بالذات و منہا الوقایع الجویۃ فان اسبابہا فی الاکثر من الطبیعۃ
ضعیفۃ و انما تخصص بصورۃ دون صورۃ باسباب فلکیۃ او انعقاد امر فی الملاء الاعلی

وكان العرب يستدلون بها على ما يأتي وكان فيه تخمين وامارة ووسواس بل ربما كانت
الكفر بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة وقال خيرها الفال
يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من تلك القبائح ونفى العدوى لا بمعنى نفي
اصلها لكن العرب يظنونها اسبابا مستقلة وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب
انما تتم اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لانه اذا انعقد اتمه الله من غير ان ينخرم النظام والتعبير
عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية والهامية يفتح باب الشرك غالبا و
كذلك الغول فنهوا عن الاشتغال بهذه الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف
والاحاديث متظاهرة على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت اصل
الشوم في المراة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث جواز الاشتغال بها ومن حيث انه
لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن
اشد نهي وهي عمت اني كانها ثم لما سئل عن حال الكهان اخبر ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر
الامر قد قضي في السماء فتسترق الشياطين السمع فتوحيه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة
يعني ان الامر اذا تقرر في الملأ الاعلى يترشح منها رشحات على الملائكة السافلة التي لم تستعد
الالهام قربا اخذتهم بعض اذكياء الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية

فلا تشكن ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطار والشرك

كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانوار والنجوم

فلا بعيد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال بها لا نفي الحقيقة

البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك

التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول

باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس التجربة والرصد كمثل ما يدل بذه

على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا بعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما

ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة بها يتمسك في دفع الامراض

فكذلك للافلاك والكواكب طبايع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب

في محله ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المراة انما اختصت بعادات النساء واخلاقهن لشي

يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجراة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا

تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه

قوة روحانية مشتركة مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد

بالنسبة الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيا العالم لفيضان

صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات الفلكية انواع وفكل

توقع خواص فاسعن قوم فی ہذا العلم فحصل لہم علم النجوم وہم یعرفون بہا الوقائع الآتیۃ غیر ان القضاء
اذا انعقد علی خلافہ جعل قوۃ الکواکب متصورۃ بصورۃ اخری قریبۃ من تلک الصورۃ واتم اللہ
قضاءہ من غیر ان یخرم نظام الکواکب فی خواصہا ویعبر عن ہذہ النکتۃ بان الکواکب خواصہا بحکم
عادۃ اللہ لا باللزوم العقلی ویشبہ بالامارات والعلامات ولکن الناس جمیعا توغلوا فی ہذہ العلم
توغلا شدیدا حتی صار مظنۃ لکفر اللہ وعدم الایمان فعسی ان لا یقول صاحب توغل ہذا العلم مطرنا
بفضل اللہ ورحمتہ من صمیم قلبہ بل یقول مطرنا بنوء کذا وکذا فیکون ذلک صادا عن تحققہ بالایمان
الذی ہو الاصل فی النجاۃ واما النجوم فانہ لا یقبر جملۃ اذ اللہ مدبر للعالم علی حسب حکمتہ علم احد
اولم یعلم فلذلک وجب فی الملۃ ان یخمل ذکرہ وینہی عن تعلمہ ویخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبۃ من السحر زاد ما زاد ومثل ذلک مثل التوریۃ والانجیل شدد النبی صلی اللہ علیہ وسلم
علی من اراد ان ینظر فیہا لکونہا محرفۃ ومظنۃ لعدم الانقیاد للقران العظیم ولذلک نہوا عنہ
خفاجی در شرح شفا نوشتہ لا تقولن احدکم ما شاء اللہ وشاء فلان ہذا النہی تنزیہی لرعایۃ الادب
بترک العطف بالواو الموہمۃ للتساوی ودر شرح حدیث بئس خطیب القوم انت نوشتہ امر النبی
صلعم الخطیب بالافراد لئلا یوہم کلامہ التسویۃ والمخاطب ہو الذی قرب عہدہ بالاسلام وشک قولہ
لا تقولوا ما شاء اللہ وشئت اولا نہ فہم منہ التسویۃ فیختص بمن کان حالہ کذلک یقوی ہذا الاحتمال
حدیث ابی داود الذی علم فیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم امتہ خطبۃ الحاجۃ انتہی ملخصا خود

در بیان تقویة الایمان در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک
و مختار بود و محکوم کسی نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوای خدا تعالی دیگری را سید گفتن درست نیست
دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگران را گفتن درست است و باین معنی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی ملخصا هرچند این قاعده خاص برای تصحیح اطلاق
سید صاحب بر سید احمد بر زبان جاری گردیده مگر تمام بنای فساد را از بیخ برکنده چه هرگاه مقرر شد
که بتعدد اراده معنی از معانی حکم متبدل می شود پس بحسب این قاعده مخصوص شد بسید و
در عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده بعبد الرسول و عبد النبی و نبی بخش چگونه مطلقا
بشرک گردید موافق حق و مطابق آنچه در مقام بی اختیار از زبانش برآمده همین است که موقوف است
بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد نخواهد داشت و گمان بد کردن باآنکه بعض الظن اثم
وارد شده مفید هم نیست اگر گویند که لفظ عبد در محاوره بمعنی دیگر نیامده محض غلط است عبد الرحیم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مموهات او باطل می گردد تمام علمای عرب
و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابل اصول نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد
عابد سندی انصاری که از عمده علمای حرمین بود و از نجدیه هم سکنه هم برکت زبان صحبت آن مرحوم با فقیر
بسعادت تلمذ و اجازت از خود را معلم ساخته در باب مسایل بر رسایل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند
رساله دارد خاص در این مسئله و استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه بی

اعتقاد و نسبت و اراده خاص بمعنی معین و تصریح اقرار او موجب شرک و کفر گردد تشریعی است
جدید در شرع که احتمال مجاز و استعاره و کنایه هم که مصحح کلام باشد معتبر است چنانچه در باب سبق
ذکر یافت شاه صاحب در تحفهٔ اثنا عشریه نوشته اند معنی امامت که در اولاد حضرت امیر باقیماند
و یکی مر دیگری را از پی آن می رسید همین قطبیت ارشاد و منبعیت فیض و ولایت بود و لهذا التزام این امر
کافهٔ خلایق از ائمه اطهار مروی نشده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیدهٔ خود را بآن فیض خاص
مشرف می ساختند و هر یکی را بقدر استعداد باین دولت می نواختند الی آخر ما قال ازین است که حضرت
امیر و ذریهٔ طاهرهٔ او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته باینها
میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء
همین معاملات انتهی پیر پرستی و مرشد پرستی و وابستگی امور تکوینیه بایشان و نذر و منت بنام
ایشان نسبت تمام امت باید دید و دم نباید زد و در تفسیر عزیزی متعلق به سورهٔ الم نشرح نوشته
نشیمن دوازدهم محبوب با زینتی یا حسینی بلکه کعبهٔ مثالی که تجلی جمال الٰهی بدان او را آستانهٔ خود ساخته
و طور تمثالی که انوار حسن ازلی بران تافته شان محبوبیت الٰهی در وجلوه گر شده صید دلها به
جاذبه محبت می کند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار ازپی توقع منفعت و استفاده کمالی
از دور دست بجاذبهٔ کمند او دویده می آیند و بر آستانهٔ او سجدات می کنند و مشتاق لمعه از جمال
اشنیده ایم مرتبه ازان مراتب است که هیچکس را از بشر دست نداده اند مگر بطفیل این محبوب مقبول

برخی از اولیای امت راشمہ از ان محبوبیت نصیب شدہ و مسجود خلائق و محبوب لہا گشتہ اند مثل
حضرت غوث الاعظم و سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی اللہ تعالی بعضی
از اسمای حسنی خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را قریب بستی نام عطا فرمودہ در شفا و مواہب
باید دید کہ بتصریح بتفصیل موجود از انجملہ رؤف و رحیم و مومن و مہیمن و عزیز و حق و خبیر و عظیم
و شکور و شہید و نور و امثال آن و سوای اسمائیکہ اللہ تعالی آنحضرت را صلعم مسمی فرمودہ است
اتصاف آن حضرت بدیگر اسمائہم در حدیث صحیح وارد است مثل اول و آخر و ظاہر و باطن و غیرہا
حالا بیان میکنم سر تغلیط و مادہ افراط و تفریط را کہ باعث گردیدہ برین بدبیان سرایہا و آن
خطا است در معنی لفظ الٰہ و شرک باید دانست کہ لفظ الٰہ بمعنی معبود است و غالب در عرف
شرع اطلاق آن بر معبود بحق است و بمعنی موجود واجب لذاتہ و در تفسیر کبیر در سورۂ فاتحہ
مذکور ان الالٰہ ہو المعبود سواء عبد بحق او باطل ثم غلب استعمالہ علی المعبود بحق در تفسیر رحمانی
نوشتہ الالٰہ اسم لذات المعبود فہو وان لوحظ فیہ المعنی لم یقصد فلذلک لا یوصف بہ ثم
غلب علی المعبود بالحق و ہم در تفسیر حمانی از امام رازی نقل نمودہ حیث قال الالٰہ ہو الموجود
الازلی الابدی الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموحد لغیرہ و شرک در شرع عبارت است
از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیت خواہ در الوہیت بمعنی استحقاق عبادت مثل بت
پرستان خواہ در الوہیت بمعنی وجوب وجود مثل مجوس و صابئہ مسائل کہ تردید نمودہ

در الوہیت و در استحقاق عبادت و گفت کہ شرک در شرع شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا
در الوہیت یا در استحقاق عبادت است انتہی خطا نمودہ و خطایش ثابت از ہمان سندیکہ
ہمانجا ذکر نمودہ و ہو قولہ فی شرح العقاید للنسفی الاشراک ہو اثبات الشریک فی الالوہیت
بمعنی وجوب الوجود کما للمجوس او بمعنی استحقاق العبادۃ کما لعبدۃ الاصنام و ہمین است
شرک مبحوث عنہ کہ کفر است و لس ہمان است مراد از آیہ کریمہ ان اللہ لا یغفر ان یشرک
بہ و یغفر ما دون ذلک و اطلاق لفظ شرک بر دیگر اشیا مثل طیرہ و ریا و حلف بغیر اللہ
و غیرہا باین معنی نیست چنانچہ بجای خود این امر محقق است در حدیث وارد کہ الطیرۃ شرک
ولکن اللہ یذہبہ بالتوکل اگر کفر می بود از توکل چگونہ دفع میشد و معانی شرک خانہ برور
د این طائفہ گوتا شاہ ولی اللہ منتہی شود قابل احتجاج نیست و آنچہ شیخ نجدی شرک غیر مغفور
منصوص آیہ کریمہ را تقسیم نمودہ بشرک اعلی و شرک ادنی سزای شرک اعلی خلود فی النار و سزای
شرک ادنی محدود و معین در علم اللہ تعالی و ہر دو غیر مغفور مغفرت این ہر دو شرک ممکن نیست
در باقی گناہان اللہ تعالی را اختیار است کہ سزا دہد یا مغفرت دہد تشریعی است جدید مخالف
جمہور است و شرک غیر مغفور کہ سزای آن محدود قرار دادہ اند خود تصریح نمودند کہ
و نہ عند النص بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختہ کہ این شرک سوای اقسام اربعہ یعنی
شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادت و شرک فی العادت است

که این اقسام شرک غیر مغفور که سزای او خلود باشد هستند که آن شرک مقابل توحید و نقیض
ایمان است مولوی اسمعیل و مولوی عبد الحی در همین بحث از مولوی یاد علی مانکپوری تلمیذ مولانا
بحر العلوم قدس سره ملزم و محجوج شده بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الله یعنی معبود
اعتقادی کردند و همین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الله اعتقاد نمیداشتند
و از کلمه طیبه لا اله الا الله سخت تبری مینمودند و گفتند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب و انطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء یراد اگر اصنام خود را الله
اعتقاد نمیکردند انکار از کلمه طیبه و استعجاب از ان چه معنی دارد و از شنیدن آیه کریمه و الهکم اله
واحد تعجب چرا می کردند در تفسیر عزیزی هم نوشته ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی صالح و ابو الشیخ
روایت کرده اند که چون این آیه در مدینه نازل شد کافران مکه این را شنیده خیلی تعجب کردند
و گفتند که کیف یسع الناس اله واحد و ان محمد یقول الهکم اله واحد فلیأتنا بآیة ان کان
من الصادقین و کلام شاه ولی الله نقل نمودیم در ان نیز موجود که جاهلان رفته رفته آن
سنگها را اینها خود معبود انگاشته شدند و هم در مناظره قرآن نوشته انخوات مسبوق است سبب
برای قومیکه اصنام را معبود ذاتی انگارند انتهی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوهیت
اصنام و کافر شدن آنها تمامی همین کلام و دانستن شان بتان را برابر خدا در الوهیت یعنی
معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند این و پایان کوچک اند الان

مشرکان همه را بر طاق نسیان گذاشته در وادی خسران و ضلال و افترا و بهتان حیران و پریشان
اند می گویند که پیغمبر خدا کی وقت کی کافر بھی اپنی بتونکو اللہ کی برابر نہین جانتی تھی بلکہ اوسیکا
مخلوق اور اوسیکا بندہ سمجھتی تھی اور اوسکی مقابلہ کی طاقت ثابت نہین کرتی تھی مگر یہی پکارنا
اور منت ماننی اور نذر نیاز کرنی اور اونکو اپنا وکیل اور سفارشی سمجھنا ہی اونکا کفر و شرک تھا جو
کوئی کسی سی یہہ معاملہ کری گو کہ اوسکو اللہ کا بندہ اور مخلوق ہی سمجھی سو ابو جہل اور وہ شرک
مین برابر ہین و مثار تغلیط قول اوست سمجھی یہی الخ چه مشرکین بتان خود را مالک ملک علی الاطلاق
و برابر خدا در صفات کمال و مقابل او نمیدانستند مگر بتان را الٰہ اعتقاد می کردند و در الوہیت
بمعنی معبودیه که مشرع مدار شرک بران است برابر میدانستند و همین بود شرک شان و در امور جزئیه متصرف
بالاستقلال و شفاعت بتان معبود لذاته را واجب القبول گو مکروه آنجناب باشد میدانستند چنانچه
چیزی درین باب از کرامی او مذکور شد مجدیان قرن شیطان از اعتقاد الوہیت بتان نسبت بمشرکان
انکار نموده مدار شرک بر افعال نهاده افعال مرسومه مشرکین را با بتان نسبت با نبیا و اولیا با وجود
عدم اعتقاد الوہیت و معبودیت شرک و کفر قرار دادند و حال افعال اینکه بعضی حرام بعضی مکروه
بعضی مباح بعضی مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزی ازان گذشت و منا شئی فساد
چند امور اند یکی اینکه با وجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی کلمه بیان کنند مذہب
شان روی می گردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه مذہب مشرکان از کلمه توحید رد

اند

می گردد و همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان معتقد الوهیت بتان سوای خدا اند
که از کلمهٔ توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای یکی مذهب مشرکان رد گردید و شیطانیان میگویند که مشرکان
معتقد الوهیت بتان نبوده اند پس کلمهٔ توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بد عقیدگان هم
میکند لفظ الله را در تمام تقویة الایمان بمعنی شرعی ترجمه نه نموده جای هیچ جای هیچ نوشته اند
در آیة وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون الله را بمعنی مالک ترجمه نموده
و در حدیث قدسی عملوا انه لا آله غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ خود
جای بر زبان نیامده که تجریه بر هم میشود دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قایم نمود چنانچه ذیل آیه والذین
اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفا نوشته است یعنی معلوم ہوا کہ
جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھی گو کہ یہ جانکر کہ اوسکی سبب سی خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے
سو وہ مشرک ہی اور جھوٹا اور اللہ کا ناشکر معنی آیة اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیاء گفتند
که عبادت نمی کنیم ایشان را مگر برای اینکه نزدیک گردانند مارا سوی خدا تحقیق الله حکم خواهد کرد
در میان شان در چیزیکه اختلاف می کنند دران تحقیق الله هدایت نمی کند کسی را که دروغ گو
و ناشکر است از آیه کریمه بر ہر ذی شعور ظاہر که نکیر بر اتخاذ اولیا و عبادت شان برای
نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد صاحب تقویة الایمان لیقربونا را با تخذوا

متعلق نموده و بعید را از میان کار الم یکن قرار داده مطلق فهمیدن کسی دیگری را ولی خود شرک
قرار داده اگرچه بدانند که بسبب آن اولیا نزدیکی خدا حاصل می شود نعوذ بالله منه و همین است حال
او در بیان فوائد سائر آیات اگر مطلق ولی فهمیدن کسی کسی را شرک باشد تا در آیه کریمه انما ولیکم
الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله
والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون که شرک صریح موجود است أفتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض در شان ایشان راست آمده است سوم آنکه هرجا لفظ من دون الله وارد
شده انهم را تفسیر بگمتر نموده قرار داده که مشرکین تبان را برابر خدا نمی دانستند حالانکه
این لفظ بمعنی غیر و سوا است و در تفسیر عزیزی هم همین معنی نوشته وادعوا شهداءکم من دون الله
یعنی بتضرع و زاری دعا کنید معبودان خود را سوای خدا تا درین کار شما را مدد نمایند و حل مشکل نمایند
انتهی وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر یعنی حال آنکه نیست شما را سوای خدا کارسازی که کار
معاش و معاد شما را اصلاح کند انتهی ومن الناس من یتخذ یعنی جماعت هستند که برای خود
می گیرند از راه کمال ضلالت در آمده و از حد آدمیت برآمده من دون الله یعنی سوای خدا که منعم
حقیقی و محبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل
ظاهره منع می کنند از انکه غیر او برابر او تواند شد اگرچه یک کس باشد چه جای این انبوه خدایان
انتهی بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان درین خصوص بچند طریق ثابت اول که بچند لفظ

تفاسیر کرده‌اند که همین مضمون در دیگر آیات کثیره بی لفظ من دون موجود است مع الله بل هم قوم
یعدلون قالوا آلهتنا خیر ام هو ما ضربوه لک الا جدلا سیوم اینکه از نفس این آیه اخیره و امثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت می‌شود چه لفظ من دون در آنها هر دو موجود اگر مراد من دون الله
آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح و تناقض قبیح لازم می‌آید سبحانه و تعالی عما یصفون
دیگر از اغلاط کلیه نجدیه اینکه محبوبیت و شفاعت خواص بندگان و تفویض امور و تدبیر و تصرف
باشان که باتفاق شرایع ثابت است مشرکین بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الله اعتقاد
نمودند و در الوهیت برابر خدا ساختند و نفهمیدند که این امور موجب الوهیت نیستند نجدیه از
اصل آن امور منکر گردیده بمخالفت شرایع خود را ملام و مطعون ساختند شاه ولی الله در
حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فحملوا الالفاظ
المستعملة المشتبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع
لخواص البشر علی غیر محلها وکما حملوا صدور خرق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتدبیر
الاقصیان الی هذا الذی یری فیه الحق ان ذلک کله یرجع الی قوی ناسوتیة او روحانیة تعد لنزول
التدبیر الالهی علی وجه ولیس من الایجاد والامور المختصة بالواجب فی شیء و هم در آن نوشته
لکن کان من زندقتهم قولهم ان هنالک اشخاص من الملائکة والارواح تدبر اهل الارض فیما
دون الامور العظام من اصلاح حال العابد فیما یرجع الی خویصة نفسه و اولاده و امواله

وشبهوهم بجال الملوک الی ملک الملوک وبجال الشفعاء والندماء بالنسبة الی السلطان المتصرف
بالجبروت ومنشاء ذلک ما نطقت به الشرایع من تفویض الامور الی الملائکة واستجابة دعاء المقربین
من الناس فظنوا ذلک کتصرف الملوک قیاسا للغایب علی الشاهد درین مقام ذکر کردن
ترجمه مقدمه هدایه یکیه مناسب نمود و موبذه هر چیز را رکنی است که مدار وجود و عدم آن چیز بر آن
رکن است و فروع و عوارض که وجود و عدم آن چیز بوجود و عدم آن منوط نیست رکن توحید
اعتقاد حصر الوهیت در واحد و اقرار شرط است نه رکن و اعمال نماز و روزه و حج و زکوة وغیره
از فروع و عوارض است که بی اینهمه توحید موجود و بی توحید یعنی بی اعتقاد حصر الوهیت در واحد این افعال
و اعمال اعتباری ندارد یعنی ادا کننده این افعال بی اعتقاد و اقرار موحد نیست علی هذا القیاس رکن
شرک اعتقاد شرکت است در الوهیت و اقرار شرط است و سجده و طواف و نذور و قرابین وغیره
از فروع و عوارض که بی اینهمه شرک موجود و بی اعتقاد الوهیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد
یعنی مرتکب این افعال بی اعتقاد و اقرار شرک نیست مشرکین عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم اصنام
را اله اعتقاد می کردند و اقرار می نمودند و همین بود شرک شان که برای رد آن قران مجید نازل گردید
و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف صفت الوهیت ثابت می کردند
از راه غلط فهمی یعنی الله تعالی را بر خود قیاس کرده که یک بادشاه خبرگیری بلاد دور دست بے
شرکا و اعوان کردن نمی تواند باین جهت الله را شرکا و قرار دادند غرض برای عزت

دادن و برای دوستی گرانیدن تعویق برای حفظ از دشمنان و غیر ذلک غلطی شان این بود
که خاص را عام نمودند یعنی صفت الوهیت را که خاص بالله است عام فهمیدند و نجدیه هم از
غلطی عام را خاص فهمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیاء را که عام است و مشابه تصرف خداوند تعالی
قدسی یعنی با اسباب ظاهری تعلق ندارد و در خویش و با دشاهان نیافته در وهم افتادند که این
گونه تصرف خاص بخدا است کیمیا چنین تصرف برای بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد
هر دو فرقه یعنی مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فهمی برابر اند و سبب غلطی هر دو فریق قیاس
غایب است بر شاهد همچنانکه شرک واجب الاحتراز است حکم شرک هم بر خلاف شرع واجب الاجتناب
پس قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمهور جماعت بعضی آیات را که لفظ من دون
الله در ان یافتند دون را با دون تعبیر نموده چنان قرار دادند که مشرکین آن عهد اصنام را الله
اعتقاد میکردند بلکه شرک شان همین افعال سجده و طواف و تقبیل و سفر برای زیارت و نذر
و قربانی و یاد کردن در مصایب و ندا کردن و تعظیم مساکن شان و امثال ذلک بود هر که این
افعال با نبی یا ولی یا اهلبیت یا شهید یا شریف کند مشرک است گو اعتقاد الوهیت نداشته باشد
و دریت کمال بی دینی نمودند و لفظ دون که مشترک است در معنی ادون و غیر و جمهور مفسرین
اندرین مقام تصریح نموده اند که مراد غیر است اگر از جمهور مسلمین کاری نیست پس در کلام الله این
معنی بی لفظ دون هم موجود است حالا هر ضلال و بطلان این قرن شیاطین ... هیچ نیست

قل لو کان فیهما آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا لا تدع مع الله الها آخر
فتکون من المعذبین لا تقولوا ثلثة لا تتخذوا الهین اثنین ام لهم اله غیر الله سبحان الله عما یشرکون
ءاله مع الله تعالی الله عما یشرکون ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ام اتخذوا آلهة من
الارض هم ینشرون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون اجعل الآلهة
الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد
الحاصل از آنچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت اوست و بس
که آن صفت در غیر ذات واحد حق بهیچ یافته نمی شود نه بالذات و نه بعطای او تعالی شانه نه کامل
و نه ناقص بهمین سبب شرک اخبث الخبائث گردیده که مستلزم تعمیم صفت خاص است بخلاف
سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را هم علی تفاوت المراتب دران چیزها شرکت
عطا فرموده است فجعلناه سمیعا بصیرا وجعلنا من الماء کل شیء حی وهو الذی احیاکم وعلم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء الله لا یکلف الله نفسا الا وسعها
ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه که عبارت است از حیات و علم و سمع و بصر و کلام
و مشیت و قدرت و اراده واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و همچنان
صفات اضافیه وافعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم وامثال ذالک چراکه این چیزها بمخلوق هم عطا گردیده و صفت منشاء شرک

اصلاً ومطلقاً قابل عطا نیست در این صفات وافعال باعتبار صفات خاص ذات تعالی
وافعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خداتعالی راست یعنی چنانکه خداتعالی راست آنچنان
حیات وقدرت بلکه خداتعالی راست آنچنان قدرت وعلم وسمع وبصر آنچنانکه خداتعالی راست
وتصرف آنچنانکه خداتعالی راست برای دیگری ثابت کردن هم مدار شرک شدن نمی تواند چه
بنص قرآن وسنت ثابت که مشرکین اصنام خود را اینچنین اعتقاد نداشتند ومشرک بودند
پس ثابت شد که شرک شرعی باعتبار صفات وافعال نیست بلکه مدار او بر امری آخر از آنها
وآن صفت الوهیت است که از اعتقاد آن در مخلوق در صفات ذاتیه هم شرک می گردد
واگر اعتقاد الوهیت نباشد از اثبات سایر صفات شرک شرعی نمی باشد وازینجا باطل شد
که باعتقاد غیب دانی وتصرف مخلوق گو این اعتقاد غلط وباطل باشد شرک شرعی عاید میگردد
این مجددیان امت شیطان اصل مطلب را فرو گذاشته مدار شرک بر چهار چیز نهادند علم وتصرف
وافعال عبادت وافعال عادت باید دانست که این احکام توقیفی اند می بایست که دعوی
خود را از کلام شارع ثابت می کرد حال آنکه چنان نیست در فصل اول که برای تحقیق وتفهیم
شرک واظهار شناعت آن عقد نموده درانجا اشیای کثیره را ذکر نموده حکم کرده که شرک
است ودران مقام یا در فصول اربعه تفصیلاً باثبات آن نپرداخته ونه ایجاد شرع نموده
حالانکه از کلام شارع بخوبی ظاهر وبر تمام اهل اسلام منتشر ودر کتب عقاید [illegible]

نیست شرک مگر در صفت الوهیت وسائر صفات ثبوتیه واضافیه را در شرک دخل نیست
این امت شیطانی از جمله صفات صفت علم را اعتبار نمودند نه دیگر صفات را و هو خلاف
المعقول والمنقول اما اول پس برای لزوم ترجیح بلا مرجح وتخصیص بلا مخصص که همه صفات
در احکام ثبوت برای ذات یکسان و برابر اند اما ثانی پس برای مخالفت آنچه منقول است
از شارع صراحة کما مر و نیز فصل که برای این عقد نمودند ذکر نمودند در آن آیات و
احادیث که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عزوجل و این بحث دیگر است
کلام در شرک است و نیست در آن آیات واحادیث که این صفت معتبر است در شرک و نفی
محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را برای مخلوقی
ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد چه هر بطلان و مخالفت شرع
شرک نیست و عادت امت شیطان است که یک لفظ از یک جا گرفته هیچ خیال اطراف
وجوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان درازیها می کنند همچنان درین بحث
هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم غیب است بخدای عزوجل و در آیه
کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول استثنا هم موجود اگر غیب را شرک می بود
اظهار دیگری بر وامکان نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب
خاصه خدا غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدا است

عزوجل است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غایب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس مثل
عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سایر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع فرد بشری بر
تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد نوع خود بلکه بر تمام
عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه طحاوی در تفسیر و دیگران هم تصریح نموده اند که اطلاع بر
تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست و باخبار صحیحه برای حضرت اسرافیل ثابت
و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول نمی شنید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته
من زعم ان ارواح الانبیاء والاولیاء حاضرة وناظرة صار مشرکا لیس از غایت جهل است
چه اسمای الهی همه توقیفی اند و در اسمای حسنی حاضر و ناظر وارد نیست و نه در تمام فصل از دلایل
آورده اش ثابت می شود مگر ظاهرا اعجام بجای شهید این لفظ را بزبان می آرند و در قرآن
موجود فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی حسنها وسیئها فوجدت فی محاسن اعمالها الاذی
یماط عن الطریق ووجدت فی مساوی اعمالها النخامة تکون فی المسجد لا تدفن رواه مسلم
صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم و خبط عظیم که درین مقدمه نموده اینکه اول دعوی
نمود که هر جا حاضر و ناظر بودن و خبر هر چیز هر وقت برابر داشتن خاص بخدا است

انتهی مقاله گویا که اشاره است بعیب مطلق و دران کلام نیست تفریع نموده بران بدین نوع
پس اگر کسی بداند که من هر گاه نام نبی یا ولی بر زبان می آرم او را خبر می گردد مشرک گردد
انتهی به بینید که مصرح علیه مطلق بود و تفریع بمقید و اضافی افسوس که این امت شیطان
را در مطلق و مقید عام و خاص حقیقی و اضافی تفرقه محسوس نمی شود هر گاه در اضداد
امتیاز کردن نمی تواند تا فهم مراد صحیح از وشان آرزو داشتن خیال خام است این است کلام
اجمالی در شرک فی العلم و همچنان از جمله افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داده و بسوی
انچه در رد ان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اسم مباحث قران مجید رد شرک است و در یکجا
هم این لفظ وارد نگردیده که تمام نصوص متعلق آن به بینید یکجا هم این لفظ در آیات و احادیث ذکر
کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک نجدی و همچنان در تقسیم با تقسیم
افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده و سوء کما تری و اصل مسئله افعال را یاد
باید داشت که بمجال کثیره کار خواهد آمد و آن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب وارد گردیده
یعنی آن افعال را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
با اعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر ممنوع خواهد بود و قید
طلب با اختصاص برای آن است که بعضی صفات و افعال خاص اند برای خدا اگر طلب
نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص حکم بخدا ازان یافته می شود مگر طلب نیست یعنی

خاص مرا حاکم بگویید و دیگری را مگویید که خصوصیت طلب فی منع طلب از غیر نمی باشد و

مثل ایاک نستعین خصوصیت استعانت بالله تعالی از آن یافته می شود مگر طلب نیست

یعنی خاص از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید که خصوصیت طلب فی منع از غیر نمی باشد

انتهی ترجمة المقدمة و عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف می کنند بدعت را

بانچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و انچه حادث شده باشد در زمانه صحابه و تابعین

و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح و بدی را اعتبار نمی کنند

یعنی هرچه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت و حرام و کفر است نیک باشد یا بد للمصنفین

ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری نوشته لاشک ان ما تقولوا ابتداع قبیح فی

و اختراع فضیح مخالف لاجماع المسلمین حاصله ان ما حدث بعد الازمنة الثلثة المشهود لها

بالخیر فهو بدعة ضلالة لا یتوقع فیها الخیر و ما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة و کلا الامرین

باطلان قطعا فان اکثر البدع المقطوع بقبحها بل کانها اصول فی القبح و السوء فلما تصور اقبح

و اسوء منها انما حدثت فی هذه الازمنة الثلثة اما البدع الاعتقادیة التی هی اکمل افراد البدع السیئة

فالخروج و النصب و الرفض باقسامه من التفضیل و التبرء و الغلو و کذا القدر و الارجاء و خلق القرآن

و الاعتزال و غیرها کلها حدثت فی هذه الازمنة و کذا اکثر البدع العملیة الاموية انما حدثت فیها

فبطل ما قالوا ان ما حدث فی احد منها فهو لیس ببدعة و لا شک ان الخیر متوقع فیما بعد

الازمنۃ الثلثۃ المذکورۃ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل امتی کمثل غیث لا یدری
اولہا خیر او اوسطہا او آخرہا و ورد ایضاً من سن فی الاسلام سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا و اجر من
عمل بہا و من سن سنۃ سیئۃ فلہ وزرہا و وزر من عمل بہا فبطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنۃ
المذکورۃ لا تتوقع فیہا الخیر انتہی خلاصہ لمعہ کہ در رد بدعتہ نجدیہ درینجا نقل میکنیم و بعد ہذہ
رسالۃ فی تحقیق البدعۃ جمعنا فیہا اقوال الائمۃ المستندین لرد الجاہلین المبتدعین الملحدین
فی الدین وہم الذین روی مسلم فی صحیحہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یکون فی آخر الزمان
دجالون کذابون یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم فایاکم وایاہم لا یضلونکم
ولا یفتنونکم صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانطبق ما قال علی النجدیۃ علی الوجہ الاکمل الاتم
فانہم یفتخرون بتلک العلاوۃ ویشنعون المسلمین بذکرہم عدم سمعہم وسماع آبائہم لہفواتہم ویقولون ما
یقولون قال صلعم فی النجد ہناک الزلازل والفتن وبہا یطلع قرن الشیطان فنقول قال الشیخ
الامام العلامۃ محی الدین ابو زکریا یحیی بن شرف النووی فی تہذیب الاسماء واللغات بدع
بدعۃ بکسر الباء فی الشرع ہی احداث ما لم یکن فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہی منقسمۃ
الی حسنۃ وقبیحۃ قال الشیخ المجمع علی امامتہ وجلالتہ وتمکنہ فی انواع العلوم وبراعتہ ابو محمد عبد العزیز
بن عبد السلام رحمہ اللہ فی آخر کتاب القواعد البدعۃ منقسمۃ الی واجبۃ ومحرمۃ ومندوبۃ ومکروہۃ
ومباحۃ قال والطریق فی ذلک ان تعرض البدعۃ علی قواعد الشریعۃ فان دخلت فی قواعد الایجاب

فهي واجبة او في قواعد التحريم فمحرمة او الندب فمندوبة او المكروهة فمكروهة او المباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
واجب فان حفظ الشريعة واجب لا يتاتى حفظها الا بذلك وما لا يتم الواجب الا به فهو واجب الثاني
حفظ غريب الكتاب والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع الكلام في الجرح
والتعديل وتمييز الصحيح من السقيم وقد دلت قواعد الشريعة على ان حفظ الشريعة فرض كفاية
ولا يتاتى ذلك الا بما ذكرناه وللبدع المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة
والمجسمة والرد على هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس
وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف والجدل
ومنها جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وللبدع المكروهة امثلة
كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر
ومنها التوسع في اللذيذ من المآكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد
يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعله آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول
الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلاة والبسملة انتهى كلامه
وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث
من الخير لا خلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام

شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى
آخر كلام الف فعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام
النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي
انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم
واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا والمراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء
من قواعده وادلته العامة فهو رد اي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كان
منافاته لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر ذلك وللاخلال بشرطه او ركنه عبادة كان او عقدا
فلا يفيد الملك مطلقا على الاصح من خلاف فيه للعلماء او للزيادة على المشروع فيه نحو الصلوة
دون الوضوء او لارتكاب منهي فيه كالصلوة بنحو مغصوب في فيه او الحج بمال حرام والذبح بالمغصوب
والاعتكاف مع اقتراف كبيرة والصوم مع نحو كذب والبيع مع نحو نجش وغيره مما نهي عنه لامر
خارج وهبة بعض الاولاد على راي ضعيف في الجميع والاصح الصحة فان النهي في هذه لامر خارج
بخلافه للذات فانه يبطلها كذبح المحرم الصيد ولبسه للخف بلا عذر فلا يمسح عليه وجماع الصائم
والحاج قبل التحلل اما ما لا ينافي ذلك بان شهد له شيء من ادلة الشرع او قواعده فليس برد على
فاعله بل هو مقبول عنه وذلك كبناء الربط وخانات السبيل وسائر انواع البر التي لم تعهد في الصدر
الاول فانه موافق لما جاءت به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى

وكالتصنيف

وكالتصنيف في جميع العلوم النافعة الشرعية على اختلاف فنونها وتقرير قواعدها وكثرة
التفريعات وفرض ما لم يقع وبيان حكمه وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون
وتتبع كلام العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني والبيان
والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين على معرفة كتاب الله وفهم
معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مأمورا به كتفريع الاصول والفروع وما يحتاجان اليه
من الكتاب وغيره من العلوم الآلية او ككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى الدين بواسطة او وسائط فهو
مقبول من فاعله مثاب عليه ممدوح ومن ثم استجاز كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر
وزيد بن ثابت رض في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتل يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة ثم شرح الله صدره
لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بجمعه
قال كيف تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انه لحق ولم يزل
يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع لعمر في جمع الناس لصلوة
التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد ان فعله ليالي فقال عمر نعمت البدعة هي اي
لانها وان حدثت ليس فيها رد لما مضى بل موافقة لانه صلى الله عليه وسلم علل

الترك بحجية الاعراض فزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث
وخالف كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير ولم يخالف
شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة الحسنة متفق على ندبها وهي ما وافق
شيئا مما مر ولم يلزم من فعله محذور شرعي ومنها ما هو فرض كفاية كتصنيف العلوم ونحوها
مما مر قال ابو شامة شيخ المصنف رح ومن احسن ما ابتدع في زماننا ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم من الصدقات والمعروف واظهار الزينة والسرور فان ذلك مع ما فيه
من الاحسان الى الفقراء مشعر بمحبته صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعل ذلك وشكر
الله على ما من به من ايجاد رسوله الذي ارسله رحمة للعالمين وان البدع السيئة وهي ما خالف
شيئا من ذلك صريحا او التزاما قد تنتهي الى ما يوجب التحريم تارة والكراهة اخرى والى ما يظن انه
طاعة وقربة الى آخر ما قال وقال في شرح قوله في رواية مسلم من عمل عملا ليس عليه
امرنا اي حكمنا او اذننا بخلاف غيره مما مر ومن ثم سر رسول الله صلى الله عليه وسلم باخذ خالد
اللواء في غزوة مؤتة مع عدم امره به ومدحه على ذلك لانه من المصالح العامة وهي لا تتوقف
على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل خاص او عام لانه عليه
امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ
مع انه لم ياخذه عنه صلى الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة

وقال في شرح قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي يقتضي الفساد
المنهي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح
العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا
يا رسول الله كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة وان
تامر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الحقيقي على طريق التقدير والفرض الا فهو لا
ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار
بالغيب ان الشريعة تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ
اختيار لاهون الضررين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من اثارة الفتنة التي
لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى تعقيب ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا
كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلي فحسن رضي الله
عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف
بينهم فيه ومن ثم قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه ابو بكر وعمر وهذا في
حق المخالفة الصرف في تلك الازمنة القريبة من الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا
لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد
رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم

وحرروا فرعا فرعا حكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم
فان ائمتهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يستخرج احكامها عليها فلم يجز
تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشروط اخرى وكلوها الى فهمها وفهمها من قواعدهم
فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من قيد او شرط فلم يجز التقليد ح عضوا عليها بالنواجذ
اياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة وهي لغة ما كان مخترعا على غير مثال سابق ومنه بديع
السموات والارض اي موجدهما من غير مثال سابق وشرعا ما احدث على خلاف امر الشارع
بدليله الخاص او العام ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس
بعد الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل في الشرع
وانما الحامل عليه مجرد الشهوة او الارادة فهذا باطل قطعا بخلاف محدث له اصل في الشرع
اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن اذ هو سنة الخلفاء الراشدين الائمة المهديين
ومن ثم قال عمر رض في التراويح نعمت البدعة هي فليس في ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان
القران باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشأ الذم ما اقترن
به من مخالفة السنة والدعاية الى الضلالة فالحاصل ان البدعة منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها
اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على
الكفاية الاشتغال بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف

والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل وتمييز صحيح
الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد على نحو القدرية والجبرية
والمرجئة والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه
القواعد الشرعية ولا يتأتى حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة احداث نحو الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام في دقائق التصوف والجدل و
جمع المحافل للاستدلال في المسائل العلمية ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروهة زخرفة
المساجد وتزويق المصاحف ومن المباح التوسع في لذيذ المآكل والمشارب والملابس وتوسيع
الاكمام وقد يختلف العلماء في ذلك فيجعله بعضهم مكروها وبعضهم سنة وكذا المصافحة عقب الصبح
والعصر على ما قاله ابن عبد السلام لكن قيده المصنف بما اذا صافح من هو معه قبلها اما من لم يكن
معه قبلها فمصافحته مندوبة لانها عند اللقاء سنة اجماعا وكونه خصصها ببعض الاحوال و
فرط في اكثرها لا يخرج ذلك البعض عن كونها مشروعة فيه وبما تقرر علم ان قوله ومحدثات
الامور عام اريد به خاص اذ سنة الخلفاء الراشدين منها مع انا امرنا باتباعها لرجوعها الى
اصل شرعي وكذا سنتهم عام اريد به خاص اذ لو فرض خليفة راشد في عامة امره سن
سنة لا يعضدها دليل شرعي امتنع اتباعها ولا ينافي ذلك رشده لانه قد يخطئ في المص

وتبع المستقيم يوما واعلم ان الكلام اما عام اريد به عام نحو والله بكل شيء عليم او خاص اريد به
خاص نحو فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها او عام اريد به خاص نحو اوتيت من كل شيء
او خاص اريد به عام نحو ولا تقل لهما اف ولا تنهرهما اي لا تؤذيهما بشيء من الايذاء انتهى
عبارة الفتح المبين من بعد ذكر نموده عبارت سيرت شامي را در باب مولد خير البشر
صلى الله عليه وسلم كه مشتمل است بر نقل استحسان و استحباب از جم غفير و جماعه كثير ائمه اعلام
و هداة اسلام مثل ابو الخير سخاوي و ابن جزري و ابن كثير و ابن دحيه و ابو شامه شيخ نووي
و ابن جوزي و ابن ظفر و ابن قفل و شيخ ابي عبد الله بن محمد بن النعمان و جمال الدين عجمي و
يوسف الحجاز و يوسف ابن علي بن زريق و ابو بكر الحجازي و ابا موسى الزرهوني و ابن البطاح
و مخلص كتاني و ظهير الدين بن جعفر و نصر الدين و شيخ عمر موصلي و صدر الدين بن عمر و غيرهم
كه هر يك از ان كرام از عمايد دين و اركان اسلام و مقتدا و مستند خاص و عام اند و ثابت كرده اند
حسن آن بدلايل تفصيليه و كسيكه كلام كرده دران كلامش را رد نموده اند و اين ماجرا بتفصيل در رد
استحقاقات بيان نموده ايم و درينجا بخوف تطويل اعاده نموديم بعد نقل سيرة شامي نوشته
و بعد ذلك فنقول قد ثبت بما مر ان البدعة انما هي في امر الدين و التشريع و المحدث في امور
الدنيا ليس ببدعة و ان البدعة منقسمة الى حسنة و قبيحة فمنها واجبة و منها محرمة و منها مندوبة
و منها مكروهة و منها مباحة و المحدث من الدينيات ان خالف الكتاب و السنة و الاجماع

اوالاثر

او الاثر فهي ضلالة مردود وان لم يخالفها فليس بمردود وما كان منها خيرا فهي بدعة محمودة وان البدعة الحسنة
متفق على ندبها فما اخترع مبتدعة زماننا من اطلاق البدعة انما هو على كل محدث في امور الدنيا
والدين وقصرها في القبيحة فمنشاءها الجهل والاعجاب برايه والاجتراء على الله ورسوله شاه عبد العزيز
در فتوی جواز [illegible] نوشته اند هر گاه بهیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمانه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین نبود اگر کسی این طور بکند باک نیست زیرا که درین قسم
قبح نیست بلکه فایده احیاء و اموات را حاصل می شود انتهی مولوی رفیع الدین صاحب
هم در فتوی درین باب نوشته اند از همان است پس اگر بعد ختم طعام بخش مباح است و قبیح
ندارد انتهی امام غزالی علیه الرحمة در احیاء العلوم نوشته الادب الخامس موافقة القوم في
القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء وتكلف او قام باختيار من غير
اظهار وجد وقام له الجماعة فلا بد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وكذلك ان جرت عادة
طائفة بتنحية العمامة على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط
عنه ثوبه بالتخريق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة
ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في الخبر لا سيما اذا كانت
اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة تطييب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك

بدعة لم تكن في الصحابة فليس كل ما يحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تزاحم
سنة ثابتة او ترفعها ولم ينقل النهي عن شيء من هذا فالقيام عند الدخول للداخل لم يكن من عادة
العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما
رواه انس رضي الله عنه لكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى فيه باسا في البلاد التي جرت
العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك
سائر انواع المساعدة اذا قصد بها تطييب القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل عقيده سیوم فعل مباح بلکه حسن و
سائر امور خیر از مداومت و ملازمت و تخصیص زمانی و مکانی حرام و کفر میگردد و این عبارتها
گوناگون و بنایات بوقلمون جلوه نمایش میدهند که در رد استحقیات ازاله شبهات نموده ایم
درینجا مختصر اخیری ذکر میکنم در صحیح مسلم از عائشه صدیقه رض مرویست احب الاعمال الی الله
ادومها وان قل و در صحیح بخاری از مسروق مرویست ای الاعمال احب الی الله قالت
الدائم و در صحیحین از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرویست قال قال رسول الله صلعم یا عبد الله
لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل و در صحیح مسلم از عمر رض مرویست
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نام عن حزبه او شيء منه فقرأ ما بین صلوة الفجر
والظهر کتب له کانما قرأه من اللیل و در بعضی نوشته وینبغی من کان له ورد ففي وقت

من ليل او نهار او عقب صلوة او غير ذلك فغاية ان يتذكره ويأتي به او الا فلا يهمله [illegible]
الملازمة ولا يبالي في قضائه صباحه جميع ليله ورد قول رئيس بتحديد الفعل المباح بتقييد الزمان
والمكان غير بما يصير حراما وكفر ابل الفعل المندوب بحسن ايضا مثاله نوشته ذلك بهتان وكفر
وافتراء على الله ورسوله مخالف للشرع وقد جعله اصلا موسسا وبني عليه فروعا كثيرة
وليس له اصل ممن ادعى فعليه ان يأتي بآية دالة عليه او حديث مصرحة به واذ ليس فهذا
الاختراع في الدين هو البدعة الضالة وطالما طالبنا سولا رعلي هذا الدعوى وامسكوا عن
فما كان لهم بذلك من علم انهم الا يخرصون وقد ما عجزوا عن اثبات هذا المبتدع طالبونا بابطال
هذا المخترع والبينة وان كان للمدعي وقصدنا الا ابطال دعواه يكفي ولكن المقصود النصيحة فنقول
بالحجة الصريحة الصحيحة فنقول فيما ذكرنا من عبارات الائمة الهادين تصريحات في رد اختلاف
الدعوى وابطال المدعى فيها استدلالهم بحديث صوم يوم عاشوراء فان اليهود صاموا هذا
اليوم خصوصا للصوم وتبع رسول الله صلعم فيه وصيره سنة في كل سنة فقد ثبت
ان نفس التقييد ليس يقع في القبح والحسن بل يرجع الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة
فكيف يقلد رسول الله صلعم لا سيما في تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث في صحيح
مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد اليهود يصومون
عاشوراء فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذي اظهر الله فيه موسى عليه السلام

وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى
منكم فامر بصومه وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم يوم عاشورا يتخذونه عيدا
ويلبسون نساءهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم فصوموه انتم ومنها استدلالهم بحديث
مع رسول الله صلعم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد كل وضوء لكن مع
انه لم ياخذه عنه صلعم فصابل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم و
منها استدلالهم بالسوال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابة
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح مسلم عن ابي قتادة قال النووي
في شرحه وفي الحديث دليل على ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقبية المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكن معه في الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض
الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق
على جواز فعلها والاستحباب بها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على تجويز تخصيص
يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها
نذر رجل على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم النحر بوانة وقوله صلعم اوف بنذرك والحديث
في سنن ابي داود ومنها نذر لبيد الصحابي ان لا تهب الصبا الا نحر واطعم والقصة في تهذيب
النووي ومنها ان تعيين الذبح برجب الذي يسمى عتيرة كان من فعل المشركين لطواغيتهم و

بعد رفع القبح ای کونه للاصنام ودخول الحسن ای کون الذبح لله قربة رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کما هو مذهب جماعة واستحسنه بعض الائمة من الصحابة والتابعین وتبع التابعین
ولم یحرم بنفس التقیید بالزمان مع ان تعیینه المشرکین من حکم بکراهته فللتعارض الادلة وغیره
لا لنفس التقیید فقد ظهر بطلان ما قال المتبدع النجدی من ان الفعل المباح بتقیید الزمان
والمکان یصیر حراما وکفرا بل الفعل المندوب ایضا مثله. استفتا از مولوی رفیع الدین
سوال تخصیص ماکولات در فاتحه بزرگان مثل کهچره در فاتحه امام حسین رضی الله عنه
و توشه در فاتحه شیخ عبد الحق وغیر ذلک و همچنان تخصیص خورندگان چه حکم دارد جواب فاتحه
وطعام که می شود از مستحبات است و تخصیص که نفس مخصص است باختیار اوست با نفس
شرع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه مناسبتی
ابتدا از بطون آمده رفته رفته شیوع یافته در حق کهچره که صاحب در مختار و صاحب قنیه و دیگر
فقها تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن را بصدایق خدیجه رضی الله عنها که بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا بجناب الله
گجراتی که از اعاظم علما و صلحای وقت خود و معاصر شیخ عبد الحق دهلوی است در وصیت
خود نوشته است تعیدات و تحقیقات در اوضاع و تراکیب ماکولات و تعینات در تقرر
فاتحه های و نیازهای بزرگان از اتفاقات و رسوم صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام

و اولیا عظام است که با کمال ظاهری و باطنی ایشان متفق علیه کافه اهل اسلام است
بران معتقد بوده اند و حکم کرده اند بلکه بعضی از تراکیب کثیر الاثر مشهوره که فاتحه و نیاز فلان
بزرگ باین طور و برین چیز باید در رسائل و اوراد اکابر اهل سنت آمده مثل ترکیب تلاوت سورهٔ اصحاب
کهف وغیره که خواص لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در رقی که انقسم تخصیصا بطرق صحیحه مروی است و فرقی نیست میان آن و این و ظهور برکات
و آثار درین تخصیصات از یقینیات است مثل سایر تجربیات انتهی کلامه فقیر می گوید در
تفسیر عزیزی در خواص سوره بقره نوشته است که از خواص مجربه این سوره است که در
هنگام بر آمدن آبلهٔ اطفال که آنرا چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را تجوید
و ترتیل بحضور طفلی که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را
در آن سال چیچک نه بر آید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد لیکن شرط آنست
که وقت شروع قرائة آن دو نیم پاو برنج باشکر و جغرات بقدر حاجت مستحقی را در همان مجلس
بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری و طفل بخورد انتهی و همچنان سایر تقییدات و تخصیصات
در اعمال مرویه از آنحضرت صلعم و صحابه و تابعین و تبع تابعین و اکابر لاحقین ما را آن سر
تجربه و نقل است رسیدن علم آن ضرور نیست و نه ممکن است موضوع علی العموم برای الحاد و
از امور تشریعیه نیست از عبادات و تجربیات است آری چیزیکه ممنوع است در ان کلام

نیست تخصیص و بی تخصیص در جال ممنوع بحث در افعال مباحه و حسنه است که تخصیص
قلب بهیئه آن نمی کند و آن فعل را حرام و کفر نمی سازد کما هو مزعوم المخالفین و ترکیب دفع عین
باید دید که چه طور از تقییدات مذکوره در کتب صحاح مروی مقبول و معمول ابن اثیر در نهایه
نوشته کان من عادتهم ان الانسان اذا اصابته عین من احد جاء الی العاین بقدح فیه ماء فیدخل
کفه فیه فیتمضمض ثم یمجه فی القدح ثم یغسل وجهه ثم یدخل یده الیسری فیصب علی یده الیمنی یدخل یده
الیمنی فیصب علی یده الیسری فیصب علی مرفقه الایمن ثم یدخل الیمنی فیصب علی قدمه
الیسری ثم یدخل یده الیسری فیصب علی رکبته الیمنی ثم یدخل یده الیمنی فیصب علی رکبته
الیسری ثم یغسل داخلة ازاره ولا یوضع القدح بالارض ثم یصب ذلک الماء المستعمل علی
راس المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فیبرأ باذن الله تعالی در مواهب بعد نقل
این عبارت نوشته و هذا المعنی مما لا یمکن تعلیله و معرفة وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه
لا یعقل معناه و قال ابن العربی ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله و رسوله اعلم و قد
عضدته التجربة و صدقته المعاینة و متفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان الادویة تفعل
بقواها و قد تفعل بمعنی لا یدرک و یسمون ما هذا سبیله الخواص و هم در مواهب از شرح
السنه نقل نموده ان عثمان بن عفان رض رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا تصیبه
العین عقیده چهارم اصلا رد را شعار حرمت است یعنی هر چه از شارع منقول

نیست حرام است و نسبت می کنند بکتب فقه و اصول پس آنکه بعض کلام رسیده ملخص بحث در
اصل اشیاء اینست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم پس اشیاء آنکه حسن و قبح
آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب مندوب محظور و مکروه و مباح قبل الشرع
و بعد الشرع بلا مداخلت شارع و چیزیکه علة حسن و قبح آن بعقل معلوم نمی گردد معتزله را
قبل شرع سه مذهب است اول اباحت آن مذهب معتزله بصره است دوم حرمت و آن مذهب
معتزله بغداد است سیوم توقف و این اباحت را اباحه اصلیه و اباحه حقیقیه گویند که اشعریه
و ماتریدیه ازان منکر که نزد شان قبل شرع حکم نیست و تحقیکه در اهل سنت است که اصل در اشیاء اباحت است
و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه است یا حظر که مذهب بعض از ایشان است نسبت بزمان فترت و این
اباحت غیر اباحه معتزله است که حکم نیست نزد اهل سنت و معنیش اینکه معامله کرده میشود با جمیع
افعال معامله مباح یعنی ماخوذ نمی شود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند بعد
اندراس شریعت سابقه و جهل احکام پس این جهل عذر است و بر همین اباحه مبنی است مسئله
نسخ حاظر و مبیح را در تنقیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا فلا
یکون اثبات الحرمة بعده نسخا و در شرح آنرا بتفصیل بیان نموده و در تلویح نوشته و هذه المسئلة تورد
فی اصول الشافعیة و الاشاعرة علی التنزل الی مذهب المعتزلة فی ان للعقل حکما بالحسن
و القبح و الا فالفعل قبل البعثة لا یوصف عندهم بشیء من الاحکام الحاصل در کتب

اصول مجتهدا درغایت طول است و درین خصوص که اصل حرمت است یا اباحة یا توقف
وانواع اختلاف ودرانجا مذکور آنهمه نسبت بقبل ورود شرع بوده است وخارج از بحث چونکه
مخالفین بسبب عدم ممارست آن فن بعض الفاظ را نافهمیده در معرض معارضه می آیند برا
رفع اشتباه باین تفصیل اشاره نموده بر سر اصل سخن میرویم که اباحة شرعیه عبارت از
خطاب شارع بالتخییر یعنی بعد ورود شرع در چیزیکه شارع خطاب تخییر نموده آن مباح است
واگر مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک چیزی معدوم باشد آن اباحة اصلیه شرعیه است
ونیست دران اختلاف کسی از معتمدین اصولیین اهل سنة قال صاحب المسلم الاباحة حکم شرعی لانه
خطاب الشرع بالتخییر والاباحة الاصلیة نوع منه لان کل ما عدم فیه المدرک الشرعی للحرج فی
فعله وترکه فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فهی لا یکون الا بعد الشرع خلافا لبعض
المعتزلة قال مولانا بحر العلوم فی شرحه ای عدم المدرک الشرعی لهما مدرک شرعی لحکم الشرع
بالتخییر والاباحة الاصلیة لا تکون الا فیما عدم المدرک الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل
بحکم بخصوصه اصلا فالاباحة الاصلیة فیها حکم بالتخییر فهی لا تکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم یقولون بالاباحة وغیرها من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشته الاباحة
حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة فانهم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعله وترکه وذلک
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننکر ان ذلک اباحة شرعیة بل الاباحة خطاب الشارع بذلک

فافہم فامرزا جان در حاشیہ این نوشتہ قولہ خلافا لبعض المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال التی لا یدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث وحاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لا یدرک العقل اشتمالہا علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہولاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی بحکم الشارع بالتخییر بینہما الغرض بعد ورود شرع وعدم مدرک شرعی حرج در فعل وترک بر اباحۃ اتفاق اہل اصول است واحادیث نبویہ ہم صراحۃ بر ان شاہد عن ابن عباس رض قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت فہو عفو شیخ عبد الحق علیہ الرحمۃ در ترجمہ مشکوۃ در ذیل این حدیث نوشتہ ازینجا معلوم می شود کہ اصل در اشیاء اباحت است و در آخر حتی گوید بہ تحقیق ثابت شدہ است تحریم بعضی اشیاء دیگر بہ سنت زیادہ بر کتاب ولیکن ابن عباس خواند کتاب را و نخواند سنت را از جہۃ کثرۃ آن یا غرض وی رض از تلاوت این آیہ [illegible] بداند کہ تحریم نیست مگر بوحی و جائز نیست ہوا در مشکوۃ از ابی ثعلبۃ الخشنی مرفوعا

قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا
تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وسکت عن اشیا فلا تبحثوا عنہا ملا علی قاری در شرح نوشتہ
دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحۃ ودر تفسیر مدارک تحت آیہ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ
می نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت بوحی اللہ وشرعہ لا بہوی النفس وکتب فقہ مملو ازین
حکم مالامال اند در شرح وقایہ در شرح قول ماتت بالبیس بحدث لیس بنجس می نویسد لانا نحکم
بحرمۃ المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصلہ وہو الحل ویلزم منہ الطہارۃ در ہدایہ در فصل سایل
صداد نوشتہ ان الاباحۃ اصل در باب الغنائم فیبقی اصل الاباحۃ للحاجۃ صاحب نہایہ
در جواب سوال چہل وہشتم نوشتہ امری کہ منقول از آنحضرت صلعم وصحابہ رض نباشد
غیر مشروع است چنانچہ صاحب ہدایہ چندجا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابہ رض دلیل
کراہت گرفتہ است منہا فی کتاب الصلوۃ فی فصل الاوقات التی تکرہ فیہا الصلوۃ قال ویکرہ
ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من رکعتی الفجر لانہ علیہ السلام لم یزد علیہما مع حرصہ علی الصلوۃ
ومنہا ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانہ علیہ السلام لم یفعل مع
حرصہ علی الصلوۃ و مدعا صاحب مائۃ مسائل ازین روایات علاقہ ندارد چہ عدم
نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیہ ہدایہ می نویسد ہذا مبنی علی
معرفۃ الحدیث الذی فیہ عدم زیادۃ النبی علیہ السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل

ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح
مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ام من شاء فلیرجع الیه ظاهر اماخذ این عقیده کلام ظاهریه
است مصری در شرح مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره
از حنفیه و شافعیه نوشته اما انکار الملاحدة الظاهریة و استدلالهم بان المتابعة کما تجب
فی الفعل مطلقا تجب فی الترک ایضا فمن واظب علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه وسلم
فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الائمة فمن جهلهم باصول
الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی فصول البدائع للشمس ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر مقدور واما لانه لو کان مطلوبا لترتب علیه الثواب فیکون کل مکلف
مثابا باعتبار عدم فعل المنهیات التی لا تحصی ولا قائل به والمطلوب الفعل کفا کان او غیره
انتهی وصرح الاصولیین بان الترک فی ترک المنهی عنه ایضا لیس بمعنی عدم الفعل لانه لیس
بداخل تحت القدرة للعبد کما فی التحریر وغیره بل المراد به الکف وهو ان تدعوا النفس الیه
فیادا علی فعله فیکف نفسه خوفا من ربه انتهی کلام المصری و بحث تلفظ به نیت را و انچه
متعلق اینمقام است در رد استحبابات مفصلا ذکر کرده ایم و انچه مصری در باب ترک ذکر نموده
از حموی شرح اشباه و نظائر هم ظاهر است و مخالفین که وجوب متابعت در ترک را متفرع نموده اند
بر وجوب متابعت در فعل مطلقا حال آنکه وجوب متابعت در فعل مطلق هم ثابت نیست

در توضیح و تلویح نوشته است که افعال غیر جبلی آنحضرت مثل قیام و قعود و اکل و شرب
دو قسم اند مقتدی به و غیر مقتدی بها به و فعل مطلق خالی از قرینه فرضیه و وجوب و استحباب
و اباحت مختلف فیه است صاحب توضیح می نویسد المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم در
بحث می نویسد الاصل فی الاشیاء الاباحة واضح باد که متابعت در امر هم تفصیلی دارد شاه ولی الله
در حجت بالغه نوشته ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا وثانیهما ما لیس من باب
تبلیغ الرسالة ومنه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیء من دینکم فخذوا به واذا
امرتکم بشیء من رایی فانما انا بشر وقوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت ظنا فلا
تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی لم اکذب علی الله فمنه الطب
ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم الاقرح وسنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی
الله علیه وسلم علی سبیل العادة دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره
کما کان یذکر قومه کحدیث ام زرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم وقضاء خاص انتهی ملخص عبارة حجة بالغة وهم دران کتاب نوشته
من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یامر الشارع بامر وینهی عن شیء فیسمعه سامع منه
فیفهم حسب ما یلیق بدیدنه فیعدی الحکم الی ما یشاکل الشیء بحسب بعض الوجوه او بعض

اجزاء العلة او الی اجزاء الشیء ومظانه ودواعیه وکما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات
التزم الاشد وجعله احتیاطاً ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق انه فعل اشیاء
علی العادة فیفطن ان الامر والنهی اشتملا بهذه الامور فیخبر بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر
ما قال وکشف رسول الله صلی الله علیه وسلم عن فوائده المقاصد وبین ان تحریف عقیده
تحتم تشبه مطلقاً مستلزم مساوات است و برین عقیده فروع کثیره در بارهٔ تکفیر تخریج نموده اند
و مستند این عقیده حدیث من تشبه بقوم فهو منهم که ابو داود از ابن عمر رضی باسناد ضعیف روایت
کرده است اگر همچو حدیث برایشان وارد کرده می شود چه زبان درازیها که نمی کنند بهرحال معنی
حدیث دریافت باید نمود مناوی در شرح صغیر جامع صغیر نوشته من تشبه بقوم ای تزیی
بظاهره فی زیهم فهو منهم ای من تشبه بالصلحاء وهو من اتباعهم یکرم کما یکرمون ومن تشبه بالفساق
یهان ویخذل ومن وضع علیه علامة الشرف اکرم وان لم یتحقق شرفه وهذا البشری جلیلة لمن
تشبه باهل الله فالمتشبه بشیء من امور القوم یوجب ذلک له القرب منهم مقدمة کل خیر جاء
بعض ابناء الدنیا الی الغزالی یرید الخرقة فقال اذهب الی السهروردی یکلمک فی معناها ثم
احضر الیک ایاها فاتاه فذکر له حقوقها وما علیه من رعایتها فهابه وترکه فانکر علیه الغزالی وقال لم
تبعثه فنفرته لان المراد اذا سمع ذلک نفر فنحن نلبسه الخرقة حتی یتشبه بالقوم ویتزیی بزیهم
فیخالطهم وینظر احوالهم وسیرهم فیسلک مسلکهم فیصل الی شیء من احوالهم انتهی وهذا کلام

فی التشبہ بہم فی السیرۃ واما التشبہ بہم فی الزی واللباس فلیس مع ذلک ہم القوم لا یشقی بہم
جلیسہم وعن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن حذیفۃ باسناد حسن انتہی ملا علی قاری در شرح
فقہ اکبر نوشتہ انا ممنوعون من التشبہ بالکفرۃ واہل البدعۃ المنکرۃ فی شعارہم لا منہیون عن
کل بدعۃ ولو کانت مباحۃ سواء کان من افعال اہل السنۃ او من افعال الکفرۃ واہل البدعۃ
فالمدار علی الشعار حسنکی در خزاین الاسرار نوشتہ ان التشبہ بہم لا یکرہ فی کل شیء بل فی المذموم
وفیما یقصد بہ التشبہ کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیہ کریمہ ان الصفا والمروۃ من شعائر اللہ
مسطور است صفا ومروہ را از شعائر اللہ بودن محض برکت قدم حضرت ہاجر حاصل گشتہ کہ
خاصہ حضرت جل وعلا درمیان ہمین دو کوہ باشکوہ در حق ایشان جلوہ گر شدہ وحل مشکل
ایشان فرمودہ واین دو کوہ باصنم بسبب آنکہ جاہلان بت اساف ونائلہ را انجا نہادہ پرستش
می کردند از شعائر اللہ بودن معزول وساقط نگشتہ واگر یہود ونصاری بر شما طعن نمایند وبگویند
کہ شما مکانات بتان را تعظیم می کنید وطواف آن مکانات می نمائید ومشابہت با کفار
وبت پرستان بر خود گوارا می کنید واین مخالف جمیع ملتہا وادیانست پس ازین طعن ایشان
پروا نکنید وتنگدل نشوید زیرا کہ معاملہ با خدا است ونیت شما بجا آوردن حج وعمرہ است
نہ تعظیم بتان حج وعمرہ بلا شبہ امر نیک است وبجا آوردن آن طاعت قسم تطوع خیر است
یعنی وہر کہ بقصد طاعت بجا آرد کاری نیک را فان اللہ شاکر علیم یعنی بتحقیق خدا تعالی

قدرداً نست عمل او را امکان نمی کند کو بظاهر مشابهت با کفار پیدا شده باشد مانند روزه
روز عاشورا زیراکه او تعالی عمل یعنی دانا است به نیات عمل کنندگان پس هر که درین
مکافات به نیت تعظیم شان میرود عمل او را رد می فرماید و هر که به نیت ادای مناسک میرود
عمل او را قبول می کند الی آخر ما قال و اگر مطلق مشابهت کفار نکو در افعال مرضیه الهی باشد
موجب حرمت می شد لازم می آمد که حج و عمره و ختنه و عقیقه و صوم عاشورا و قربانی
و تعظیم شهر حرام و تعظیم هدی و قلاید و دیگر بقایای ملت ابراهیمی که در کفار آن وقت رایج بود
یا نماز کسوف و خسوف و صدقه دادن دران وقت و آزاد کردن برده و ضیافت مهمانان
و مهیا داشتن آب بر سر راه ها برای مسافران که معمول هنود است نیز حرام می گشت انتهی ملتقطاً
در تحفه اثنا عشریه نوشته از تشبیه و استعاره مساوات مشبه با مشبه به فهمیدن کمال سفاهت
است و در اشعار و مدایح مشهور است که خاک صحن پادشاهان را مشک و سنگ ریزه های آنجا
را گوهر و مروارید و یاقوت تشبیه میدهند هیچکس مساوات نمی فهمد و در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابوبکر
با ابراهیم و تشبیه عمر با نوح و موسی و تشبیه ابوذر بعیسی مروی شده بر مساوات این اشخاص با
انبیا حمل ننموده اند تکمله این پنج عقیده اصول مذهب نجدیه است که عامه عقاید فاسد شان
بسوی آن عاید و آنچه ذکر کردیم از رد اصول می توان نمود بدان رد فروع و اکثری از جزئیات
که صراحةً هم به بیان آمده و حال باقی هم از آنچه مذکور شد سهل الحصول است تنبیه

بربعض

بر بعض امور حصر نمود واضح باد که از عمده معتقدات فاسده و مبتدعات کاسده گویا که
مایه الامتیاز این طایفه از اهل سنت و جماعت است مسئله استعانت است از ارواح انبیا
و اولیا که شرک دانند و دلیل شان آیه ایاک نستعین که بسبب تقدیم مفعول فائده حصر میدهد
و احادیث باب صبر و توکل و بالفضله تعالی این بحث را در رد التحقیقات بخوبترین وجه
تحقیق نموده ایم درینجا بر نقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود واضح باد که قصد
مقوم این طائفه توهین و تحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است درین مقام بتوسعه کلام
عامه مکارم آن کرام علیهم التحیة والسلام نقل می کنم گویا مسئله استعانت خصوصیة بندا
که موید و معین مدعا و مبین و موضح ضلال و غوایت آن اشقیا است مقوله اول در تفسیر عزیزی
در دیباچه تمهید تصنیف تفسیر نوشته برای ایضاح معانی سوره فاتحة الکتاب و فیما
آخرین حضرت قرآن مجید که اکثر مسلمین در صلوة خمسه و جمعه و جماعات و مجامع و مشاهد
مقدسه انبیا و اولیا و زیارات قبور صلحا و عرفا جل و شان این سوره با شرف می نمایند
انتهی بلفظه محاضر ارواح انبیا و اولیا را باید دید و معنی آن از قرین شیطان باید پرسید
مقوله دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نموده می نویسید و آنچه متعلق بچشم دارد
دیدن مشاهد خیر مثل کعبه مشرفه و قرآن مجید و دیدن بزرگان مثل انبیا و اولیا و زیارت
قبور شهدا و صالحین که جان خود را در راه او باخته اند و اوقات عزیز خود را در یاد

او گذرانیده انتهی زیارت قبور شهدا و صالحین عبادت خداست مقوله سوم اما عبادت قلب
پس محبت است بمحبوبان او و بغض داشتن به مبغوضان او مقوله چهارم ایاک نستعین یعنی
و از تو مدد میخواهیم این لفظ برای آن آورده شده تا از نسبت عبادت بخود عجبی در دل پیدا
نشود پس گویا می گوید که عبادت تو بدون طلب مدد از تو صورت نمی بندد و نیز در عالم دو طایفه
اند جبریان می گویند که هیچ اختیار نداریم و مانند سنگ و چوب بی اختیار از ما حرکات
سر می زند و قدریان می گویند که اختیار تمام داریم و حرکات و افعال را ایجاد ما از ما صادر
می گردد و این هر دو طایفه مردود و بر طریقه نامحمود اند چه طایفه اول ابطال شرایع و تکلیفات
می کنند و طایفه دوم دعوی شرکت در کارخانه خالقیت می نمایند پس این دو لفظ برای
رد عقیده آن هر دو طایفه آورده اند ایاک نعبد رد عقیده جبریه است و ایاک نستعین رد عقیده
قدریه است و در اه مرات نصیب طایفه سوم است که سنیان باشند می گویند که بندگی میکنیم
و توفیق از تو میجوییم بعض اهل معرفت گفته اند که استعانت در ینجا طلب عون نیست بلکه
طلب تمکین و معاینه است یعنی عبادت از ماست و مرتبه معاینه دادن و بعین الیقین رسانیدن
کار تست حکایت شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه روزی در نماز شام امامت می کرد چون ایاک نعبد
و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون
ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دوا میجویی و از امیر

روزی می وار با دشاه یا ری میجوی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که سه سهم کند از ان یکی هر روز و
شب پنج نوبت در هوا جهت پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت
از غیر خدا بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب
حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده بغیر
استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این
نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت
حق است لا غیر انتهی منقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت
نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر
خاص است پس بهتر آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است
و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت می کند منتهی کار او آنست که
در دل او داعیه اعانت ان غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده می گوید غیر ترا
اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمایی تا اسباب اعانت بهم رسانیده باز در دل
او داعیه اعانت من اندازی پس من از وسایط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نمی
بینم انتهی ملخصا منقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا
و اولیا را در پرده صورت و تماثیل و قبور و تقربها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت

منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کنند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب او تعالی وا
گو کرده آن جناب باشد بدانند انتهی مقوله هم قوم صراط الذین انعمت علیهم یعنی راه کسانیکه انعام کرده
بر ایشان و این لفظ را در جای دیگر از قرآن مجید تفسیر فرموده اند بچهار فرقه که انبیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان باشند پس معلوم شد که راه راست راه این چهار فرقه است و در وقت
مناجات با پروردگار بنده را باید که این هر چهار فرقه را ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه آنها طلب کند
الی آخر ما قال باید دانست که عوام مومنین را رفاقت صالحین طلب باید کرد و صالحان را رفاقت
شهیدان و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیا و اگر کسی از عوام مومنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید او را از رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچار است چنانچه اگر کسی
رفاقت بادشاه خواهد بدون رفاقت جماعه داری که او در رفاقت رساله داری و او در رفاقت
امیری از امرای کبار باشد ممکن نیست و لهذا دخول در طریقه اهل الله و توسل بآنها جستن محمود
اهل اسلام شده انتهی و هم در حالات شان می نویسد و برکت در کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان
ایشان می درین ظاهر می گرداند و نزد خود ایشان را بجاهی مرتبه می بخشد که دعای ایشان
مستجاب نمی شود بلکه در حاجتی با ایشان توسل نمایند حاجت او روا می گردد و خصوصیات
در علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت سند از ان قبیل نیست

که

که عوام مؤمنین بان استدلال توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهی و هم و در اینجا نوشته
شهید آنست که قلب او بمشاهده هستی محقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند بهیچ
قلب او قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشد
مقوله ششم در اقسام فرشتها نوشته اولا فرشتهایی که متعلق باجسام اند خواه علوی خواه سفلی
حاملان عرش و خازنان کرسی و دواروغهای بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و
مجاوران بیت المعمور و کشندگان ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه با اجسام
سفلی تعلق داشته باشند مانند فرشتهای که با ابر و باد و رعد و برق و همراه هر قطره نزول میکنند
و بر دریاها و کوهها و درختان موکل و به حفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
مشتغلان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام در عالم بتدبیرات ایشان
و توسط ایشان صورت می گیرد مثل انزال وحی و شریعت و ایصال رزق و دولت و امداد
و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای
تمشیت امر غذا در بدن آدمی نیز موکل اند زیرا که فایده غذا آنست که جزوی از طعام قائم
مقام جزوی از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا را
بسوی گوشت و استخوان کشیده برد زیرا که غذا جسم ثقیل است بالطبع حرکت به پائین دارد و به
جهات دیگر و فرشته دیگر می باید که آن غذا را در عضو نگاه دارد و فرشته سیوم تا صفت

خون را از ان غذا خلع کند چهارم تا صورت گوشت و استخوان بپوشاند پنجم تا دفع فضله نماید
ششم تا جنس بجنس چسپانیده یکسان نماید هفتم تا مراعات مقدار نماید و پستی و بلندی وصورت
عضو پیدا نشود پس این هفت فرشته برای غذای هر عضو در کار اند و بعض اجزای بدن
مثل چشم و دل زیاده از صد فرشته را محتاج اند و همه این فرشتهای ارضی را امداد از ملائکه آسمانی
است و آن همه را از حملة العرش انتهی مقوله نیز در تفسیر اماته فاقبره نوشته در دفن کردن جمیع
اجزای بدن بتمامه یکجا می باشند علاقه روح با بدن از راه نظر و عنایت بحال می ماند و توجه زائرین
و مستانسین و مستفیدین بسهولت می شود که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح متعین است
و آثار این عالم از صدقات و فاتحه و تلاوت قرآن مجید چون دران بقعه که مدفن بدن او ست
واقع شود بسهولت نافع می شود پس سوختن گویا روح را بی مکان کردنست و دفن کردن گویا
مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و
استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره انشقت نوشته
اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادات سابقه و الفت بدن
و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است درمیان زندگانی
دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی ازین طرف و چیزی ازان طرف دارد و این حالت حالت [illegible]
اجزای برخی از نیکان و بدان است و مدد زندگان درین حالت زود تر میرسد و مردگان منتظر

لحوق مدد این طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم ولهذا در حدیث شریف در احوال
قبر وارد است که مرد مسلمان در انجا می گوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است
که مرده در ان حالت مانند غریق است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین
وقت بسیار بکار او می آید و ازینجا است که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت
درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم تمثل
ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکند دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق
زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم در مشاهده کیفیات یکسو نمود از نیکی و بد
او را حاصل می شود و قوی مدرکه و متصرفه از این عالم گسسته شده بانطرف متوجه می گردند و حس
و حرکت معنوی او نیز بجهان مطلق بیکار می شود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیاء الله
را که خارجه تکمیل و ارشادی نوع خود گردانیده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمی گردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطن از آنها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها می طلبند و می
یابند و زبان حال آنها در آنوقت هم مترنم باین مقالست ع من آیم بجان گر تو آئی بتن
انتهی ملتقطا فایده از انجا که مسئله انکار استمداد و انکار ادراک ارواح با هم توامان از یکدیگر
[illegible] گردیده است [illegible] قائل شده اند باین که ارواح را در عالم برزخ ادراک و علم و

سماع نیست مولوی عبد الحی نوشته استمداد از آن کس که مطلع بر مطالب نگردد پس بیهودگی است

و حال اهل قبور همچنین است قال الله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی

منامها فیمسک التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی پس مرده و خوابیده در

نهج موت یکسان اند فرق همین است که مرده را حکم باز گردیدن در دنیا نیست و خوابیده را

حکم باز گردیدن است و در مرده بودن یکسان و قال الله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة

الاولی یعنی در موت دنیا و حیات آخرت حیلولهٔ موتی نیست و قال الله تعالی انک لا تسمع

الموتی وما انت بمسمع من فی القبور و این آیه که نص صریح است در عدم ادراک و سماع موتی قال

رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد سوال و جواب از مومن می گویند بخواب

بخوابیدن عروس انتهی ملخصا در واضحیات بیان کرده ایم که این آیات و احادیث بهمین

تمسک معتزله اند درین باب جواب آن با تنبیه بر مناسبی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم

تکمیلا للالزام چیزی از کلام شاه عبد العزیز صاحب مذکور می گردد سوال چه میفرمایند علمای دین اندرین [illegible]

که انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی می ماند که زائران قبر خود را شناسد و سلام ایشان

شنود و جواب ایشان را بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند و بر همین شرع شریف و قواعد

فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب القبر و تنعیم القبر متواتر ثابت است تفصیل آن

دفتری طویل می خواهد در کتاب شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب

حدیث باید دید و اثبات عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضی از
اہل کلام منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک شعور نمی تواند شد و نیز در احادیث
صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موتی و هم کلامی با نها که انتم سلفنا و نحن بالاثر
وانا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است و در بخاری و مسلم موجود است که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم با کفار یکه در بدر کشته شده بودند خطاب فرمودند هل وجدتم ما وعدکم ربکم حقا
عرض کردند یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع منهم لکن
لا یجیبون و در قرآن مجید ثابت است ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء عند ربهم یرزقون
فرحین بما اتیهم الله من فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و مستبشر ثابت
است ویستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله انکار
شعور و ادراک اموات اگر کفر نباشد در الحاد بودن او شبهه نیست و اما قواعد فلسفی پس بقای
روح بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذت روحانی و آلام روحانی را جمیع عقلاء
فلاسفه است الا جالینوس و لهذا او را در فلاسفه نشمرده اند و ظاهر است که بدن دائما
در تحلل است و روح در شعور و ادراک دائما در ترقی پس مفارقت بدن در سلب ادراک و شعور
او چه قسم تاثیر تواند کرد و در تفسیر عزیزی در ذیل آیه ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله
نوشته چون آدمی میرد روح او از بدن او جدا می شود پس موت بمعنی عدم حس و حرکت

و ادراک و شعور جسد را بجدای روح رو میدهد و روح را اصلا تغیری نمی شود چنانچه حال
قوی بود حالا هم ست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر
الی آخر ما قال پس ارواح را مطلق خواه روح شهید باشد یا روح عامه مومنین یا روح کافر
و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت انتهی و هم ازانجا است حیات شهدا بمعنی تعلق ارواح
است یا بدن برای استیفای لذائذ که موقوف بر آلات بدنی است نه بقای روح با دراک و
شعور پس خصوصیت شهدا ظاهر گشته و در تفسیر آیه ویکون الرسول علیکم شهیدا نوشته که در
روایات آمده که بر نبی ﷺ بر اعمال امتان خود مطلع میسازند که فلانی امروز چنین میکند و فلانی
چنان تا روز قیامت ادای شهادت تواند کرد و در تحفه اثنا عشریه انچه نوشته است این ماده را
هیچ سر نمی کند چه دران نوشته که منکرین محاذات قبر تمسک میکنند با آیه لا یذوقون فیها الموت
الا الموتة الاولی پس اگر در قبر حیاتی می بود البته موتی هم عقب وی می بود انتهی به بینید که
منکرین محاذات قبر با آیه کریمه همچنانکه استدلال کرده اند بعینه بهمان آیه با راده همان معنی مولوی
عبد الحی هم بر مدعا استدلال نمود بعد نقل آن صاحب تحفه نوشته جوابش اینکه در قبر احیا
و اماته حقیقه نیست بسبب انعکاس شعه روح بر بدن تعلقی پیدا می شود که تعذیه و تنعیم
بدن همراه آن می باشد تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلق بسببیست تعلق عاشق
بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانه بخانه که از تعذیب و تنعیم می فهمند شد و این هم

هم در صورتی است که آن بدن قایم باشد و مدفون و الا عذاب و نعمت روح را است که نفس مجرد است
و بدن حقیقی او روح هوائی است و روح هوائی را تعلیق می کنند ببدنی دیگر از عالم مثال یا مرکب
از اجزای جمادات بهیئتی و شکلی که بیننده را امتیاز در میان آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود
الی ان قال و از بعضی و در عرف تعلق روح را ببدن مطلقا از این نوع باشد یا از آن نوع حیات می گویند
و در بعضی آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کرده اند و قطع این تعلق را در مدت ما بین النفختین
موت گفته اند قوله تعالی ربنا امتنا اثنتین الایة پس هم در صورتیست که از موته اولی یکی و موت مراد باشد
و محتمل است که مراد از موته اولی جنس موت باشد که سابق از زندگی است خواه یکبار باشد خواه دوبار
پس درین صورت تمسک ایشان از اصل باطل باشد باز بعد نقل استدلال منکرین که سوال و جواب و تعذیب
و لذت و علم و ادراک همه موقوف بر حیات است و حیات بافساد بنیه و بطلان مزاج ممکن نیست پس
این امور میت را ممکن نیست نوشته جوابش آنست که میت باین معنی بدن است نه روح و فساد بنیه
و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است نه بر روح آری روح را برای تالم و تلذذ جسمانی و اعمال
حواس تعلقی ببدن خودش یا ببدن دیگر مثالی مدار تعلق تدبیر و تصرف می تعدیه و تنمیه حوا...
حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا می شوند نه قوای حیوانی و نفسانی و اگر
وجود قوای نفسانی و حیوانی فیضانا یا بقاء مشروط باشد بوجود قوای نباتی و مزاج لازم می آید
که ملائکه را شعور و ادراک حسی و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر

مثل حال ملائکہ است کہ بتوسط شکلی و بدنی کار می کنند و مصدر افعال حیوانی و نفسانی میگردند
بے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین است کہ ملائکہ را موافق اعمال تنعیم و تعذیب نیست
و ارواح را بر حسب اعمال بکسوہ تنعیم و تعذیب خواہد بود انتہی ملخصاً و در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ
فاقبرہ نوشتہ پس چون بدن آدمی را بعد از موت بسوزند روح لطیفہ او با دود آتش
آمیزش نمودہ مشابہت تمام با شیاطین و جنیان پیدا کند و ازین است کہ اکثر ارواح کہ بحکم
سوختہ می شوند بعد از موت حکم شیاطین می گیرند و بہ آدمیان می چسپند و ایذا میدہند انتہی
و در شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمانست و پایین آن سدرۃ المنتہی و بالای آن متصل
بپایہ عرش مجید ارواح نیکان بعد از قبض در انجا می باشند و مقربان یعنی انبیا و اولیا در انجا
مستقر می باشند و عوام صلحا را بعد از نوبانیدن و رسیدن نامہای اعمال بر حسب مراتب در آسمان
دنیا یا درمیان آسمان و زمین یا در چاہ زمزم قرار میدہند و تعلقی بقبر نیز این ارواح را می باشد کہ بحضور
زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس می شوند زیرا کہ روح را قرب و بعد
مکانی مانع این دریافت نمی شود و مثال آن در وجود انسانی روح بصر است کہ ستارہای ہفت
آسمان را درون چاہ می تواند دید انتہی و در تفسیر سورہ طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست
و شعور و ادراک و تلذذ و تالم خاصہ اوست انتہی ملخصاً مولوی اسمعیل در تقویۃ الایمان آیہ کریمہ و من
اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیمۃ وہم عن دعائہم غافلون را در تقریر

منع استعانت و آیه کریمه الهم ایدی یبطشون بها الهم ارجل یمشون بها وغیره را بر ارواح کاملین فرود آوردن
سر شکرم هر بادی سر اپیها گردیده حاصلش اینست که این آیات در معارضه آنکسان وارد اند که احجار را
معبود لذاتها و معبودات باعیانها میدانستند شاه ولی الله در حجة بالغه نوشته والمشرکون
وافقوا المسلمین فی تدبیر الامور العظام وفیما ابرم وجزم ولم یترک لغیره خیرة ولم یوافقوهم فی سائر الامور
وذهبوا الی ان الصالحین من قبلهم عبدوا الله وتقربوا الیه فاعطاهم الله الالوهیة فاستحقوا العبادة من
سائر خلق الله کما ان ملک الملوک یخدمه عبده فیحسن خدمته فیعطیه خلعة الملک ویفوض الیه تدبیر بلد
من بلاده فیستحق السمع والطاعة من اهل ذلک البلد وقالوا لا تقبل عبادة الله الا مضمومة بعبادتهم
بل الحق فی غایة التعالی فلا تفید عبادته تقربا منه بل لا بد من عبادة هولاء لیقربوا الی الله زلفی وقالوا
هولاء یسمعون ویبصرون ویشفعون لعبادهم ویدبرون امورهم وینصرونهم فنحتوا علی اسمائهم احجارا و
جعلوها قبلة عند توجههم الی هولاء فخلف من بعدهم خلف فلم یفطنوا للفرق بین الاصنام وبین
من هو علی صورته فظنوها معبودات باعیانها ولذلک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی ان الحکم
والملک له خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون بها ام لهم ایدی یبطشون بها ام لهم
اعین یبصرون بها ام لهم اذان یسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کاملین بغیر تحریفی
نیست حال ارواح اندکی از آنچه شاه ولی الله در حجة بالغه نوشته باید شنید اعلم انه قد استفاض
من الشرع ان الله تعالی عبادا هم افاضل الملائکة ویتقربوا الحضرة لا یزالون یدعون لبنی آدم

نفسه وذبها وسعى في اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليهم ويلعنون من
عصى الله وسعى في الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة وندامة في نفس العاصي والهامات في صدور
الملاء السافل ان يبغضوا هذا المسئ ويسيئوا اليه اما في الدنيا او حين تخفف عنه جلابيب بدنه بالموت
الطبيعي وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم يلهمون في قلوب بني آدم خيرا اي يكونون
اسبابا لحدوث خواطر الخير فيهم ويوجد من جهة البسيطة وان لهم اجتماعات كيف شاء الله وحيث شاء الله
يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندي الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الآدميين دخولا
فيهم ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في عبادي
وادخلي جنتي وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت جعفر بن ابي طالب ملكا يطير في الجنة مع
الملائكة بجناحين انتهى وهم دران كتابت واذا مات الانسان كان للنسمة تارة اخرى فيغشى
نفس الروح الالهي فيها قوة فيما بقي من الحس المشترك تكفي كفاية السمع والبصر والكلام بمدد من عالم المثال
انتهى وهم دران كتابت فاذا مات انقطعت العلاقات ورجع الى مزاجه فيلحق بالملائكة وصار منهم والهم
كالهامهم وسعى فيما يسعون وربما اشتغل هؤلاء باعلاء كلمة الله ونصر حزب الله وربما كان لهم لمة خير
بابن آدم وربما اشتهى بعضهم الى صورة جديدة اشتياقا شديدا ناشئا من اصل جبلته ففتح ذلك
بابا من المثال واختلطت به قوة منه بالنسمة الهوائية فصار كالجسد النوراني وربما اشتاق بعضهم
الى مطعوم ونحوه فامد فيما اشتهى قضاء لشوقها وهم دران كتابت الملائكة والنفوس المجردة من

الملائق

العلائق والجسمانية ينطبع فيها ما اراد الله من خلق العالم من اصلاح النظام ونحوه فتقلب رضياتها
الى ما يناسب ذلك النظام الى آخرها قال واذا تمكنت العدالة من الانسان وقع اشتراك بينه وبين
حملة العرش والمقربين الحضرة من الملائكة الذين هم وسائط نزول الجود والبركات وكان ذلك بابا مفتوحا
بينه وبينهم وبعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة تمكين النفس من الهام الملائكة والانبعاث حسبها انتهى
وهم دران كتاب ست والانسان بحسب سلامة مزاجه كما جبل على حب المال والاهل كذلك جبل على حب
ان يذكره الناس بخير في حياته ومماته وان لا يظهر مساويه لهم حتى ان اهل الناس رايا من كل طائفة
يحب ان يبذل اموالا خطيرة في بناء شامخ ليبقى به ذكره ويهجم على المهالك ليقال له من بعده انه جرى
ويوصي ان يجعل قبره شامخا ليقول الناس هو ذو خطر عظيم في حيوته وبعد موته حتى قال حكمائهم
ان من كان ذكره حيا في الناس فليس بميت ولما كان ذلك امرا يجبلون عليه ويموتون معه كان
تصديق ظنهم وابقاءه وعدهم نوعا من الاحسان اليهم بعد موتهم وايضا ان الروح اذا فارقت الجسد
بقيت حساسة مدركة بالحس المشترك وغيره وبقيت على علومها وظنونها التي كانت معها في الحيوة
الدنيا ويترشح عليها من فوقها علوم يتعذب بها او ينعم وهم الصالحين من عباد الله ترتقي الى حظيرة
القدس اه شواهد اين مدعا دران كتاب هم در ديگر تاليفات شاه ولى الله بكثرة موجود بود الله خصوص
برين قدر اكتفا رفت درين ايام كه اغواى عوام بدو طور مى نمايند اول آنكه از نفس قرآن ثابت است
عدم سماع موتى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من في القبور دوم آنكه حضرت عائشه رضي

بایں آیت استدلال فرموده و رد کرده حدیث و ما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات
در رد استحقاقات بیان نموده ایم اشارتیکه بس قبیح و اہمہ کفایت کند نقل می آید حل شبهه اول آنکه
آنکفار را لا تقربوا الصلوة مناسب نیست تمام آیه را نخوانند و قصد فهمیدن نمایند اشتباه باقی
نمی ماند الله تعالی می فرماید انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی القبور ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا
اسماعیکه آنرا نفی فرموده از موتی حصر فرموده ان اسماع را در مومنین یعنی کافرین و موتی از اسماعیکه
بے بهره اند ان اسماع مخصوص است بمومنین پس ازینجا خیال عدم سماع موتی بستن دور از کار است نفی
سماع چیزی دیگر و نفی اسماع چیزی دیگر آیا کفار کلام آن حضرت نمی شنیدند حال شبهه دوم آنکه حضرت
عائشه رضی الله عنها در ان مقام حاضر نبود صرف استبعاد عقلی آن صدیقه را در جنب مثل فاروق
که حاضر واقعه و بگوش خود از رسول الله شنیده رد قرار دادن از نا واقفی است رجوع باصول
تمام اہل اہوا استدلال می کنند بقرآن و حدیث مگر از شرایط فهم هر دو بی بهره اند از جائی یک کلمه را
گرفته بر محل غیر مراد مسوق له الکلام راست نموده از اطراف و جوانب چشم پوشیدند حفظت شیئا
و غابت عنک اشیاء خوارج در تکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه ساختند
مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله و حدیث القاتل و المقتول کلاهما فی النار معتزله در دفع
که وجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم
برای خدا تعالی ثابت می کنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم و امثال

ذلک بالجمله تمام فرق امت اجابت بر هر مدعا آیتی و حدیثی می آرند مسلک حق آنست که سلف
صالح برعایت شرائط فهم کتاب و سنت و مراعات طرق تطبیق و درجات تحقیق و احاطه باطراف
و جوانب و نظر بر احوال و فروع باتفاق اهل حل و عقد بر امری اجماع نموده و به تلاحق افکار
و تطابق اعصار مذهب جماعت قرار یافته و سواد اعظم امت مرحومه عبارت ازانست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار و من یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی
معلوم است امام احمد و غیره از عائشه رض هم این حدیث روایت کرده اند ازانجا صاف ظاهر
می شود که چون حضرت صدیقه دران قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری
بر الفاظ قرآن بخاطر عاطرش خطور کرده بر زبان آورد و من بعد از اعیان صحابه حاضرین ثابت شد
آنرا خود روایت فرموده و به تامل استبعاد مخالفت قرآن برخاست چه خواهند گفت مخالفین ازانکه معتزله
و غیره منکرین رویت تشبث می کنند بقول حضرت عائشه رض و استدلال او با آیه کریمه لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار هیچ فرق نیست درین هر دو ماجرا علماء اهل سنت در هر دو مقام جواب داده اند
که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی هم استدلال نموده اند بقول حضرت عائشه رضی الله عنها
الحاصل در کتب اخبار هر گونه روایات موجود ها هستند و معتمد همان قول است که بعد تحقیق و تنقیح
مقبول سواد اعظم گردیده و از اهم مهمات دینیه بحث شفاعت است بخلاف اهل
سنت و جماعت در باشد و کیفیت آن مذهب اهل سنت است که شفاعت روز قیامت حق است

دایره عقلا و اجنبیه سمعا و شفاعت عامه حضرت ختم رسالت در آخرة شدنی است قطعا و تفصیلا
اللهم ارزقنا ها و برین قدر که تمام امت مجتمع و اختلاف است در آنکه شفاعت برای چیست برای
مومنین مستحقین ثواب یا برای اهل کبایر مستحقین عذاب اول مذهب معتزله است گویند تاثیر شفاعت
حصول زیادت منافع است بر قدر استحقاق و ثانی مذهب اهل سنت است گویند تاثیر شفاعت
اسقاط عذاب است از مستحقین عقاب یا بالشفاعت در عرصات قیامت که داخل جهنم نشوند با وجود
استحقاق آن بسبب شفاعت شافعین یا از جهنم خارج گردیده داخل شوند به بهشت بسبب شفاعت
و این شفاعت مخصوص است بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد است مراد بان کفار اند و هر جا که ماذون و مرتضی را استثنا فرموده است
مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند مثل کفار تهی از شفاعت شان نیست مذهب
نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است بالوجاهت و بالمحبة و اعتقاد این دو قسم شفاعت شرک است چرا که
مستلزم قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سوم شفاعت بالاذن است یعنی گنهگاری که بر گناه
مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت نفس قصور سر زده که بر او شرمنده
است و شب و روز آئین خدا را بر سر و چشم نهاده خود را بتقصیر وار و لایق سزا می داند و از الله تعالی
گریخته پناه کلام ولی و نبی می جوید الله تعالی را برا او رحم آید مگر آئین خدایی را خیال کرده بی سبب نمی گذارد
که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد هر کسی را که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا ملخص مسلکهم

در تقویة الایمان این مضمون را ببالاتی ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرابادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد فرموده ساکت و
عاجز نمودند الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده که هرکه بهره از فهم و دیانت دارد لغو بودن آن
شکی و ریبی در دل باقی نمانده و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما در اینجا اکتفا میکنیم بر نقل ترجمه
کلام شاه عبد العزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از آن روز که
ادا نخواهد کرد هیچ نفس گو در مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تمام در جناب الهی پیدا کرده عن نفس یعنی
از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر نام او گرفته و خود را منسوب باو ساخته چون ترک شکر کرده باشد
و کفر ورزیده شیئا یعنی چیزی را از حقوق شکر که بر ذمه او واجب الادا است زیرا که در آنوقت دادن شکر بعوض
دیگری ممکن نیست ولا یقبل منها شفاعة یعنی و قبول کرده نخواهد شد از آن نفس مقربه که شکرگزار است شفاعتی در
حق آن نفس تقصیر کننده که ترک شکر کرده و کفر ورزیده ولا یؤخذ منها عدل یعنی و گرفته نخواهد شد
از آن نفس شکرگزار فدیه یا بدل مالی که در عوض نفس کافره بدهد اگر بالفرض او را میسر شود ولا هم ینصرون یعنی
و نه ایشان تقصیر کنندگان را در شکر مددگاری خواهد بود که بزور و غلبه از ایشان عذاب را دفع کند و طریق
دفع عذاب در دنیا منحصر در همین چهار چیز است یا بقهر و غلبه است و آنرا نصرت گویند و یا بدون قهر و غلبه
است و آن دو قسم است یا مفت بدون دادن چیزی خلاص کند و آن شفاعت است یا بدادن چیزی و آن
نیز دو قسم است یا بدادن چیزی است که بر ذمه او واجب بود مثل ادای قرض و تاوان و مصادره یا

بہ اذن عوض اوست الخ ازینجا غلط فہمی صاحب تقویۃ الایمان ثابت شد کہ صورت غلبہ و زور و قہر قسم
شفاعت است نہ قسم آن کہ از نفس آیہ مستفاد و اصل مرئی او تصحیح فرمودہ فرع را انگاشتن
اصل مناسب نیست مگر اینہا الفہ را کار بفہم نیست در بیان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان
این ہمہ ہذیان سرائیہا نمودہ است ببینید کہ وما لہم من ظہیر ولا تنفع الشفاعۃ موجود بلکہ در
ترجمہ و فایدہ کہ خود بانندہ سوئی او را اون سی دیکربات مان لیتی کی مقابل اور قسیم سفارش کا قرار دیا
و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت نمودہ وا داین بلیہ ختم الہی است ورنہ کہ فہمیدہ اند کہ غلبہ و قہر
با شفاعت چہ مناسبت الغرض معنی شفاعت در ہر قسم یافتہ نمی شود چہ ولیس غلبہ و زور از نسبت
و سوم تلبیس و غلط نمائیست محض تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط است باذن پس اگر
اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود والا وقوع شفاعت یقینی نیست یعنی بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است
نہ بطریق حملیہ بتیہ و ہمین است خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت کہ در عقاید شان داخل الشفاعت
حق منشاء غلط و تغلیط فقط اذن است کہ بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی و حکم بیانی فہمیدند و
حالانکہ این معنی بجاہا درست نمی آید یخرجہم من الظلمات الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ
کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ وما ہم بضارین بہ احد الا باذن اللہ و برای قطع مادہ نزاع و تسکیت و اسکات
مخالفین نقل می کنم عبارت تفسیر عزیزی را و می باید و اگر حقیقت شفاعت را تحقیق دیا ہم

مانند

مذهب اهل سنت مانند آفتاب روشن می‌شود زیرا که حقیقت شفاعت آنست که کمال
کاملان انبیا است پیدا کند در نفوس ناقصهٔ اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنها در ضمن
کمال او منجبر شود پس مدار این شفاعت بر دو چیز است اول انبساط کمال نفس کامله که در قیامت
محض بعنایت حق جل و علا موجود است نه بسبب عمل و کوشش و سعی و تلاش زیرا که
منتهای عمل و کوشش تحصیل کمال خود است نه احاطهٔ آن کمال با تباع خود بوجهی که نقصانات
آنها را بپوشد و در رنگ کمال ظاهر کند و این بسط و احاطه و سعی را در شریعت تعبیر باذن و حکم
فرموده اند دوم بودن نفس ناقصه از اتباع اهل کمال که بدون ایمان و صحت عقاید محال است و این
آخر را در شریعت باین عبارت تعبیر فرموده اند که کافر و منافق را شفاعت نیست انتهی فایده از
جملهٔ خرافات شان انکار تبرک با آثار صالحین و تعظیم و تکریم آن غلو این طایفه درین باب بجائی
است شیاطین نجدیه که هنگام تغلب تعدی زبانی تجاوز نموده بدست و بازو هم گریبان ایمان
خود را چاک کردند حتی که مساجد متبرکه واقع حرمین و مابین حرمین محترمین را باین سبب که از عهد
نبویه بودند حکم بتخانه داده منهدم کرده بکمال توهین با زمین برابر ساختند و اصل بنای بعضی
مساجد که از عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعضی از عهد صحابه و برخی عبادتگاه و زیارتگاه
تمام امت مرحومه بوده اند شیاطین شدیدة قوت نجدیه نافهمیده از زبان کارسازان ستمگیر
آنچه درین باب سر الشنیدشان حارث است قابل اعاده نیست تفصیل این مفسده در تقویت الایمان

موجود و بطلان آن بر طبق اهل ایمان محتاج به بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحه معتمده
ثبت و ما در اینجا ذکر می کنیم استفتاء شاه عبد العزیز و بده صورته چه میفرمایند علمای دین در
تعظیم تبرکات انبیاء و صلحاء و تبرک باثارات ایشان شرعاً جائز است یا نه مثلاً پیغمبری یا پیرے
در جائی نماز گذارد یا اعتکاف نموده آن مکان را متبرک دانستن و عبادت را دران بهتر دانستن و
محل قبولیت دعاء و عبادت فهمیدن چه حکم دارد و یا چه و کفش و عصا و امثال آن اشیاء
مستعمله بزرگان را تبرک دانستن و باحتیاط داشتن و همچنان موی و ناخن و غیره را چه حکم است
و آب بقیه وضو و پس خورده و دم کرده بزرگان را متبرک دانستن و از جائی بجائی بردن چه
حکم دارد بینوا توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعار دین است قدیماً و حدیثاً و از کتاب و سنت
ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقه چه توان گفت در قران مجید وارد است ان یاتیکم التابوت
فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة در تفاسیر معتبره مرویست
که بود دران صندوق پاره های الواح و عصای موسی و عمامه هرون و غیره و بود نزد بنی اسرائیل
و در وقت قتال پیش می کردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرا
بر میداشتند بالای سرها بنی اسرائیل و بنی اسرائیل قتال می کردند همین که ازان تابوت آواز می آمد
نصرت می یافتند هرگاه بنی اسرائیل عصیان و فساد نمودند الله تعالی مسلط نمود بر ایشان
عمالقه را که آن تابوت از ایشان سلب کردند هرگاه توبه کردند باز تابوت الله تعالی

بران

بران کفار بلا مسلط نمود هر که قریب آن بول و براز می کرد به بواسیر مبتلا می گردید پس کفار ان
دانستند که این بلا بسبب بے ادبی تابوت است بر گاوان نهاده از نزد خود روانه ساختند فرشتگان
بمنزل طالوت رسانند و در صحیح مسلم از ابن مالک مرویست قال اصابنی فی بصری بعض الشیء فبعثت
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی احب ان تاتینی وتصلی فی منزلی فاتخذه مصلی قال فاتی
النبی صلی الله علیه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو یصلی فی منزلی واصحابه یتحدثون
بینهم الخ ودر روایت دیگر مسلم آمده فقال تعالی فخط لی مسجدا فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم
الخ نووی در شرح مسلم نوشته قوله فخط لی مسجدا ای اعلم لی علی موضع لاتخذه مسجدا ای موضعا
اجعل صلوتی فیه متبرکا باثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم تقدم کثیر منها ففیه التبرک باثار
الصالحین در صحیح بخاری درباب الخضاب مرویست که بود نزد ام سلمه رضی الله عنها موی مبارک آن
حضرت صلی الله علیه وسلم در جلجل از نقره هرگاه میرسید بصحابه رنجی میفرستند نزد ام سلمه رضی الله عنها
وعرض می کردند پس برمی آورد آنرا وحرکت می داد در آب و استشفاع می کردند صحابه بان و حدیث
طلق بن علی درباره تبرک کردن آب بقیه وضوء آن حضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود
در مشکوة از نسائی منقول است علی قاری در شرح نوشته وفیه التبرک بفضله صلی الله علیه
وسلم ونقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من اهل مکة لیبرک
باهل المدینة ولیاخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء والصلحاء کذلک و بچنان شیخ عبد الحق

در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر از این امور پر اند شفاء قاضی عیاض
و شروح آن و تصانیف مشهوره را باید دید و در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطالب
بخوبی وجه ادا گردیده است نزد فقیر این امر قابل استفتاء و اجازت نیست محبت با کسیکه واجب التعظیم
است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او می کند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است
بر عدم محبت با مبدا و منشاء آثار و کاوکاوی که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار می کنند
خالی از سوء ادب نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس در عملیات و در فضایل اعمال
و غیره وسعت است لهم یکفیک ان سمعت اگر شنیده باشند در امثال همین امور است آبادی نسبتی و اقل
مشابهتی تعظیم بجا باید آورد کابس ابن ربیعه برگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه
بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود پی تا باستقبال ای
تعظیم برخاسته کابس را بر تخت نشانیده خود دور با ادب نشسته بتوقیر تمام رخصت نمود و
مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج نقل
نموده یکی از اهل بیت کرام را که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین
بن علی کرم الله وجهه که ملقب بود بشبیه در موضع خاتم نبوت شامه بود بمقدار بیضه الحمام
مشابه خاتم النبوت و بود وی چون می آمد در حمام و میدیدند او را مردم درود میفرستادند
بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و ازدحام می نمودند بر وی و می بوسیدند پشت او را تبرکا و او را شبیه

بعضی امور جائز بوده الا آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام حسن شریک ندارد شعر منزه
عن شریک فی محاسنه * فجوهر الحسن فیه غیر منقسم * قرطبی و ابن همام و غیرهما از اکابر معتمدین
و ثقات مستندین روایت کرده اند که در اطراف قبا آن حضرت بر سنگی نشسته بودند که زن عقیم
استدعا نمود و آن حضرت دعا فرمود که عقم او زایل گردید و از ان بعد این خاصیت فیض جاری گردید
که هر زن عقیم با طهارت با خلاص نیت بران سنگ نشسته درود بخواند عقم او زایل می گردد و این
معامله بتجربه صحیحه رسیده و مشهور است والله اعلم بالصواب انتهی و موی مبارک که بتخانه شاه صاحب
بود و زیارت آن با اهتمام تمام میشد و مولوی اسمعیل صندوق حامل آن را بر سر خود می آوردند سلسله
رسیدنش منتهی است بجواب کما هو مسطور فی محله و در تفسیر عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم
نوشته و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل
ایشان و زیارت کنندگان ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سوره قدر نوشته بالجمله از
مضمون این سوره معلوم می شود که عبارات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار ترقی عظیم حاصل می شود
و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون حضرت صفیه رض زوجه مطهره
آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی
فارغ شدند از ان مسجد بر آمده بر کوه طور زیتا صعود فرمودند و در انجا نیز نماز گذاردند

و هر که پاره آن کوه ایستاده ارشاد کرده‌اند که از همین جا بروز قیامت مردم متفرق شوند پاره به
[illegible] این همان کوه است که حضرت عیسی را از اینجا به آسمان بردند و آنمکان اینها را
نصاری تعظیم بسیار میکردند و می کنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی زنی کنیسه طیار کرده بود
و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسی علیه السلام می گفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم
شد لیکن بالفعل دران کوه درخت خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین
آن مسجد غاریست مصفی مردم بسیار برای زیارت آنمکان میروند و آن درخت را خرنوب البقره
می گویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت المقدس
دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارت گاه است و هر که برای استغفار
گناهان خود دران مسجد درآید از همان دروازه می درآید و زبان زد مجاوران انجا است که داخل شدن
این دروازه موجب پاکی از گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان
و انبیاء پیشین ایشان بنابر وحی یا کشف مشابهت بدروازه آن قریه داده باب حطه لقب کرده باشند
که در خاصیت مناسبت بباب حطه قریه مذکوره داشته بود انتهی و در همان مقام نوشته فایده
سیوم اینکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم
اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا می کنند که درانها احداث توبه نمودن و طاعت بجا آوردن
موجب سرعت قبول و کثرت ثواب می باشد و از همین جا است که این هر دو به از [illegible]

سه است

حکایت کرده که ما روزی همراه آنجناب علیه السلام شب هنگام در غزوه یا سفر میرفتیم چون
آخر شب شد در ثنیهٔ کوهی گذشتیم که آنرا ذات الحنظل میگفتند آنحضرت علیه السلام فرمودند ما مثل هذه
الثنیة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة یغفر لکم خطایاکم
و ابو بکر ابن شیبه بروایت صحیح از حضرت مرتضی کرم الله وجهه آورده که انما مثلنا فی هذه الامة
کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل یعنی مثال ما که اهل بیت نبوی که قیم خاندان نبوت و حامل
اسرار ولایت و معرفت اند درین امت مثال سفینهٔ نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان
نفس و شیطان و تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین امت وابسته و منتهی
بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه خدا و بیعت و توبه و انابت
خاندان علیهم الرحمه میرسد انتهی واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام
را مصلی که سنگی است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج داده ...
مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از طواف خانهٔ کعبه
رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است تا امت حضرت ابراهیم
تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم بر همان سنگ استاده اذان حج داده ...
پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد آن سنگ استاده شدن عبادت خدا بجا آوردن گویا
نزد ایشان حاضر شدنست و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی ...

است چون حضرت ابراهیم بر سنگ ایستاده بنای عمارت می کردند آن سنگ بقدر بلندی
عمارت بلند می شد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو انگشتان
و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از قتاده مرویست که قبل از
اسلام عادت بود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند درین امت این امر رایج شد
و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل می کردند که اثر هر دو پاشنه حضرت
ابراهیم و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر
محو شد انتهی و ابن ابی شیبه از عبدالله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام
ابراهیم را مسح می کنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ نفرموده بلکه حکم نماز
که متصل او نماز گذارند انتهی و هم درانست مراد آنست که نماز طواف را بطریق استحباب موکد
متصل این سنگ بوجهی که آن سنگ بجای امام باشد و نمازگذارنده بمنزله مقتدی باید گذارد
و قریب مکان را آن مکان گفتن مجازیست متعارف قریب بحقیقت پس ظاهر این آیه معمول
به است هرچند اصل این نماز واجب است بر مذهب امام اعظم و عند الشافعی دو قول یکی سنت
دوم فرض لیکن گذاردن این نماز باین وضع که عقب آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است
استحباب موکد حتی المقدور از دست نباید داد انتهی و هم دران تفسیر است بالجمله صفا و مروه
از شعائر الله اند [illegible] حضرت هاجر حاصل گشت که سعت [illegible]

جبل و علا در میان همین دو کوه با شکوه در حق ایشان جلوه گر شده و حل مشکل ایشان فرموده
وا زان بانه معنی شعائر الله بودن هر دو کوه بمنزله جوهر ذاتی آنها گشته انتهی می گوید فقیر
حقیر که از آثار شریفه و تبرکات منیفه آنچه از مظان اعظام و اکرام در اوهام این ایام بغایت مستبعد
باشد آن را ذکر می کنم و نقل می نمایم مثال و قال ابن کمال فی تکریم و تبجیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک
آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که بر کاغذ یا پارچه نقش کشیده طغرا می سازند قسطلانی فی در مواهب
نوشته و قد ذکر ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعله الکریمة علیه افضل الصلوة و التسلیم فی جزء
مفرد رویته قراءة و سماعا و کذا افرده بالتالیف ابو اسحاق ابراهیم بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من
اهل المرتبة بالاندلس و کذا غیرهما و لم اثبتها ههنا اتکالا علی شهرتها و صعوبة ضبط تسطیرها الا علی
حاذق و من بعض ما ذکر من فضلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخا
صالحا و بما قال حذوت هذا المثال لبعض الطلبة فجاءنی یوما فقال لی رایت البارحة من برکة
صاحب هذا النعل عجبا اصاب زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع الوجع و قلت
اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل فما اصاب زوجتی من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی للحین و
قال ابو اسحق قال ابو القاسم ابن محمد و مما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکا به کان له
امان من بغی البغاة و غلبة العداة و حرز من کل شیطان مارد و عین کل حاسد و ان امسکته
المرأة الحامل بیمینها و قد اشتد علیها الطلق تیسر امرها بحول الله و قوته و بلیه در ابی الیمان

ابن عساکر حیث قال و درینجا قصیده در مدح و شوق مثال نقل نموده یک شعر ازان ابیات
شعر باشد نعل المصطفی روحی الفداء * لمحلک الاسمی الشریف العالی * و باز نوشته
وما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیده له ذکرها ابو اسحق ابن الحاج و قصیده درینجا
نوشته بعد ازان نوشته ولابی بکر احمد بن امام ابی محمد عبد الله بن حسین القرطبی و درینجا قصیده
نقل نموده اولش اینست شعر شفاء للذی سقم رجاء للبائس * امان للذی خوف کذا
یجب الفصل * حافظ علامه احمد المقری التلمسانی درین خصوص کتابی دارد مبسوط مسمی به
فتح المتعال فی مدح النعال مرتب بر فاتحه و چهار باب و خاتمه فاتحه در تحقیق معنی لغوی نعل و شراک
و قبال و شسع و فوائد و موارد مناسب آن باب اول در بیان بعض احادیث نبویه که در حق نعال
شریفه وارد باب ثانی در صفت مثال عظیم البرکات جسیم المنافع باب سیوم در ذکر قصاید و مقطعات
ائمه اعلام متقدمین و متاخرین که در باب مثال معظم و شبه مکرم بسلک نظم آمده و درین باب صد و
سی منظومه بر ترتیب حروف تهجی ذکر نموده است باب چهارم در خواص و منافع مجربه مثال
منقوله از ثقات مستندین و اثبات معتمدین که شک را در صدق اخبارشان گذری نیست
و نه سهوی شان کسی را بجز تکریم و تعظیم نظری خاتمه در خلاصه آنچه متعلق است بنعل و مثال
و بعض مسائل مناسبه و نقل کرده است صاحب فتح المتعال سلاسل اسناد و اجازت و منافع
و خواص مثال مبارک از جماعت اعلام و مقتدایان کافه اهل اسلام نام بعضی ازان کرام درینجا

ذکر

ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی و حافظ ابو عبد الله بن الابار
و ابو عبد الله ابن رشید فهری و ابو عبد الله محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبد الله بن المرزوق
التلمسانی و ابن البراء التونسی و ابو اسحق ابراهیم ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل و
مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف
شامی و سخاوی و سیوطی و غیرهم در سند می نویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن
براتونسی از شیخ خود ابن الجیاب از فقیه ابی زید بن العربی از والده خود حافظ ابو بکر ابن العربی
و شیخ عیاض و غیره اعلام گفت که حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم علی بن عبد السلام
لفظا گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ در بصره لفظا گفت که گفت مرا محمد بن
حسین فارسی که ساخته شد این مثال بر مقدار نعلیکه بود نزد ابو سعید عبد الرحمان در مکه گفت که حدیث
کرد مرا ابراهیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مره گفت که حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسمعیل
بن عبد الله از پدر خود عبد الله ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعلین
مبارک که کشیده شد این مثال بران نزد اسمعیل بن ابراهیم مخزومی گفت اسمعیل ابن ابی
اویس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند آنرا بر مثال نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
و همین طور سلاسل متعدده نسبت سند و اجازت ذکر کرده است بتجلیل و تکریم جماعه عظیمه
توسل بان در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات ببرکه آن مثال

که من بلفظه نقل نموده است بخوف طول از تفصیل آن درگذشتم هرکسیکه خواهد بان رجوع نماید
و جزوی مختصری در فارسی فقیر هم نوشته است من شاء فلینظر الیه فائده از جمله عقاید
و عمده مفاسد نجدیه اینکه اگر جانور زنده گفته شود که برای پیغمبر است مثلا و ذبح کرده شود
بنام خدا ذبیحه حرام است و ذابح مرتد گو ذابح غیر نام نهنده باشد در تقویة الایمان نوشته قال
الله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به ترجمه فرمایا الله جل شانه نی سوره انعام مین یا گناه کی چیز کہ
مشہور کی گئی ہو اللہ کی سوا کسی اور کی کی نامزد یعنی جیسا سور اور لہو اور مردار ناپاک
ہی اور حرام ہین ویسا ہی وہ جانور بھی ناپاک ہی اور حرام ہی کہ خود گناہ کی صورت بن گیا ہی
کہ اللہ کی سوا اور کسی کا ٹھہرایا اس آیت سی معلوم ہوا کہ جانور کسی مخلوق کی نام کا ٹھہرایا بس
ہی اور وہ جانور حرام ہی اور ناپاک ہی اس آیت مین کچھ اسبات کا ذکر نہین کہ اس
جانور کی ذبح کرنیکی وقت کسی مخلوق کا نام لیجئی جب حرام ہو بلکہ اتنی ہی بات کا ذکر ہی
کہ کسی مخلوق کی نام پر جہان جانور مشہور کیا گیا کہ یہ گای سید احمد کبیر کی ہی یہ بکرا
شیخ سدو کا ہی وہ حرام ہو جاتا ہی پہر کوئی جانور ہو مرغی ہو یا اونٹ ہو کسی مخلوق
کی نام کا کر دیجئی ولی کا یا نبی کا باپ کا یا دادی کا یا پیر کا وہ سب حرام ہی اور ناپاک
ہی اور کرنی والی پر شرک ثابت ہوتا ہی در قرب این ایام استفتائی بنظر آمد که کسی از زمره
مخالفین جواب را مدلل نموده است بدلائل و فقیر در حل اغلاط آن حرفی نوشته است

بر ذکر آن اکتفا میرود سوال جانور زنده آواز بر آورده شد که برای پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز و جل و گوشت آن پخته خورانیده شد
بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا الجواب حرام است به دلیل آیه شریفه
و ما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و به شهره داده شد
در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روحی خبیث خواه
جن خواه پیر یا پیغمبر این همه حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور را
فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت
و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمی شود مانند
سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبح شوند حلال نمی گردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف
لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده
در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس در تفسیر
عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن
قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین
متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم در تفسیر نیشاپوری می گویند اجمع العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی

در تفسیر رحمانی نوشته وما اہل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض
فیه المطہر المنجس مع نجاسته بالموت وان لم یذکر فقد زید فی نجسه انتہی الحاصل
در تمام تفاسیر قدیمه معتبره مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر
احمدی وآن ہر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله
نووی در شرح صحیح مسلم نوشته وذکر الشیخ ابراہیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند
استقبال السلطان تقربا الی غیر الله افتی اہل بخارا بتحریمه لانه اہل به لغیر الله تعالی
ونیز در حدیث نہی از ذبائح الجن وارد است و در کتب فقه ہم مثل اشباه ونظائر وغیره
موجود واین ذبیحه ہم در حکم ذبائح جن است ونیز در حدیث صحیح مرویست لاتذکرونی
عند تسمیة الطعام وعند الذبح وعند العطاس و بدلیل اقوال فقہا فی الدر المختار ذبح
لقدوم الامیر ونحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اہل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالی
ولو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام واکرام الضیف اکرام
الله تعالی والفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی والمنفعة للضیف او للولیمة
او للربح وان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم وہل یکفر فیه
قولان بزازیه وشرح وہبانیه و در اشباه وغیره ہم این مسئله مذکور است فقط ایت تحریم
از اہل طغوی اقوال والله التوفیق قوله انتہی ملخص التفسیر العزیزی بیشک عجیب آنچه نوشته

ملخص تفسیر عزیزی است این قدر خود درست است اما آنچه بعد ازان نوشته که همین است منصوص
جمهور مفسرین متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این مقام
مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این مکاتبه و مکالمه دریای
خصوص جاری ماند هم صاحب تفسیر چند نوبت بتحریر پرداخته از آنچه در تفسیر اتفاق سقطه افتاده بود
رجوع فرمود و این امر را منقصت آن بزرگوار تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت است
عصمت از خطا خاصه انبیا است و مذموم اصرار بر خطا است و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم
مولوی عبد الحی و مولوی اسماعیل هم تحریر رسایل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهای کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل نذر مقرر سازند و موافق
رسم نام الله تعالی برو گرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را برای جمعی که معتقد او بوده صرف سازند مقصود
در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده اند و در آیات کریمه تسمیه اسم
لفظ واقع شده است قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند الغرض که در
زمان ما و پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده ایم که حکم شرعی او بدانیم تفحص کردیم
روایات فقها را که باحث اند از حلت و حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته
درین استفتا سه مضمون است اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اهل به
لغیر الله که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سوم طعن و تشنیع بر قسمی که نوشته شاه عبد العزیز

بحرمت آن و ازین هر سه مطلب مطلب سیوم قابل آن نیست که اهل علم بعرض بیان نمایند بلکه مقتضا
او دفع بالحسنة السیئة اعراض ازان فرمایند و مطلب دوم اگرچه واجب التحقیق است لیکن فهم آن
مختص بدانشمندانست مطلب اول را بطرزی تقریر باید کرد که عام و خاص دریافت نمایند و انصافا
فیه جای اشتباه درین زمانه و درین دیار در صورتهاییست که [illegible] مردگان می کنند پس باید دانست که
مقصود درینصورت گوشت می بود چنانچه در فاتحه دستور است که جانور برای گوشت ذبح می کنند
و طعام آن پخته می خورانند و ثواب آن طعام بروح میت میرسانند و درینصورت حیوان مذبوح حلال
است هرگز شبهه دران نیست و اگر نذر مقرر کنند پس نیز هم اگر گوشت واقع است آن گوشت حلال است
بیانش آنکه مثلا اگر شخصی نذر کند که اگر فلان حاجت من برآید اینقدر نیاز حضرت سید احمد کبیر بکنم
و اینقدر طعام نیاز ایشان میدهم یا میخورانم اگرچه درین نذر گفتگو است لیکن طعام حلال است و همچنین
گوشت مثلا اگر شخصی بگوید که دو من گوشت نذر حضرت سید احمد کبیر بعد برآمدن حاجت خود
خواهم خورانید گوشت حلال است و اگر می گوید که گوشت گاو خواهم خورانید نیز درست است و اگر همین
قصد کرده گاو نذر کنند نیز رواست چراکه مقصدش گوشت است و بس و همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر
کسی را بدهد بطوریکه نقد میدهد نیز رواست گوشت آن حلال است غرض از گاو مالیت است اگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد فقط یا ذبح بسوی میت بود و
فیه نذر اولیا بود و طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن مردود باشد اما از زبان

لقا

لفظ نذر کند خللی دران نیست بانه نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای معنی است که مخصوص
بخدا است باید که شاید از ممنوعات شرعیه دران باشد و ادنی آن ترک اولی است اما حرام
نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبأنا گفتند شاید آنست و چون که آن مسلمانان در ملک
حرب و جاهلیت بودند معذور شدند و اگر از الفاظ مشترکه گو بسبب استعمال عرف اید بار اشتراک
پیدا کرده گفته آید باکی نیست و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرور کند تا گوشت او چرب شود
او را ذبح کرده و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخوراند خللی نیست دران مثالش
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط بر آمدن حاجت خود گاو دو ساله
فربه را نیاز حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر بطریق حسن است هیچ خللی نیست
اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید همین صورت مراد مولانا محمد حسین است که در استفتا
نوشته است و همین صورت با صورت محرمه مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واضح شده است
و ایضا فیه دوم پله کردن جانوران الی چنانچه بچار هندوان حکم این قسم آنست که حلال است
چرا که فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند باجانش و ذبحش سروکار نمی دارند
منتهی و صاحب تفسیر عزیزی نیز خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی و غیره من التفاسیر
انهم قالوا ما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبنی علی جری عادة المشرکین
فی ذلک الزمان ولذا لم یتعرضوا فی التفاسیر القدیمة من ذکر اسم غیر الله تعالی علیه من غیر قصد

یذبحہ التقرب الی غیر اللہ تعالی انتہی و در جواب ثانی نوشتہ لاشک فی وقوع الاختلاف
فی حال ہذہ الذبیحۃ وتعارض الادلۃ ومتی کان کذلک کان محلا للشبہۃ انتہی بالجملۃ ہر گاہ
خود صاحب تفسیر عزیزی کہ اخص خواص آن بزرگوار را اعتراف باشد بمخالفت قدمای مفسرین
پس دیگری را دعوی مطابقت و موافقت تفسیر عزیزی با تفاسیر قدیمہ بسیار مشکل است مدعی
سست و گواہ چست و چونکہ مجیب نام تفسیر رحمانی و نیشاپوری و بغوی یاد کردہ است عبارات
آن کتب نقل می نمایم تا شبہہ بالکلیہ مرتفع گردد و ظاہر است کہ مجیب خود نظر برین کتب نینداختہ
بتقلید دیگران در مغالطہ افتادہ است از رحمانی و نیشاپوری یک فقرہ ہم نقل ننمودہ
قطع نظر ازانکہ مفید مدعا باشد یا نہ از بغوی کہ آن ہم دست نداد از عبارت تفسیر رحمانی
کہ نقل نمودہ صاف ظاہر کہ حرام ذکر اسم غیر اللہ است اعم ازینکہ اسم اللہ باو ذکر کردہ شود یا نشود
پس تائید تفسیر عزیزی یا تائید جواب مجیب از کدام لفظ آن عبارت فہمیدہ شد و بغوی نوشتہ
ما اہل بہ لغیر اللہ ای ما ذبح للاصنام والطواغیت واصل الاہلال رفع الصوت وکانوا اذا
ذبحوا الالہتہم یرفعون اصواتہم بذکرہا فجری ذلک من امرہم حتی قیل لکل ذابح وان لم یجہر بالتسمیۃ
مہل قال الربیع بن انس وغیرہ وما اہل بہ لغیر اللہ ما ذکر علیہ اسم غیر اللہ انتہی و عبارت تفسیر
نیشاپوری کہ صاحب تفسیر عزیزی نقل نمودہ ہر چند از نفس عبارت مذکورہ ہم ہیچگونہ
تائید دعوی صاحب عزیزی ظاہر نیست و علی ہذا القیاس آوردن مجیب آن عبارت را

صاحب تفسیر برداشته است که بسبب اکتفا بر یک فقره بحذف اول و آخر مغالطه رونق یافت
تمام عبارت نووی اینست اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله تعالی کمن
ذبح للصنم او للصلیب او لموسی او عیسی او للکعبة و نحو ذلک فکل هذا حرام و لا تحل هذه الذبیحة
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق علیه اصحابنا فان قصد
مع ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی و العبادة کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک
مسلما صار مرتدا بالذبح و ذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما ذبح عند استقبال
السلطان تقربا الیه افتی اهل بخارا بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما ذبحوه استبشارا
بقدومه فهو کذبح للعقیقة لولادة المولود و مثل هذا لا یوجب التحریم انتهی نووی اول در معنی حدیث
صاف بیان نموده که از ذبح بنام غیر خدا ذبیحه حرام می شود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است
و شیخ ابراهیم نقل نموده بقول رافعی رد کرده بر نقل همان فقره مردوده اکتفا رفت قوله و نیز در حدیث
نهی از ذبایح الجن الخ از اشباه نظائر صاف ظاهر که مراد از ذبایح ذبیحه جن است یعنی جانوری
که جن را ذبح کرده باشد در فصل احکام جن نوشته و منها ان ذبیحته لا تحل قال فی الملتقط
و عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه نهی عن ذبایح الجن انتهی قوله و نیز در حدیث صحیح مروی است
لا تذکرونی عند تسمیة الطعام الخ کمال جرات است که غیر صحیح را صحیح قرار داده در مهمات
حصن حصین صاف و صریح نوشته است اما الحدیث الذی روی مرفوعا لا تذکرونی عند تسمیة الطعام

و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانه من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و هو منهم بوضع الحدیث

ایضا عبد الرحیم العمی و هو ایضا ضعیف قوله فی الدر المختار الخ آوردن این روایات درین محل محض بیکار

اصلا مناسبتی بالمتن فیه ندارد دعوی عجیب اینکه جانور از تشهیر برای غیر خدا حرام می‌شود و مدلول

این همه روایات آنکه از ذبح برای غیر خدا حرام می‌شود فاین هذا من ذاک اهلال را تفسیر نمودند به تشهیر و یا

نگیرد اند از حمل اهل به ذبح پس سند را با دعوی مباینتی است تامه علی طریق التقسیم و کلام در رد آیت

در التحفة و بحث در معنی آن طویل هست بسبب عدم ضرورت درین مقام از تعرض بدان اعراض

نموده شد باید دانست که جانور حلال از آواز بر آورده شدن و شهرت داده شدن در حق او که برای

بت است اصلا حرام نمی‌گردد اول که باید از بحائر و سوائب و وصائل و غیرها درین باب چه خواهد بود

و در شرع بر تحریم آن نکیر وارد گردیده نووی در شرح حدیث مسلم کل مال نحلته عبدا حلال الخ گفته

المراد انکار ما حرموا علی انفسهم من السائبة و الوصیلة و البحیرة و الحام و انها لم تصر حراما بتحریمهم و کل ما

ملکه العبد فهو حلال حتی یتعلق بحق ثانیاً در باب بحائر یعنی گاوان شود که بنام بتان مقرر کرده

میگذارند و مطلق العنان میسازند و دست از تملک باز میدارند فاین فقها تحقیق نگاری گردیده

درین خصوص که آنرا مخفی گرفته ذبح نمودن و خوردن جایز است یا نه اگر بدین وجه که مالک در عقیدت

از تملک باز داشته و از خود بدر ساخته در حکم جانور صحرائی است و اهمال او و اتقانی علامه شرک

و ذبح او و افنای علاقه مشترک است و خصوصیت مشرکین بوقت اطلاع شد از قسم دعا و

مال است بلکه از بابت عداوت ملت و استعلای دین است جایز داشته اند و بعضی گفته اند که ادای
قیمت به مالکش باید که در حکم مغصوب است در فواید برهانی تفصیل مذکور است و مولوی اسمعیل هم
در جواب رد عبد الحکیم لکهنوی بر استفتای شاه عبد العزیز صاحب بحلت بجار هندوان مقرر کرده اند
چنانچه اشارتی بآن سابق گذشت ثالثاً کتب فقه مملو اند ازینکه جانوری را که برای بتان است مسلم
ذبح کنند حلال است اکل آن در فتاوی عالمگیری می نویسد مسلم ذبح شاة المجوسی لبیت نارهم
او الکافر لآلهتهم تؤکل لانه سمی الله تعالی ویکره للمسلم کذا فی التاتارخانیة ناقلا عن جامع الفتاوی
در فواید برهانی نوشته مجوسی گاوی بمسلمانی داد که بنام نار که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام
خدا ذبح کرد گوشت او حلال است کذا فی کتب الفقه رابعا در هدایه وغیره کتب فقه بالاتفاق
بلا خلاف بتصریح موجود که اگر کسی قبل از ذبح بگوید که الهی قبول کن این را از فلان نیست در آن باکی
خامسا باتفاق فقهاء مفسرین و اجماع سلف صالحین اهلال لغیر الله صرف وقت ذبح معتبر
شده است و لهذا چه در عامه تفاسیر قید عند الذبح موجود و در زیلعی شرح کنز نوشته ان
الآیة مجملة لا یدری بل ارید بها حال الذبح والطبخ او حالة الاکل لانا نقول اجمع السلف علی
المراد بها حالة الذبح فیکون مفسرة فتم الاحتجاج بها پس دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی
واهیه است در دین اصل مسئله اینست که وقت ذبح نام غیر خدا گرفته شد باین نوع که ذبح کرده شد
بنام آن غیر لهذا نیست حرام و داخل ما اهل به لغیر الله یا بنام خدا و نام غیر خدا ذبح کرده شد اگر

ذکر نام غیر خدا جدا و موصول است بوجه عطف که شرکت آن هم حرام و داخل ما اهل به لغیر الله و همچنین فی صورة
است مراد از ما اهل به لغیر الله نزد ائمه مجتهدین جمیع علما به تصریح کلیه حالا فوائد قیود صورت ثانیه باید
اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا ذکر کرد یعنی قبل تسمیه و قبل اضجاع یا بعد ذبح بعد از ذبح نیست حرام
ونه داخل در ما اهل به لغیر الله مکروه و اگر ذکر کرد نام غیر را موصول بی عطف هم داخل ما اهل به لغیر
نیست ونه ذبیحه حرام مگر آن فعل مکروه و اگر ذکر کرد معطوف لا علی وجه الشرکة مثلا گفت بسم الله و
صلی الله تعالی علی محمد فنیه تفصیل عینی در حاشیه هدایه نوشته و لو قال بسم الله و صلی الله تعالی علی محمد
یحل والاولی ان لا یقول ولو قال بسم الله وصلی الله علی محمد مع الواو یحل اکله ولو قال بسم الله و باسم فلان
لا یحل هو المختار وهم ان ذکره فی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح و قال بسم الله و باسم فلان
قال سمعت محمد بن سلمة قال سمعت ابراهیم بن یوسف یقول یصیر میتة و قال محمد بن سلمة لا تصیر میتة لانه
لو صار میتة صار الرجل کافرا و فی مبسوط شیخ الاسلام ولو قال بسم الله والله اکبر و صلی الله علی محمد
ان اراد بذکر محمد الاشتراک فی التسمیة لا یحل وان اراد التبرک دون الاشتراک یحل و در کفایه از
تمرتاشی نقل نموده و ان ذکر اسم الرسول مع الواو ان جهل لا یحل لانه یصیر ذابحا بهما و ان
یحل لانه کلام مبتدا و ان المشایخ اختلفوا فیه و بعلی هذا القیاس لو سمی مع اسم الله تعالی
نوشته و حرم الذبیح ان عطف علی اسم الله غیره نحو بسم الله و اسم فلان او باسم الله و محمد
رسول الله بالجر و انما یحرم لانه اهل به لغیر الله کذا فی الهدایه و فی الروضه ان قال بسم الله و محمد

رسول الله بالرفع كانت الضحية واما اذا قال ومحمدا بالنصب فهي ميتة وفي الظهيرية هذا الفرق
بين المجرور والمرفوع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روي عن محمد انه لا يرى الخطاء في النحو معتبرا في باب
الصلوة لا يحرم الذبيحة وفي فتاوى قاضي خان اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف
يكون ميتة وقال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابوبكر محمد بن الفضل اذا قال باسم الله واسم محمد
ان اراد بذكر اسم النبي صلى الله عليه وسلم تعظيمه جاز ولا بأس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى
لا تحل الذبيحة در عالمگيري نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم الاشتراك في التسمية لا يحل
وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا في المحيط ودر فتاوى قاضي خان
نوشته رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ الامام ابوبكر بن محمد الفضل
رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبي صلعم تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات است بتفصيل انچه ذکر کرديم تحرير تحريکه گفته درباب ذبح للقدوم اقوال فقها
آنقدر مخالف که در تحريم انداز کسی مباح می گويد کسی مکروه کسی کفر وکدام قول دليل ندارد وشه راجح
است به اصلی معتد به انتهی بلفظه چه قول تحريم راجح است باينکه ذکر نکرده نام خدا بلکه ذبح کرد بنام
قادم يا نام خدا هم يا نام قادم ذکر کرده چه در دليل حرمت اهلال لغير الله می آرند وغير اهلال لغير الله
سوای آنچه که ذکر کرديم ابراهيم مروزی گفته افتی اهل بخارا بتحريمها لانه مما اهل به لغير الله ودر در المختار هم
نوشته لانه اهل به لغير الله وبودن معنی ما اهل به لغير الله آنکه ذکر کرده شود نام غير تنها يا با نام خدا

نزد صاحب در المختار از همان کتاب همان باب ظاهر است چه در شرح قول ماتن وان ذکر مع اسم الله تعالی
غیره فان وصل کره وان عطف حرمت نحو باسم الله واسم فلان یا و فلان نوشته لان ما اهل
لغیر الله پس هرگاه معنی اهل به لغیر الله در کلام در المختار متعین و متحقق شد تا بیان لفظ را در همان باب
همان کتاب حمل بران ضروریست و استدلال مخالفین باین کتاب خلاف صوابست کما لا یخفی علی اولی الالباب
ولزوم کفر بر تقدیر قصد تقرب و عبادة قادم خود ظاهر است و حرمت ذبیحه برین تقدیر ازان است که ذبیحه
مرتد است نه آنکه جانور زنده قبل از ذبح صرف باعث تشهیر است قادم حرام گردیده که اگر غیر قاصد
تقرب و عبادة بامر او یا بلا امر او ذبح کند حرام باشد و ذکر نام خدا فایده نکند و حکم کراهت مبنی است
بر اینکه ذکر ذابح نام قادم را محمول کردن بر اینکه اراده کرده است اشتراک فی التسمیه بظن است بدانکه
وآن ممنوع است و هرگاه اشتراک فی التسمیه مراد نشد حرمت بر خاست فیبقی الکراهة باقی است
وقول باباحت قیاس است بعقیقه که نام مولود در ذبح آن ذکر کرده می شود و موجب حرمت نیست چه
مراد از عقیقه برای فلان این است که این ذبح برای بشارت و اکرام ولادة مولود است همین طور مراد از ذکر
نام که این ذبیحه برای قدوم فلانی آنست که ذبح برای بشارت قدوم قادم است و سئل الامام ان النفسیه
عن الخوازات التی یتخذها الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو و لعب حرام و من ذبح شاة فی وجهه انسان
فی وقت الخلعة او القدوم وما اشبه ذلک من الخوازات فی المحیط او اتخذ خوازات کفر ای اذا لم
یسم الله تعالی فی ذبحها او شارک القادم فی التسمیة واما بدون ذلک فلا یظهر وجه الکفر فی

وجواب داده اند از دلیل مخالفین بانکه انما کلفنا بالظاهر لا بالباطن فاذا ذبحه علی اسم [الله] جب [ان]
یحمل علیه ولا سبیل لنا الی الباطن انتهت ملخص تفسیر کبیر و عبارت نیشاپوری متعلق این بحث
بالا قلمی گردیده و هدایه نوشته و لا فرق فی الکتابی بین ان یکون ذمیا او حربیا و یشترط ان [لا]
یذکر فیه غیر الله حتی لو ذکر الکتابی المسیح او العزیر لا یحل لقوله تعالی و ما اهل لغیر الله به کالمسلم فی
ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل و در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم
عزیر او المسیح اما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالی
لقوله تعالی و ما اهل به لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلی من حال المسلم در عالمگیری نوشته انما
توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه و لم یسمع منه شیء او شهد و سمع منه تسمیة الله تعالی
وحده لانه اذا لم یسمع منه شیء یحمل علی انه قد سمی الله تعالی تحسینا بالظن به کما بالمسلم و لو سمع منه
ذکر اسم الله تعالی لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث
ثلثة فلا تحل الخ حاصل در مذهب امام مالک و امام شافعی و امام ابوحنیفه و اصحاب او هرچه ذبح کرده شود بنام
غیر خدا حرام است ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی و اگر ذابح را عبادت آن غیر هم مقصود
است کفر است اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام
گردید و ذابح کافر نمی شود و اگر بنام غیر ذبح کرد و قصد نمود تقرب بآن غیر و عبادت او کفر لازم
می آید و این تفصیل صحیح است و آنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردم و تحقیق در جواب باید

ازان مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود و صاحب تفسیر عزیزی هم در استفتاے
آخرین باین سو رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل و حرمت بر ذکر و لفظ
ذابح است عند الذبح صحت و فساد اراده و نیت ذابح یا مالک ذبیحه را بی تلفظ از زبان هیچ
دخل نیست بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیرے نوشته و لو قال بسم الله ولم
تحضره النیة اکل عند العامة وهو الصحیح هکذا فی فتاوی قاضی خان و در در المختار نوشته لو سمی
ولم تحضره النیة صح در سراجیه نوشته الکتابی اذا ذبح باسم المسیح لا یحل و لو ذبح باسم الله تعالی
واراد به المسیح علیه السلام یحل فی ما سبق دیگر مویدات این هم مذکور گردیده است حالا بحثی که در تفسیر عزیزی
بمیان آمده بیان نموده می آید عبارت تفسیر عزیزی این است وما اهل به یعنی و دیگر آن جانور که آواز برآورده
شهرت داده شد در حق آن جانور که بغیر الله یعنی برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد
یا روحی خبیث که بطریق بهوگ که نام او بدهند خواه جنی مسلط بر خانه یا سرائے که بدون
دادن جانور از ایذای سکنه آنجا دست بردار نشود یا تو برا روان کردن نهند و خواه پیغمبر یا
پیرے را باین وضع جانوری زنده مقرر کرده ضعیفه این همه حرام است و در حدیث صحیح وارد است
که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی هرکه بذبح جانورے تقرب بغیر خدا نماید ملعون است و در وقت ذبح
نام خدا بگیرد یا نه زیرا که چون شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت
ذبح فایده نکرد چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث

مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده هست و جان این جانور را ازان غیر خدا قرار
داده کشته اند و آن عین شرک است و هرگاه این خبیث در وی سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمی شود
مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمی گردند و نکته این مسئله اینست که جان را برای
غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه
تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک است اما ثواب آن چیزها را که عاید بنده می شد ازان غیر
ساختن جایز است زیرا که انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود ببخشد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز دادن مال ازینجهت مستوجب
ثواب است که آدمیان بوی منتفع می شوند و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع
نعیم مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن بانها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقین
مستحقان میرسانند بانها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی نیست خصوص بعد
پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف مرده کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا تعالی است و ثوابیکه دارد بان مرده بخشیده شود نه آنکه
ذبح برای مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام هیچ فهمی نکنند و می گویند که گوشت را
بخشیده بنام مرده دادن بلا شبهه جایز است و نیز از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر
قصد می نماییم برای فهماندن اشان یک نکته کافیست که باشان باید گفت که هرگاه شما

ذبح کردن جانور بنام غیر خدا نذری کنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار خریده پخته بفقرا
بخورانید در نذر پیش شما آن نذر ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گویید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت
خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب به ذبح نذر ادا کرده آید و شرک صریح لازم می آید
و در لفظ این آیه که در چهار جا از قرآن مجید وارد شده تامل باید کرد که ما اهل لغیر الله فرموده اند نه ما ذبح
باسم غیر الله پس ذبح کردن بنام خدا همراه شهرت دادن و آواز برآوردن بانکه فلانے گاو
فلانی و بز فلانی همه کفر صریح فایده نمی کند و گوشت آن جانور حلال نمی گردد و اهل را بر ذبح حمل کردن
خلاف لغت و عرف است زیرا که اهلال در لغت عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمعنی ذبح نیامده در
هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه
اهلال الهلال و اهلال الطفل بالولد و اهلال بمعنی تلبیه حج و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که اهلت فیه از
معنی توسعت لله فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح لغیر الله مراد خواهد شد ذبح
باسم غیر الله از کجا فهمیده شود تا مدعای مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن و لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد در تفسیر نیشاپوری
می گوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة
مرتد انتهی و کافران در جاهلیت بوقت برآمدن از خانه خود در اثنای راه نام بتان آواز می کردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان بخانه خدا هرگز از اشتبا

مراد بل

مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا تقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و
شهرت دادند که این جانور از فلانی است و بنام اوست و برای او می کشم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانیدند اصلا موجب حلت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق ذبح جانور بهر گونه
که باشد طریق است معین برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن
طریق معین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بارواح خود بقصد رسانیدن ثواب آن چیز
نماید یا بقصد تقرب وفی نفسه هرچند ملاحظه معنی لغوی ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت داده آواز شهرت داده آواز دیگر دهند که ما این کار
نکرده ایم انتهی این است عبارت تفسیر عزیزی وانچه کلام کرده شد در این عبارت مختصراً ملتقطاً ذکر میکنیم
آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است که
مفسرین بر خلاف آن تفسیر کرده اند در تفسیر نوشته ما اهل لغیر الله ما ذبح للاصنام الخ
قال الربیع بن انس و غیره و ما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در تفسیر منثور مذکور اخرج ابن المنذر عن ابن
عباس فی قوله و ما اهل ما ذبح و اخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به لغیر الله قال ما ذبح لغیر الله و اخرج ابن
ابی حاتم عن ابی العالیه و ما اهل به لغیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله در جلالین نوشته و ما اهل به لغیر الله
ما ذبح علی اسم غیر الله در مدارک ای رفع الصوت به علی ذبحه باسم غیر الله در تفسیر احمدی
معناه ذبح لاسم غیر الله تعالی و اصل الاهلال رفع الصوت و غیر ذلک بیان فرمود

باسم غیر الله او ذکر مع اسم الله عطفا و بعد ذکر عبارت هدایه نوشته و من هاهنا علم ان
البقرة المنذورة للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله وقت
الذبح وان کانوا ینذرونها لهم بالجمله در تمام کتب تفسیر بعرض تداول اند اثری از سنی مخرر شنیدست
از بعض ثقات اینقدر البته مسموع گردیده که این مسلک ابتداع بعض نواصب ظاهریه است والعلم
عند الله قوله نیز حرام است محل نظر است حرام گردیدن جانور زنده حلال بسبب مقرر کرده وادن
برای بتان و اعتقاد مشرکین البته بوده است که از طرف شارع بران نکیر وارد گردیده ما جعل الله من بحیرة
ولا سائبة ولا وصیلة ولا حام ان الذین یفترون علی الله الکذب یقولون هذا حلال وهذا حرام قل الله
اذن لکم ام علی الله تفترون این سوال باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای فلانی نسبت یا
حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی یا ثور است کما یجیء قوله در حدیث صحیح وارد است الخ مضمون
حدیث جست ترجمه خودش مناسب باسیاق نیست چه می نویسد یعنی هرکه بذبح جانوری تقرب
بغیر خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح
جانور برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا چیزی دیگر و مقرر کرده دادن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است برخلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی
وغیره در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبح کرامیم گرفته الخ

مسلم باشد و اگر با ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب بعبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب الخ
در ذبح لغیر الله احتمالی است اصل معنی حدیث قرار داده و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است
بر زبان نیاورد بتعمیم ذکر نام خدا پرداخته و با این همه ربط با اول کلام مفقود تواند زیرا که چون شهرت داد
الخ سخت بی ربط واقع گردیده مدعی فایده نکردن نام خدا السبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و
در علت فایده نکردن نام خدا السبب شهرت دادن قول ایشان جانور منسوب بغیر گشت و خبثی در وی
پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
را از ان بغیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین شرکت و هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود انتهی کلامه مبیت محل و نا موجه چه خود خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان
این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند و باز می گوید که هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام
خدا حلال نمی شود محل تامل است که بجانور کشته ذکر نام خدا چه معنی وارد دارد از مسئله مبحوث عنها جدا
علاقه کلام در جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمی باشد و این محض
مدعی است و انهم باطل کما مر کلامه و نیست که قسم چهارم با انکه تقدمی از وقت ذبح بقدر تغیر مجلس
موثر در حل ذبیحه می شود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و فاسقی جانور زنده برای غیر قبل از
ذبح گو مدت دراز باشد انچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد که اگر چه مسلم صحیح العقیده عاقل
بغیر قصد التقرب بالغیر اصلا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد

قوله مانند سگ و خوک ازینجا مستفاد می شود که حرمت آن جانور حرمت لعینه است و شک نیست
که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است و اتفاق مفسرین بران گردیده در بحث استثنا
ما ذکیتم می نویسند که این استثنا از حرمت میتة و دم و لحم خنزیر و ما اهل به لغیر الله جایز نیست که
این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم دران غیر متصور مفید است که مردنی ذبح و دم خطا است
و خنزیر که لحم او حرام مطلق است و معنی ما اهل با ذبح قلیلیه متصور فیه الزکوة بلکه استثنا راجع
بما تقدم علی المنخنقة فاما کلام این مفسر که تفسیر کرده ما اهل به لغیر الله را بان که شهرت داده باشند که
برای غیر است آنرا ابد تر از میتة و مثل سگ و خوک قرار داده سراسر تحکم است که نذر گیرد و قصد
و خود باطل می کند او را آخر کلامش که گفته آری ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده میدهد که
قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کند الخ چه ازان صاف ظاهر که حرام لعینه و مثل خوک نیست
قوله جان جانور مملوک آدمی نیست الخ که جانور زنده عبارت است از مجموع جسم و جان نه فقط
از جسم پس مملوکی جانور مستلزم مملوکی جسم و جان هر دو است و بیع و هبه و سایر عقود
بر جسم و جان هر دو واقع اند و اکثر منافع حیوان متعلق بجان است پس تحاشی از بودن جان
جانور مملوک آدمی معنی ندارد جان آفرین و جسم آفرین همان آفرین و اعمال آفرین او تعالی شانه
است و به تملیک او تعالی شانه هم جسم و هم جان هم دیگر اشیا مملوک آدمی می شوند انچه بعد
پنج شش سطر خود نوشته که جان دادن برای خدا تواند که داده الی آخره باطل می کند

آدم

آن کلامش را که جان جانوری مملوک آدمی نیست چه اگر مملوک آدمی نیست از دادنش برای خدا
ثواب چه معنی دارد ثواب در دادن مملوک خود می باشد که در غیر مملوک هم باطل میکند آن دعوی
را که جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی چه انتفاع از جان جانور از دادنش
از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و نان ماکولات و مشروبات
همه برابر اند در ینکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد به دیگری بخشیدن جائز است و همین است
مراد بانچه می گویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که از ان خواهد شد بان مرده داده
بنده لاام سعد صلی الله علیه وسلم تک صلی الله علیه وسلم و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در بیان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه وانحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را
یا پسر خود را یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیرا که جانهای بشری مملوک کسی
بجز خدا نیست و لهذا کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک
و منافع و مکتوبات او پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نمایند در امتثال آن غیر از دادن جان
جانوری که پرورده و مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت
جان جانور ثابت دار کلامش ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات
و سایر اموال نموده است باطل گردیده و جان جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت قوله
بعضی جهال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع اختلال است

اول آنکه از آن صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذهن ناذر این آن نذر از خورانیدن
آنقدر گوشت ادا می شود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آداز برداشتن تشهیر حی جانور
که برای غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بآنکه مقصود از ذبح خورانیدن
گوشت برای ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر آنچه فهمیده می شود از اطلاق
حرمت تشهیر بنام غیر خدا دوم آنکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن
جان برای خدا بمرده که بسبب اعتراف صاحب تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این
مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر خریده ادا نمی شود بلا لزوم التقریب
و الشرک سیوم آنکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی مختلف فیه است بین الائمه پس
در صورت مذکوره اگر ناذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جابر هم ندانست
کما هو منسوب للبعض شرک از کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز سعی و صحت او وجوب و
فرضیت عوض نمی حکم نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا نشدن نذر از عوض
در ذهن ناذر حکم بلزوم شرک صریح تحکمی است پس قبح غایت الامر آنکه از سوء فهم و جهالت و
باشد مثل دیگر قیود و تحقیقات واهیه و ظاهر که این امور خارجه را اگر در موجب شوند در حرمت ذبیحه
دخلی نیست و هیچگونه علاقه با شرک چه شرک موقوف بر تصدیق و حکم موقوف بر اقرار یا
احتمالات را دعا مجبلات اجرا احکام کفریات ابتدائی پیش نیست افعال مسلم را که از شعائر

لفظی در آن افعال نباشد خواهی نخواهی بزور خود مرا مر نامشروع حمل کردن بی آنکه زبانی اقرار کنند
در شرع ممنوع است چه جا که اظهار معذرت او را در ساختن و محض بر گمان بد خویش
حکم تحریم و تکفیر دادن که بیجا است و به قیاس رفتی اگر از تجربیات شمرده آید دور نیست و همین
است منحا اکثری از احباب قوله در اعطاء این آیه الی قوله قریب بتحریف کلام الهی میرسد انتهی معاذ الله
تفسیر ماثور از صحابه و تابعین و تبع تابعین و جمهور مفسرین متقدمین و متاخرین مقبول و معمول علما امم
مجتهدین را صرف بر اختراع وهم خود نکو نیدن از شان صاحب تفسیر بغایت بعید و از وضع
و روش او نهایت مستبعد که بزرگان با ادب و تهذیب و متانت و دیانت واقع است و اجماع
مخالف دیدن در این کتاب مشاهده می شود بهر حال عصمت خاصه انبیا است و سهو خطا لازم
بشر است تلفظ بانگونه الفاظ که لا احد ظاهر البته عادت دارند عجب که وقت این تحریر
کسی از مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار نرفته اتفاق ترجمه افتاده باشد حالا از درا
با برکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق متیقن است قوله در تفسیر نیشاپوری می گوید الخ مقصود
ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل آن است از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ علاقه ندارد بلکه از
ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل است یا بطریق طفره متعلق ا
باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای فلانی است
حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکند این مدعا را با مطلب نیشاپوری مناسبتی

تسطیر افتاده بود رجوع فرموده استفتائی مرتب فرمود عبارتش کذا چه میفرمایند علمای دین و
مفتیان شرع متین درین صورت که کسی نذر کرد که اگر کار من برآید گاو سید احمد کبیر یا گوسفند
شیخ سدو وغیرهما بدهم بعد انجاح حاجت گاو را ذبح بنام خدا کرده حالانکه در نیت نسبت
گاو بسید احمد کبیر و شیخ سدو می کند و در حدیث وارد است انما الاعمال بالنیات و ان الله تعالی
لا ینظر الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم برین معنی صادق است و نیة المؤمن خیر من عمله
نیز دلیل برانکه نیت را دخل ضرورست درین صورت اکل گاو وغیره درست است یا نه بینوا
توجروا الجواب مدار حل و حرمت ذبیحه بر قصد و نیت ذابح است اگر بنیت تقرب الی الله
یا برای اکل خود یا برای تجارت و دیگر امور مباحه ذبح می کند حلال است والا حرام فی التفسیر
النیشاپوری تحت قوله تعالی و ما اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها
التقرب الی غیر الله تعالی صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و فی الدر المختار ذبح لقدوم الامیر و
نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله تعالی ولو ذکر اسم الله تعالی علیه ولو ذبح للضیف
لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی والفارق انه ان قدمها
لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة للضیف او للولیمة او للربح وان لم یقدمها لیاکل
بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فیحرم و هل یکفر فیه قولان بزازیة و شرح وهبانیة قلت
و فی صید المنیة انه یکفر ولا نکفر الا انا لا نسیء الظن بالمسلم انه یتقرب الی الآدمی بهذا النحو

في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله جمهورهم قال كافر وفضل واسمعيل ليس بكافر
انتهى وهكذا في مطالب المؤمنين والاشباه والنظائر وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله
رواه احمد وايضاً ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرائب ابي عبيد بستان
الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام
هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبح على البنار الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله
عليه وسلم نهى عن ذبائح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يؤذيهم الجن فابطل النبي
صلعم ونهى عنه وهكذا في كتب الفقه كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم
المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارا
بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه
وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه كذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه
ان كنتم بآياته مؤمنين عام يتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت
هذه الآيات مخصصة بالنص الآخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم
ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم
وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم
الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او بحجارة وذكر اسم الله عليها وكذا اذا القيها

من جبل عال وذكر اسم الله عليها وكذا اذا ذبح شاة على النصب او على قبر من القبور وقصد
الثواب الى صاحب القبر وصاحب النصب وذكر اسم الله تعالى عليها لا يحل لهذا النص الصريح
ومدار كل ذلك على قصد التقرب الى غير الله تعالى او بغير الطريق المشهور في الذبح من
استعمال الآلة المحددة ونحو ذلك فعلمنا انها اي قوله تعالى فكلوا مما ذكر اسم الله عليه
مخصص لهذا النص بل لو تاملنا في هذه الآية لعلمنا انها مخصصة بما ذكرنا وذلك انه
تعالى قال وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم
اليه فعلمنا ان قوله تعالى وقد فصل لكم حوالة على ما ذكر في الآيات الاخر كآية المائدة ونحوها
وكان سبب نزول هذه الآية شبهة المشركين حيث كانوا يقولون للمسلمين بطريق الالزام
انتم لا تاكلون الميتة وقد قتلها الله تعالى وتاكلون ما تقتلون بايديكم فقد رجحتم مقتولكم على
مقتول الله تعالى فاجاب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر عليها اسم الله تعالى
ولذلك حرمت فان الموقوذة والمتردية لم تقتل على الوجه الماذون فيه من الله تعالى فحرمت
وما قتلناه بايدينا انما صار حلالا لان قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع مع
ذكر اسم الله فتحليلنا وتحريمنا ذلك على التعظيم لامر الله تعالى واما حديث القتل فنقول
وبينه ان الكل مقتول الله تعالى سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مات حتف انفه اذ لا
يموت شيء الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولكن الشرع

والجماعة على ان المقتول ميتة لا تحل به هذا والله اعلم واما ما وقع في البيضاوي وغيره من
التفاسير انهم قالوا اما اهل به لغير الله تعالى اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على جري
عادة المشركين في ذلك الزمان ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله
عليه وبين ما قصد بذبحه التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر و
كانوا اذا قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح اسم ذلك الغير
بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح
الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني
كفر صورة الاسلام فكانهم يعتقدون ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره
وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير
مثلا سواء ذكر اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا واما ما وقع في الهداية ويكره ان يذكر مع
اسم الله تعالى شيئا آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل
احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال
باسم الله محمد رسول الله لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له الا انه يكره لوجود القران صورة
فتتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول بسم الله
واسم فلان او يقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله بكسر الدال فتحرم الذبيحة

لانه اهل لغير الله تعالى والثالث ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى بان يقول قبل التسمية
وقبل ان يضجع الذبيحة او بعد الذبح وهذا لا باس به لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
بعد الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ
والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ما في الهداية وصريح فيما
ذكرنا من ان قصد التقرب الى غير الله سواء كان بطريق الاستقلال او بطريق الشركة
نعم لو ذكر مجردا من غير قصد التقرب الى غير الله تعالى ففيه تفصيل فان ذكر موصولا لا معطوفا
يكره مثلا ان يقول بسم الله محمد رسول الله واللهم تقبل من فلان ولا تحرم الذبيحة لعدم قصد التقرب
الى غير الله وانما كره لاجل المشابهة في ذلك بذكر اسم غير الله لقصد التقرب ولو ذكره
معطوفا فتحرم ايضا وان لم يكن فيه معنى التقرب لكنه صريح في الشركة ويصير الاحتياج الى
واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره ولا يحرم لانتفاء المشابهة
ومعنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف ثم قال محمد رسول الله من غير قصد التقرب الى غيره
اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا
بقصد التقرب الى الغير بل ذكر مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا المذكورة فيما قصد التقرب الى
غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي من التفريع على
ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة

للاولیاء کما هو الرسم فی زماننا حلال طیب لانه لم یذکر اسم غیر الله علیه وقت الذبح و
انکانوا ینذرونها لهم انتهی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة وهو قوله والثالثة ان
یقول مفصولا عنه صورة ومعنی فان الانفصال المعنوی کیف یتصور اذا کان النذر للاولیاء
فانه یعین التقرب الیهم وینتهم وابدا الی وقت الذبح فلا انفصال معنی اصلا لما تقرر فی قواعد
الفقه من استدامة النیة الی آخر العمل وایضاً مبنی علی عدم الفرق بین الذکر المجرد الذی
وضع صاحب الهدایة المسئلة فیه وبین ما قصد به التقرب الی غیر الله الذی وضعنا المسئلة فیه
هذا این هذا من ذلک والله الموفق للصواب تمام شد استفتای شاه عبد العزیز صاحب بلفظه
و کلام کردند مردمان برین استفتا بطرق متعدده که ملتقطی ازان درینجا ذکر می کنم قوله مدار حل
و حرمت بر قصد و نیت ذابح آه اول که این دعوی مخالفت بانچه در تفسیر ارقام یافته چه
مدار حرمت دران جا بر آواز بر آورده شدن بود حالا بر نیت دایر گردیده دوم اینکه مراد از
حدیث انما الاعمال بالنیات نزد حنفیه قاطبة ثواب است نه حل و حرمت و صحت و فساد
کما هو مصرح فی کتب الاصول والفروع و غایت شهرت آن معنی است از بیان و نقل مستغنی سوم
به تصریح کافه فقها ذکر شرط ذبیحه است چنانچه خود هم درین استفتا از هدایه نقل نموده که الشرط
هو الذکر الخالص المجرد و اشتراط نیة در ذبح منقول نیست بلکه اصل نیت درین کار بکار
نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله ولم تحضره النیة اکل عند العامة و در

ازان در نیت مالک جانور اگرچه غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر که
متنازع فیه است بودن بحج نیت مدار حل عاد حرمت ثابت کردن لازم بود انچه صاحب تفسیر
و مولوی عبد الحی و غیر اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ و در مختار و غیرہ
درین باب نقل کردہ اند مبنی است بر غفلت ازین قاعدہ مقصود انہا ہمین است کہ وقت ذبح ذکر
کرد غیر را اگرچہ نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر شان در دلیل آیت کریمہ ما اہل بہ لغیر اللہ را می آرند
و خود معنی آن آیت را اند کہ نام غیر خدا وقت ذبح بیان می کنند و نیز بیان آن اجمال بالتصریح
در کلام دیگران کہ در تحقیق و اعتبار برایشان غالب موجود است یکروایتی بتصریح خصوص
صورت متنازعہ فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند نصرانی ذبح
کرد بنام اللہ و ارادہ کرد مسیح حلال است مگر آنکہ میگوید بسم اللہ الذی ہو ثالث ثلثہ الحاصل
نیت صرف بی لفظ مدار احکام نیست و نیت مدار حکم مگر بر الفاظ تحریم اہمین استفاظاہر کہ محل
بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر است و ظاہر کہ نسبت کردن گاو مملوک خود بہر کہ خواہد از
امور مباحہ و باختیار مالک گاو است شاہ صاحب را چہ حکومت ممانعت است ثم معنی
نسبت ہم از جہال شنیدہ اند کہ مقصود از نسبت رسانیدن ثواب بمنسوب الیہ است چنانچہ
در تفسیر ذکر کردہ اند و در تصحیح آن ما ہم چیزی ذکر کردہ ایم پس صورۃ متنازعہ داخل است
در قول او و دیگر امور مباحہ چہ دادن ثواب جان دادن جانور و خوراندن گوشت آن

بمسلمان برای خدا برده باعتراف صاحب تفسیر و شهادت اصول و فروع دین داخل امور
مباحه است و ظاهر که نسبت نه عین تقرب است نه لازم آن نه منحصر دران مقتضی اعتراف درین
مقام بحصر حکم بر نیت ذابح پس ناوی نسبت اگر غیر ذابح باشد تا نیت او تاثیری ندارد
تقتضی التفسیر النیت پوری الخ آوردن این عبارت بحذف اول و آخر هم در تفسیر و هم درین
استفتا تغلیطی تشفی نیست چه دران مذکور نیست که از آواز بر آوردن غیر و نیت نسبت کردن بغیر
خدا جانور حرام می گردد که اگر بعد ازان بنام خدا ذبح کرده شود هم مفید نباشد بلکه مطلب [illegible]
بلحاظ سیاق و سباق موافق تصریحات فقها همین است که ذبح کند بنام غیر و قصد تقرب باید
بذبح او بسوی غیر قوله و فی الدر المختار الخ آوردن روایت درمختار محض بیجا چه صاحب درمختار
نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد
نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب درمختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از بیان
ظاهر است علاوه بران صاحب درمختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و
عدم تقدیم است درین صورت که حل فی [illegible] ازان صاف ظاهر نه مضر دعوی صاحب استفتا
نه مفید واضح باد که صاحب در المختار و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره [illegible]
نیستند که در صورت مخالفت با فقهای کبار ایشان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض
مطابق فهم صاحب تفسیر باشد تاهم پیش فقهای کبار این قدر ان قابل التفات نیست و در المختار

بشنید که درین باب چه بلا بر پا نموده که نوشته داد ولا یحل ذبیحه جبری گو ابوه سنیا ولو ابوه
جبریا حلت اشتباه لانه صار کمرتد قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس
اعتزال است بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان اباؤهم من المجبرة فانهم
کاهل الذمة وان کان اباؤهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین این هر دو بزرگواران نه لفظ ابی علی
دیدند و نه اهل عدل را فهمیدند بجای آن جبری و سنی را قایم ساختند قوله فی الحدیث الخ بیان
آن غیبت می آید قوله فی غرایب ابی عبید و بستان الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است
از بسکه تحقیق عقول ایشان ندارد قوله کما قال النووی فی شرح مسلم الخ یاد کردن منقوله نووی
را در شرح مسلم گویا فذلکه البحث است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست
از همان قول نووی رد دعاوی وی و نص عبارت ما ظاهر است تصرف که بکار رفت و باعث بر ذکر آن
گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم
غیر الله کمن ذبح للصنم او الصلیب او لموسی او لعیسی او الکعبة او نحو ذلک فکل هذا حرام ولا یحل هذه الذبیحة
سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی واتفق علیه اصحابنا فان قصد مع
ذلک تعظیم المذبوح له غیر الله تعالی والعبادة له کان ذلک کفرا فان کان الذابح قبل ذلک مسلما صار
بالذبح مرتدا وذکر الشیخ ابراهیم المروزی من اصحابنا ان ما یذبح عند استقبال السلطان تقربا الیه
افتی اهل بخاری بتحریمه لانه مما اهل به لغیر الله قال الرافعی هذا انما یذبحونه استبشارا بقدومه فهو

کذبح العقیقة لولادة المولود ومثل هذا لا یوجب التحریم انتهی قوله فان قیل الخ این سوال جواب
خبطی او خلطی است که با مبحث علاقه ندارد و تنبیه بر زوال آن حاجت نمود قوله واما وقع فی تفسیر
البیضاوی وغیره الخ اعتراف است صریح بر غلطی خود در تفسیر و مغالطت قدمای مفسرین عذر
بدتر از گناه چه از تفاوت عادات و ازمنه معانی الفاظ متبدل نمی شود قوله ذکروا اغلب
عند الذبح اسم ذلک الغیر یعنی است مقصود التحریم از آیت و سوق له الکلام قوله ذبائح
المشرکین المسلمین هرگاه باعتراف شما آیه کریمه موافق تفاسیر قدیمه افاده حکمی درین خصوص نمی کند
پس آنچه درین باب حکم نمود یا بوحی جدید است یا بقیاس باید واضح باد که در ذابح ایمان و اسلام
شرط نیست ذبیحه کتابی ذمی و حربی هم درست است شرط ذابح آنست که صاحب ملة توحید باشد
خواه باعتقاد مثل مسلم خواه بدعوی مثل کتابی که دعوی توحید میکند کما یفهم من الهدایة و حواشیه قوله
سواء ذکر اسم الله تعالی علیه عند امرار السکین ام لا این افترای است صریح و ادعای است قبیح ذکر
اسم خدا لازم می دانند علاوه برآن در صورت مفروضه مسئوله داخل است که بنام خدا ذبح
کرده قوله واما ما وقع فی الهدایة نعم این مقال از انواع اضلال بالاحتمال است او که عبارت هدایه نقل
نموده می گوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة سواء کان بطریق الاله
او بطریق الشکر ببینید که چه آفت است جایی که کنایه هم نباشد دعوی صراحت نمودن برو روا داشتن کفر
است ازان قطع نظر باید کرده فرض باید نمود که در نظر شما عبارت هدایه صریح نمود در آنچه ذکر کرد

سوم آنچه گفته نعم لو ذکر ذکرا مجردا من غیر قصد التقرب ای بغیر الله فقیه تفصیل مغایر هدایه و مذکور او اثبات
آفت به آفت این است که گفته صاحب الهدایة وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی
الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح
فیما ذکرنا و باز خود می گوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا
مجردا الخ بیان مطلب هدایه است و این امر خلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد حقیقت
صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه یکره لوجود القران
صورة فتصور بصورة المحرم بود و در استفتا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم قصد التقرب الیه و انما کره لاجل مشابهة
فی ذلک بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار داد
نار ذمی عقل نسبت بخیانات صاحب هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانه اهل لغیر الله بود در استفتای خود
یحرم لقصدها و ان لم یکن فیه معنی التقرب لکنه صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی النیة فرق بین این است اصلا
بیان [illegible] فوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة
است چه هرگاه باعتراف خود وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد غیر مقرون بتقرب است پس لو ذکر
قول التفسیر احمدی مبنی بر غفلة از قول هدایه مفصلا عنه صورة و معنی معنی ندارد چه باعتراف خود
در هر دو صاحب هدایه تقرب را دخلی نیست اگر می گفت که مبنی است بر غفلة از آنکه صاحب هدایه وضع
مسئله بر ذکر مجرد بی تقرب نموده است و در تفریع تقرب موجود است ره بدیهه داشت

دلیل غفلت از قید ہدایہ قرار داده فان الانفصال المعنوی کیف یتصور الخ بدتر است از دعوی
چه صاحب ہدایہ انفصال صورة و معنی را بانچه بیان کرده است در ہمان قول از ان غفلت نیست
و اطلاع بر اختراعات این بزرگوار صاحب تفسیر احمدی را قبل از ظهور آن بزمان ممتد امکان نداشت
و طرفه آنکه صاحب تفسیر احمدی در حاشیه ہمان مقام نوشته داده ہذا بحسب قوله و ما اہل به لغیر الله اما
بحسب النذر فقد تقرر ان النذر لغیر الله حرام و نذور الاولیا ر ما دل بان النذر لله وثوابه لہم لیس لغیره
بیان مورد ازان خود ظاہر است قوله وایضا مبنی علی عدم الفرق تا زمان صاحب تفسیر احمدی که ہمان
ہدایه موجود و انچه از الفاظ آن منتبا در بران تفریع نموده مسئله موضوعه این بزرگوار که لیس مباح است
زمانا فرق درمیان آن و این بصاحب احمدی گنجایش نداشت درانجا امر است واجب التنبیه که صاحب
تفسیر مسئله موضوعه ہدایه را ہم تسلیم میکند و مسئله موضوعه خود را ہم تصحیح میکند و قائل است این فرق
در ہر دو مسئله و صاحب ہدایه استدلال می نماید بآیه کریمه ما اہل به لغیر الله بر مسئله خود و صاحب تفسیر ہم
بہمان آیه مطلب خود را مستند می نماید این معنی چگونه صورت بندد فایده صاحب تفسیر و اتباع
او درین مسئله سخت مضطرب و حیران و اقوال شان بغایت پراگنده و پریشان اول که ما اہل
لغیر الله را تفسیر کردند با واز بر آورده شدن و درانجا تا آیه تکبیر نمودند بر اراده ذبح از اہل و غیر
ذلک و چون دران واده ہا را گیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله و شنا العیکه بر جمہور
وارد می کردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند و چونکه در تقریب ہم نوبت کلام رسید مسائند

گفتہ آویزند حال آنکہ ما اہل بہ لغیر اللہ چیزے دیگر و مسئلہ نذر بغیر اللہ چیزی دیگر اشارتی باں
اجمالا مناسب نمود باید دانست کہ لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی و نذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی اللہ و عرفی انچہ پیش بزرگان می برند نذر و نیاز می گویند و نذر اولیا بر سہ وجہ
مباح است یکی آنکہ بگوید الٰہی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بخدام مزار آن صالح رسانم دوم
آنکہ بگوید یا حضرت در جناب الٰہی برای این مشکل دعا بکنید کہ این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الٰہی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکہ آن بزرگ را
در جناب الٰہی وسیلہ و شفیع سازد گویا می گوید الٰہی ببرکت روح فلان بزرگ و بحق عنایات
و مہربانی خود ببرد و اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدہم و ثواب آن بتنخواہ روح آن بزرگ
سازم تا از مرو احسان بان بزرگ خوشنود شوی اینکہ گفتم ملتقط است از رسالہ نذور مولوی
رفیع الدین کہ در ہمین ایام بما رسیدہ و ہمانست مراد صاحب احمدی کہ نذر الاولیا بما ول فی الحق
المبین ما قال مولانا محمد مبین موافقا للفقہاء المحققین فی رسالتہ فی النذور و نذر شیخ سدو
و امثال آن حرام است و بزدو مانند آن کہ بنام شیخ سدو ذبح می کنند اگر وقت ذبح نام شان
گرفتہ باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا نباشد قال اللہ ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم اللہ
علیہ وانہ لفسق و اگر بنام خدا بسم اللہ اللہ اکبر ذبح کردہ باشند اگرچہ در دل نیت فاسد
داشتند ظاہرا خوردنش حلال باشد لیکن تقوی در ہر کار را ماند کہ نخوردد از حاملان بزرگان

که این نذر حلال است پس گمراه شدند انتهی بجز دفع میگویم تتمیماً للالزام وتکمیلاً للاصل الزام نکته
منکه صاحب تفسیر عزیزی که مسکوت است کما بینا فاما در انتقام اعتراف است باینکه نذر ذبح
جانور بنام غیر خدا بقصد خورانیدن گوشت برای ثواب آن مرده جایز است و همین است مراد
صاحب تفسیر احمدی کما هو مصرح فی کلامه پس استفتا چرا برین بیچاره عتاب نموده و چرا نذر اولیا
علی الاطلاق تقرب باولیا قرار داده و از انچه از کلام موافقین ذکر نمودیم ظاهر که در نذر اولیا ماکول
و ذبح جانور هر دو برابر صحیح در هر دو صحیح و غیر صحیح در هر دو غیر صحیح فالحکم بالاطلاق والفرق تحکم فاسد
والنذر الحرام یجعل الناذر عاصیا لا تاثیر له فی المنذور و یبقی علی ملکه کما یشهد به عامة کتب الفقه [illegible]
حرمة النذر و بطلانه بقولهم ما لم یقصد واصرفها للفقراء و قوله الا تقرب فی [illegible] استدامة النیة
الی آخر العمل این جواب عجب است حواله کتاب ضرور بود و انچه ما سید انیم این است که الدعوی مخالفة
لما تقرر فی الفقه در اشباه و نظایر ببینید که در مباحث قاعده ثانیه می نویسد الثانی فی
بیان عدم اشتراط استمرارها واضح باد که منشاء وقوع این حضرات در اغلاط عدم
التفات است بفقهیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقه ذکر می کنیم اول نیت در عبادات
که شرط است وقت آن اول عبادات است حقیقة او حکما و نیت مقدمه علی الشروع باقی حکما
تا وقت شروع حکما اگر بعد نیت مشغول نشود بچیزیکه غیر جنس منوی است [illegible] اشباه
در ذیل الاصل اول و فقها اول العبادات بتفصیل نوشته و از فتح القدیر نقل نموده المراد

منها الیس من جنسها ما یدل علی الاعراض فهم در شروط نیت نوشته است الشرط الرابع ان لا یاتی بما ینافی
بین النیة والمنوی پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکه در نیت ذبح گاو برای غیر خدا و در منوی
که ذبح است نام خدا بمیان آید آن نیت سابقه باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت
نمی کند بلکه تلفظ شرط است در اشباه نوشته منها النذر لا یکفی فی ایجابه النیة بل لابد
من التلفظ به صرحوا به فی کتاب الاعتکاف وحموی نوشته ومنها ما فی الجامع الصغیر
لو ملک شاة بالهبة وغیرها فنوی للاضحیة یکون للاضحیة وعنده لا ما لم یتلفظ وذکر الحاکم الاختلاف
وکذا روی الحسن لو اشتراها ینویها للاضحیة یصیر بها ایضا عندهما والزعفرانی لا یصیر بالشراء
حتی یوجبها بلسانه ویفرق بین هذا وبین ما لو اشتری عبدا للتجارة ولو لم یشترها بل کانت عنده
فاضمرها اضحیة لا تصیر بها انتهی قلت از جمیع این فوائد محفوظ باید داشت که درین بحث بسیار معتذر را
این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتا و شاهصاحب بتحریر جواب ایراد مولوی عبد الحکیم
پنجابی ثم اللکهنوی که خیلی سست و نا مربوط بود پرداختند گر جواب ازان هم پریشان و نادرست
از سو اخذات خارج مبحث پر است و به تحقیق اصل مدعا اشتغالی نیست در نقل بر دو فایده
نیست جسته جسته چیزی ذکر می کنم قال اللکهنوی گاو وغیره در صورت مذکوره حلال است وخوردن
آن بموجب شرع شریف درست خصوصا در صورتیکه ذابح غیر ناذر باشد قال الدهلوی
ذابح نخواهد بود الا وکیل ناذر و نایب او ولیس نیت موکل و منیب در حل و حرمت تاثیر

خواند گرده کما فی الاضحیة انتهی قیل علیه نیابت در نیت نزد حنفیه جاری نیست و شافعی گفته اند
که جایز است توکیل در نیت بشرط اقتران نیت ما قبل مثل تقسیم زکات و ذبح اضحیه که
جایز است آنکه وکیل کند کسی را که ذبح کند و نیت کند و این همه مذکور است در حموی
شرح اشباه پس تاثیر کردن نیت موکل و منیب در حل و حرمت اصل ندارد دوم در کتب
فقه موجود که مجوسی گاو مسلمانی را که بنام نا که معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا
ذبح کرد گوشت او حلال است و قول او کالاضحیة قطع نظر از تصحیح تمثیل قیاس مع الفارق
است که در اضحیه نیت شرط است بلکه تلفظ هم شرط است علی الاختلاف پس قیاس
کردن دیگر ذبایح بر اضحیه جواز ندارد و نیز ذبح جانور دیگری منحصر در وکالت نیست بلکه
هم می باشد قال الکهنوی ما قصد به التقرب الی غیر الله عبارة عن الذبیحة التی لم یقصد
بذبحها اکل لحمها بل قصد به الدفع الی الغیر کما سیاتی قال الدهلوی هذا لیس بمدلول اللغوی
لقوله ما قصد به التقرب لغیر الله فلیبین وجه دلالة اللفظ علی هذا المعنی والا فهو مردود
علی قائله قیل علیه المدلول لیس منحصرا فی المدلول اللغوی ولا سوا الغیر المراد فی کل موضع
فی الشرع بل هو مدلول شرعی ماخوذ من استعماله حیث استند به المجاز فانظر الی
الفارق و اسکت اذ یره بمالکه ما اورده علی الغیر و تفکر فی الجواب فان الایراد اشترک
بل ماخوذ من کلام الحکم ثم اعترض الدهلوی علی قوله بل قصد به الدفع الی الغیر انتهی لقوله

ما هذا اراد بالغير فليبين حتى يتكلم عليه انتهى ولا يخفى ان التفوه بامثال هذه الهفوات ليس من
شان المحصلين قال اللكهنوي ناقلا عن السراجية الكما في اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح
باسم الله واراد به المسيح يحل قال الدهلوي هذا عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال
رجل بحضرت الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية تحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطا في اعتقاده
حلول الله في السيد احمد كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله
هو المسيح بن مريم فخطاءه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف ما لو
قال اني نذرت ان اذبح بقرة السيد احمد فانه اخطا في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح
النصراني باسم المسيح قيل عليه لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا عين مذهب القائل بالحرمة
فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة
وهو اراد المورد وانما فرع عليه من قوله فانه يقول الخ فقد اخطا في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم
الله وباسم غير الله شيء واخر مسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شيء آخر فالعنوان الحمل
على تقدير صدق اقراره واعترافه يكون ما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانه يقول لو ذبح
رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله وارادبه السيد احمد تحل وفيما قال سوى عدم
استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل

ذبيحة لانه لاخلل فی نيته بل هو اخلص النية بعد لانا نقول ارادة السيد احمد بن النية على
اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حق فهو من الحلولية وان كان باطلا فالحكم
بانه لاخلل فی نيته بل اخلص النية باطل قطعا فان الارادة هو النية قال اللكهنوى اما
قول المفسرين فقول العالم العارف المحدث الاصولى المفسر حاجی الحرمين فی التفسير الاحمدی
ان البقرة المنذورة كما هو الرسم فی زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله وقت الذبح
عليه وان كانوا ينذرونها لهم قال الدهلوی هذا القول يعارضه اقوال جم غفير من الفقهاء
كما سيجئ فكيف يحتج بقول هذا القايل وحده مع مخالفته باقوال العلماء الكبار ومع هذا فقوله
حلال طيب محل اشكال اذ لاشك فی وقوع الاختلاف فی حل هذه الذبيحة وتعارض الادلة
ومتى كان كذلك كان محلا للشبهة ومن قاعدة الفقهاء انه اذا اجتمع الحل والحرمة غلب
جانب الحرمة احتياطا قيل عليه دعوى معارضة الجم الغفير من الفقهاء ومخالفة العلماء الكبار
نقول صرف ونقوه محض لم يثبت منه شيئا وما قال كما سيجی لم يجئ منه شئ الى آخر الجواب
وكذا دعوى تعارض الادلة لان الدلايل التی اوردها الدهلوی قد ابطلت وهو اخر
الموردين تحت ونقول [illegible] اخر [illegible] كون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتياط
هذا ايضا صحيح فی الرجوع [illegible] التفسير العزيزی والاستفتا قال اللكهنوى
المنفی ما قاله مولانا محمد [illegible] الدهلوى لفظها ما [illegible]

دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مفتی را از خوردن آن منع نموده اند و قوا
جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بیشک دلالت بر حرمت می کند فالاخذ بها اولی از دلا
قول الشاک قیس علیه عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب مخالف می شوند غلغله
می اندازند که اینک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات مرعوب پریشان می گردد
ازهمین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است و در
قول یک فقیه حقیرے و عالم صغیرے هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکهنوی ناقلا عن رد المحتار و غیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله و المنفعة للضیف
و غیره و ان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله قال الدهلوی اذا کان المراد
من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب بل اکثر الولایم و الاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح
منها غیر مقصود و لا معمول فقوله کان الذبح لله و المنفعة للضیف و غیره یشهد ظاهرا و اکل
بالضیف لیس اکل الذابح فعلی هذا ان یکون ذبیحة القصاب و الولایم و الاعراس کلها
محرمة نیست تعریض دهلوی بر فقره ان قدمها باز تعرض می نماید بر وان لم یقدمها المراد بالاکل
اما اکل الذابح و غیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب و الولایم و الاعراس محرمة
داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم ان یکون الهدایا
فی آخر [illegible] محظورات الاحرام و النذور محرمة اه و کذا فی کفاره [illegible] الجنایات کلها [illegible]

محرمات وایضاً فالدفع الی الغیران کان حلالاً فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراماً کیف
یصح جعله مداراً للحکم الشرعی اذ الحرام ساقط عن درجة الاعتبار قیل علیه لا اشتغال لی اظهار ما فی هذه المقولة
لا حاصل فیه الا تضییع الاوقات وما فیها لا یخفی علی من له ادنی فهم وتمیز ویکفی للتنبیه علیه ان العبارة
التی یردها ویورد علیها هی التی فی روایت در المختار استدل بها فی قوله فالرد علی العبارة رد علی
سنده انتهت ملخص مبحث بالجملة چون قال وقیل بتطویل کشید مولوی رفیع الدین صاحب ومولوی عبد الحی
هم بتحریر پرداختند وهرچند تنزلی نمودند فاما صاف صاف بیان کردند وتکلفات را در میان آوردند
وازانچه مذکور شد همان ازهیم فی باب مولوی رفیع الدین صاحب صورت متنازعه فیها را باین نمط تقریر
فرمودند دوم ما نحن فیه که طائفه از روحانیات خبیثه بر سر بعض مردمان تصرف می کنند واخبار
غیبیه میدهند وپرستشهای خود می خواهند وندر میگیرند واگر کسی درین تقاعد کند او را ایذا میرسانند
شیاطین ملاعین معبودان باطله اند که برای خود عبادت می خواهند تقرب بانها شرک جلی است
انتهی وظاهر است که این صورت را با صورت متنازعه فیها هیچ علاقه نیست بالآخر مولوی محمد اسمعیل
بمشوره واصلاح شاه صاحب ومولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند ودران تنزلی نمایان
بر حد حق محقق که حضرتی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین هم رساله مفصل وبسیط
وتفصیل وتصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه سخن آنست که جانور
سنذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور است که مسلمانان خوشنودی شبه حلال است

واگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای ذبح با ایام اضحیه است یا نه در صورت اولی
گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار ناجائز و ثواب بر وی مترتب در صورت ثانیه گوشت
حلال و تبدیل جائز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی دعوی عدم جواز گوشت در نذر
و نیاز مطلقاً از عم میدانند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس این مبنی است بر سبب تحریم گوشت آن نخواهند
و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما مر تقریره بخلاف ذبایح الجن که اینجا نذر و نیاز و فاتحه
کجا است پس قیاس بر وی نشاید انتهی در تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم در ایام اضحیه غفلتی
رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم بسبب ما ورد به الشرع ذکر نموده هدایای
کعبه و اضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را درین قسم ذبح را عبادت قرار داده حال
آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را با ایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی نوشته و یجوز
ذبح بقیة الهدایا فی ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و هدی التطوع
یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الاحصار یجوز فی قول ابی حنیفة
و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخر همه شاه صاحب بفتوی مختصری این جنگ را طی نموده
چه میفرمایند علمای دین درین مسئله که کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف ملیده
یا شیر برنج به نیت نیاز کدام بزرگ پزد و صلحا را بخورانند این هر دو را چه حکم است و خوردن
طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است اغنیا و اهل دول را چه حکم است جواب ... کردن

جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد
تقرب بنام اینها ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار می شود و ذبح کننده مرتد می شود
و توبه از این فعل شنیع لازم است در تفسیر کبیر و تفسیر نیشاپوری و دیگر تفاسیر مرقوم است قال العلماء
لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحه التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و اگر ملیده
و شیر برنج برای فاتحه بزرگی بقصد ایصال ثواب بروح ایشان بجهت خورانیدن [illegible] نیت بجا
است و طعام نذر الله اغنیا را خوردن حلال نیست و طعام نذر الله این است که کسی بگوید اگر مریض
ما شفا شود یا مراد من بیاید یا کار فلانی من شود بر ذمه من اینقدر طعام است برای خدا خورانیدن فقرا
این نذر الله است و اگر فاتحه بنام بزرگی داده شد اغنیا را هم خوردن در آن جایز است والله اعلم

باب دوم در مکاید نجدیه و حیله های تلبیس و اغوار مردم را بسبب خود

مائل کردن و انواع این جنس بسیار اند و زیر هر نوع افراد بیشمار منظور بود که تفصیل تمام تشریح آن
نموده آید فاما بسبب پیش آمدن بعضی عوائق سر رشته دست نداد بر ذکر امهات و اصول آن اکتفا
کفایت میرود انواع کلیه جامع جمیع اصناف و افراد جزئیه باشند و آن یکی مکاید اسمعلیه دوم
مکاید اسحقیه از مکاید اسمعیلیه آنکه آیات و حدیث را در هر جا ذکر نموده که امریست خیلی معقول
و مقبول فاما مقصود از ذکرش تذکیر مراد آن آیه و حدیث است بلکه غرض صرف تلبیس و اضلال
و اغوار مردم بتصرفات در معانی و الحاق احکام مخترعه دین جدید بنام نهاد فواید تا ناواقفان

بیدانند که این همه احکام از آیه و حدیث ثابت گردیده حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این ایهام
عام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی اسمعیل و از اجلی بدیهیات است و کسی را جای دم زدن نیست
هر آیه و حدیث که در تقویة الایمان مذکور است آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث
مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و درین اوراق به بعضی جاها که اشاره رفته
هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین میدانست طرح
استناد بکلام موقوف نموده گاهی بکسی در تفسیر و شرح حدیث نام اسناد بر زبان نیاورده
و اجتهاد را پرده تزویر نموده بدین سبب اکثری را ترددی در دخول آن مسلک پیش می آمد که
طریقه شاذه نادره بکسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین
استنادی ندارد و مخاصمه با جمیع مسالک قدیم دارد و مستبعدی نماید که از عهد رسالت پناه تا
مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین همه مشرک باشند و توحید خالص نصیب مولوی اسمعیل باشد
انهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض امور یکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا
تصنیف صراط مستقیم از امور محموده و ممدوحه بوده اند و کسانیکه در اوایل وهله او دید مجانست
ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعای دینداری و گندم نمائی مغالطه خورده بودند
بعد یافت حال توبه آغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید کار عجیب بنیاد
نهاد و آن اینکه ذکر مسله بی نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخنی که از قلم برآمد با سند و نقل

هم عام تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند بدین حیله
را هم وحشت خوردگان را اسیر دام نموده عالم عالم از تنا و افغان را در خارستان کشید و چون پرده از عیب
انکار افکار برداشته شد صورتی بآن خیانت ظاهر گردید که بیننده بی اختیار لا حول و لا قوة الا بالله
بر زبان آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاهی یکفقره را از میان عبارت منقوله حذف کردن
تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در یکیده اول می آید گاهی بزیادت یک جمله در میان عبارت منقوله
از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاهی اکتفا بر نقل قول کردن عقب آن نبود
چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برای زیارت قبور گاهی بحواله کتابی با وجود نبودن آن
در آن کتاب چنانچه در حواله طیبی میگوید و بالجمله انواع کارستانیها بکار رفته است محل افسوس است
اگر خوف خدا مانع نبود از فضیحت دنیا هم نترسید که فساق و فجار بلکه کفار را هم پاس ذلت و ظهور
رذالت در دنیا از این امور دنیویه مانع می آید جوانمردی تتبع نموده قریب صد جا
در نقل تصرف و خطا آورده از قصیر میگفت که این پایه مسئله با قرینه است فقیر را هم قبل از این
بر سبیل فی چند محل مطالعه نموده بود بعد المحیط که هم تحریر این اوراق است در دیبچه وارد هم از بود
کتب هیچ یکی نشد از همه آن مواضع اطلاع می کردم حالا ما لا یدرک کله لا یترک کله
بعد الحد موجود است لهذا پیشتر بنمونه از خروار و مشت قیاس کن چو گلستان من بر خوان چکیده دل
در بیان مسائل جواز [illegible] سی هم نوشته قال الملا علی قاری فی شرحه علی المشکوة انتهی

اتخاذ المساجد علیہا لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود ویدل علیہ قولہ صلی اللہ علیہ وسلم
لعن اللہ الیہود والنصاریٰ الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد وحالانکہ عبارت شیخ مذکور
چنانست قال ابن الملک انما حرم اتخاذ المساجد لان فی الصلوٰۃ فیہا استنانا بسنۃ الیہود انتہی
وقید علیہا بقید ان اتخاذ المساجد بجنبہا لاباس بہ ویدل علیہ قولہ صلعم لعن اللہ الیہود والنصاریٰ
الذین اتخذوا قبور انبیائہم وصالحیہم مساجد تکیہ دوم در بیان جواب نوشتہ مکان بر قبور مثل قبہ بنا
وغیرہم ساختن حرام وممنوع است بموجب حدیث وروایت کتب وبعد نقل حدیث جابر رضی اللہ عنہ از
مشکوٰۃ نوشتہ مراد از بنا در حدیث عام است کہ عمارت نمودہ شود یا خیمہ استادہ کنیدہ شود
چنانچہ از ترجمہ مشکوٰۃ شیخ عبد الحق وشرح مشکوٰۃ ملا علی قاری معلوم می شود انتہی حالانکہ ملا علی
قاری بعد نقل از کتاب توپشتی یحتمل الوجہین احدہما البناء علی القبر بالحجارۃ وما یجری مجریہا والآخر
ان یضرب علیہا خباء ونحوہ وکلاہما منہی عنہ لعدم الفائدۃ فیہ نوشتہ است قلت مستفاد
منہ انہ ان کانت الخیمۃ لفائدۃ مثل ان یقعد تحتہا القراء فلا یکون منہیۃ قال ابن الہمام واختلف
فی اجلاس القارئین عند القبر والمختار عدم الکراہیۃ باز نوشتہ قال بعض الشراح عن علمائنا ولا اضاعۃ
المال فقد اباح السلف البناء علی قبر المشائخ والعلماء المشہورین لیزورہم الناس ویستریحوا بالجلوس
فیہا انتہی تکیہ سوم در جواب سوال ست ونہم نوشتہ نماز گذاردن در مقبرہ ممنوع ومکروہ است بموجب احادیث
وروایات فقہیہ وچند حدیث نقل نمودہ اول گفتن عمر رضی اللہ عنہ انس بن مالک را القبر القبر

دید که نماز میگذارد در نزد قبر حالانکه در بابش تایل و العینی حصر استدلال در مرفوع نموده است
دوم حدیث ابی مرثد غنوی لاتجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم
حدیث ابن عمر رضه از ترمذی و ابن ماجه حال آنکه ترمذی در آخر آن نوشته داده است حدیث ابن
عمر لیس بذلک القوی وقد تکلم فی زید بن جبیرة من قبل حفظه چهارم حدیث ابی سعید حال آنکه ترمذی
نوشته هذا حدیث فیه اضطراب بکلیه چهارم در جواب سوال هفتم هم نوشته و فی شرح المشکوة
لملا علی قاری ذهب بعض العلماء الی الاستدلال علی المنع فی الرحلة لزیارة المشاهد و قبور العلماء
والصالحین انتهی حال آنکه عبارت شرح مذکور این است و فی الاحیاء ذهب بعض العلماء الی الاستدلال
به علی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد و قبور العلماء والصالحین و ما تبین لی ان الامر لیس کذلک فان الزیارة
مامور بها بخبر کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها والحدیث انما ورد نهیا عن الشد لغیر الثلثة
من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا و فیها مساجد فلا حاجة للرحلة الی مسجد آخر اما المشاهد فلا تساوی
بل برکة زیارتها علی قدر درجاتهم عند الله ثم لیت شعری هل یمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبیاء
والاولیاء فی مغانیهم ولا یبعد ان یکون ذلک غرضا من اغراض الراحلة کما ان زیارة العلماء فی الحیات
من المقاصد بکلیه پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم است بعینه
استمداد است چنانچه از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح می شود لیس این مسئله
مختلف فیه است و آن این است که استمداد نزد قبر غیر انبیا منکر شده اند آنرا فقهای گویند که

نیت زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار برای ایشان پس استمداد از موتی
از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطوری که در سوال قوم
جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة از شیخ عبد الحق و شرح
ایشان مرقوم است و فهم نشان فلینظر فی ترجمة الشیخ و عبارته هکذا اما استمداد باهل قبور در غیر نبی
یا غیر انبیا منکر شده اند آنرا بسیاری از فقهای گویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع
باموات بدعا و استغفار و قایل گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر نیست که از فقها آنانکه قایل سماع
ادراک میت اند قایل بجواز اند و آنانکه منکر اند آنرا این را نیز انکار کنند و نیست صورت استمداد
مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه و الله
و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان حاجت مارا یا ندا کند
او را این بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی
مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است
تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام
مبحث بر کتاب الجهاد نموده در انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاحب ما ییمایل که بنقل عبارت
ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کاری عجیب نموده انتهام
هر تحفه کتاب کشف الوجه جراتی است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر

چنان مستثنی گردید که قبور انبیا علیهم السلام ازین حکم که ممانعت اعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ
اینکه ثابت شد در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگر ازان اصلا شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال اینکه
حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام حیات دنیا دیگر است و احکام حیات آنجا دیگر بنا برین اعتقاد است در
نمی آید و حق آنست که انکار فقها تمام است از آنکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جائز نیست انتهی
دعوی جائز نمودن استعانت و استمداد از اهل قبور بهیچ که باشد به تفصیل قول الله احد آخر خلاف مایه مسائل نموده قطع
نظر ازانکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده و بر اثبات آن غایت تکبر کرده و از کثیر من الفقها منکر شده اثبات آن
فی نفسه مراد است کار عجیب نموده اینکه بعد دعوی می نویسد چنانچه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة می آرد و در نقل
عبارت ازانچه در مایه مسائل نموده هم اختصار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب
مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی مجیب ثابت نیست و طرفه تر اینکه این کلام را برای استناد دعوی
خود آورده باز آنرا خود رد می کند بقول خود و حال آنکه حیات آنجا مماثل حیات این دنیا نیست بنا برین استمداد درست
نمی آید سبحان الله بقدر فهمید که شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نمی شود و هم این از کجا که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در ان حیات است کفایت می کند و در نمودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را
یکسان قرار داده از کمال بد فهمی است شیخ در شرح سفر السعادة در باب فصل یوم الجمعة نوشته است عدم
اکل ارض اجساد انبیا را کنایه است از حیات و الا مستند بدن در زمین بی اعاده روح چه فایده دارد
و این معنی است مسئله حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که ایشان

حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را از علمای امت اختلاف نیست انتهی بالجمله فهم
کلام موجب ظاهر است در رد مستحقیات به تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از بهر دو باب ترجمه
مناسب نموده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شیخ عربیه که بعینها مطابق ترجمه است
در باب زیارت القبور نوشته اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا
علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها می گویند نیست زیارت قبور مگر برای دعای
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن
و اثبات کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم و این
امر محقق و معتبر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از
ارواح رسید و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است رحمه الله علیه
قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجت الاسلام امام غزالی گفته هر که
استمداد کرده می شود بوی در حیات استمداد کرده می شود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ
عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف می کنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف و عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا
شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سیدی احمد بن مرزوق که
از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابوالعباس حضرمی

از من پرسید امدادی قولیست یا امدادیست من گفتم قومی میگویند که امدادی قوی تر است و من
میگویم امدادیست قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیراکه وے در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر ازانست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود
در کتاب و سنه و اقوال سلف صالح چیزیست که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و تحقیق
ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال
ایشان ثابت و ارواح کاملان را قرب و مکانی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات
بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان
را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست
فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان
هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن در شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته است این بر تقدیریست که نماز
گذارد بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار نبی
صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گذاردن نزد قبر وے نه بقصد تعظیم قبر و توجه

بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت به برکت قرب مجاورت قرآن روح پاک را
نیت در آن هم در آخر باب چیزی بیاید متعلق باین سخن و تمام گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد
قصد قبلی بدر و الله اعلم و عبارت ترجمه کو در کتاب جهاد این است و اما استمداد باهل قبور بسیار شده اند
آنرا بعضی فقها اگر انکار جهت آنست که سماع و علم ایشان را ثابت نمی دانند و احوال ایشان [illegible]
او ثابت شد و اگر آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس
ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته است از وی
ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را
از قرب در برزخ و منزلت و قوه و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زایران را که متوسل
ایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر آن و تفسیر کرده است بیضاوی آیه کریمه و النازعات
غرقا الآیه را بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان [illegible]
بسوی عالم الملکوت و سباحت می کنند در آن پس سبقت می کنند بحظایر قدس پس میگردند [illegible]
قوت از مدبرات و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آنرا آنچه ما می فهمیم
از آن اینست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا می کند و طلب حاجات خود را از قرب جناب عزة و علی و
و توسل می کند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی و می گوید خدایا به برکت [illegible]
تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف کرده که او را [illegible] برآورده گردان حاجت مرا [illegible]

یا ندا کنند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس
و مامول پس پروردگار تعالی و تقدس است و نیست این بنده در میان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود
مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی نیست ایشان را فعل و قدرت
و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کرده ایم
موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم می کند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب
دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب است و مستحسن است باتفاق و
شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت
و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت امکان این
کلیه نباشد و نهایة استعداد تمام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه در این
عالم نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زایران اعتقاد کنند که ایشان متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد
دارند چنانکه می کنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی
و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار

ندارد و خارج مبحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند و این
اعتقاد را و این فعل را کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن
خارج از حصر است و مذکور در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر
کنیم و شاید که منکر متعصب مشوش شود و کند از کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن درینجا از وجه علم و شریعت
است آری مرده و منع و قبیح بزیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان و قرائت است لیکن درینجا
نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بر تفاوت حال
زائر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند
بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب
کشید بر زعم منکران که در قرب این زمان این فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و
اند و مردم را از آن شعور نیست و متوجهان بجانب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند
و آنچه میگویند و معمول است که تحقیق و تفصیل این مسئله مخطور خاطر فاطر بود الآن توفیق الٰهی
تکمیله هفتم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته فی کتاب الجنائز ناعقد الله
و هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان فی باب الایمان بالضرب
لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم و المیت لیس کذلک لعدم

سماع و اورد قوله في القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها كيف يقول عليه السلام ذلك والله يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه ويشكل عليهم ما في مسلم ان الميت يسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة للسوال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لعدم افادة سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى حالانكه عبارت فتح القدير اينست اما التلقين بعد الموت وهو في القبر فقيل يفعل لحقيقة ما رويناه ونسب الى اهل السنة والجماعة وخلافه الى المعتزلة وقيل لا يؤمر به ولا ينهى عنه ويقول يا فلان بن فلان اذكر دينك الذي كنت عليه في دار الدنيا الشهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله ولا شك ان اللفظ لا يجوز اخراجه عن حقيقته الا بدليل فيجب تعيينه ما في الكافي من انه ان كان مات مسلما لم يحتج اليه بعد الموت والا لم يفد يمكن جعله الصارف يعني ان المقصود منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت وقد يختار الشق الاول والاحتياج اليه في حق التذكير لتثبيت الجنان عند السوال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلية منتفية وعندي ان مبنى ارتكاب هذه المجاز منهما عند اكثر مشائخنا هو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان وبعد انچه بجيب بيان اختتام نقل نموده نوشته الا اذا علي هذا يعني الملقين بعد الموت انه يكون حين ارجاع الروح فيكون حينئذ لفظ موتاكم في حقيقته وهو قول طائفة من المشائخ

او هو مجاز باعتبار ما كان نظراً انه الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح و على كل حال يحتاج
الى دليل آخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي و المجازي معا و لا المجازيان و ليس بظاهر معنى
يعم الحقيقي و المجازي يعتبر مستعملا فيه ليكون من عموم المجاز و شرط استعماله بهما ان لا يتبادر احدهما كلام
ابن همام انكه مرتكبين مجاز يعني مانعين تلقين بعد موت همان كسانند كه منكر سماع عند در باستی دليل
مانعين تلقين بعد موت را رد نموده و گفت كه نسبت كرده بسوى معتزله و آنچه مبنا شان
ابن همام قرار يافته يعني عدم سماعت ميت آنرا در بالحق رد نموده پس استشهاد صاحب فتح القدير
اول او آخر و فصل و وصول تغليطي بيش نيست مبنا را كان در مذهب حنفيه اهل سنت بر معرفت است مسئله
حنفيه مبني بر آن و اشتمال معتزله در حنفيه بحديست كه تميز آن بجز واقفين بر دگري مشكل هزاران هزار حنفيه
معتزلي المذهب بوده حتى كه تلامذه ابي حنيفه و ابي يوسف و در كتب حنفيه روايات خاصه مسائل ايشان
خلاف اهل سنت و بحوث و مجادلات بر طريقه شان بيش از بيش موجود بلكه كتب مصنفه معتزله مسائل
قنيه و غيره در حنفيه داير و ساير شاه ولي الله در حجة الله نوشته و بعضهم بزعم آن بنا بر الحديث على هذه
المحاورات الجدلية المذكورة في مبسوط السرخسي و الهداية و التبيين نحو ذلك و لا يعلم ان اول من اظهر
ذلك فيهم المعتزلة و ليس عليه بناء مذهبهم ثم استحسن ذلك المتأخرون توسعا و تشحيذا لاذهان الطالبين
او لغير ذلك والله اعلم در فتح القدير در ذيل من حلف لا ياكل لحما فاكل لحم السمك نوشته قطعا ان
تمسك ابي حنيفة انما هو بالعرف لا بما ذكره المصنف من الاستحسان و در باب اليمين في الكلام نوشته ان الا

المیت کک لو الالمیت سمع لان القول بعینه لا ینعقد الا علی الحی لان المتعارف هو الکلام معه و لان الغرض من الحلف علی ترک الکلام اظهار المقاطعة و ذلک لا یتحقق فی المیتة و لا البعید الذی لا شعور کسبذا ایضاً کلامه و باب الیمین من الضرب و القتل و ذیل قول الایلام لا یتحقق فی المیتة لانه لا یحیین بل الخلاف فیه ان کان بنا را علی انکار عذاب القبر امکن و الا فلا یتصور من عاقل القول بالعذاب مع عدم الالم

قال الله تعالی

فرمایا الله تعالی نے سوره نسا میں

ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر

اور ان لوگوں نے جس وقت اپنا برا کیا تھا اگر آتے تیری پاس پھر الله سی بخشواتے اور بخشواتا

لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

اونکو رسول تو الله کو پاتے معاف کرنے والا مهربان

خدا فرما چکا قرآن کی اندر — کریں وه ظلم گر جانوں کی اوپر

پھر آئیں تیری پاس اور چاہیں بخشش — خدا سی اور ہو تیری بھی کوشش

کہ بخشش اونکی تو چاہی خدا سے — تب امید اونکی بر آوی خدا سے

نبی کی پاس تک آئیں دیکھو — اور اوسکی مغفرت کی چاہنی کو

خدانی شرط کر کر یہہ ہی لکھا
مسلمان انبیا اور اولیا سے
یہہ مطلب ہی کہ وہ خاص خدا ہین
یہہ وہابی جو ہین بی عقل و بی دین
وہ کیا ہی جو نہین ملتا خدا سی
یہہ باتین خبث باطن کی ہین انکی
کہ ہم جو مانگتی ہین اولیا سے
ہمارا مانگنا کیون کر یہہ دیا
اندہی ہا بیچہ روکو زبان کو
خدا نی حکم جسکا کر دیا ہو
صحابی بہی اور تبع تابع
عمل کرتے چلی آئی ہین اب تک
اسی شرک اور برا کہتی ہین بیدین
انہین ہی دشمنی پیغمبرون سے
الٰہی یا انہین ہو وی ہدایت

لو صدوا اللہ تو ابا رحیما
جو کہتی ہین کہ تم مانگو خدا سے
خدا کی دوست مقبول الدعا ہین
پڑہا کرتی ہین یہان تک شعر پر کین
جیسی تم مانگتی ہو اولیا سے
یہہ کلمہ صاف بیدینی ہین سارے
یہہ کہتی ہین کہ تم مانگو خدا سے
ہو جیسا انبیا اور اولیا کا
لگا مین دو ذرا اپنی دہان کو
پیمبر نی بہی صاف اوسکو کہا ہو
جو ظاہر اور باطن سے تہی جامع
ہوا سب دیکہہ لی جسکو ہو کچہہ شک
بڑی ہی بی عقل ہین اور سخت بیدین
یہہ وہابی ہین دشمن اولیا کے
وہ یا ہو جاوین یہہ مردود غارت